

حط ۱۷۲

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴

پرونده‌ی ویژه
پس از آتش



گفتگو با

امیر محمود حریری

جامعه‌شناس و مددکار اجتماعی

گفتگو با

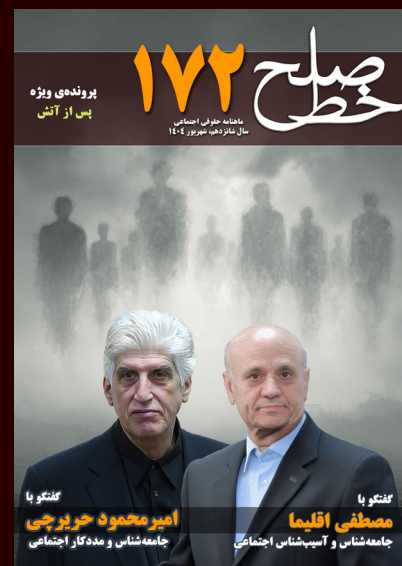
مصطفی اقلیما

جامعه‌شناس و آسیب‌شناس اجتماعی

ماهنامه‌ی حقوقی-اجتماعی خط صلح
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سردبیر: سیمین روزگرد
دبیر ویراستاری: علی کلائی
دبیر حقوقی: مرضیه محبی
دبیر زنان: الهه امانی
ویراستار: نفیسه شرف‌الدینی و مریم امشاسپند
صفحه‌آرایی: نسترن توکل
طراح جلد: ایمان نوری

همکاران این شماره: نصرالله لشنی، سینا یوسفی، مجید شیعه‌علی، محمدهادی جعفرپور، آذر طاهرآبادی، امین قضایی، فرشته گلی، پردیس پارسا، ندا قنبری، مینا جوانی، مهتاب علینژاد، احمد علوی، مطهره جعفری، مرتضی هامونیان و پدram تحسینی.



اطلاعات تماس با ما:

Address: 12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State
Phone: +1 (571) 223 54 06
Fax: +1 (571) 298 82 17
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می‌دارد.
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.
ISBN: ۹۷۸-۱-۷۳۳۲۸۵۸-۱-۰

فهرست

- | | |
|--|--|
| «سازمان ملی مهاجرت و پازل امنیتی‌سازی / مرتضی هامونیان / ۳۴» | «شما چه گفته‌اید / ۳» |
| «امیر محمود حریری‌چی: اخراج افغانستانی‌ها پاک کردن صورت مسئله است / پدram تحسینی / ۳۸» | «کارتون ماه: جاسوس / مطهره جعفری / ۳» |
| «شورای دفاع» چیست و چرا تصویب و تشکیل شد؟ / سینا یوسفی / ۴۲» | «برگزیده‌ی اخبار نقض حقوق بشر در مردادماه / ۴» |
| «حق دسترسی به اینترنت در تعلیق / محمدهادی جعفرپور / ۴۴» | «آتش در قلب «آقاجان» / آذر طاهرآبادی / ۶» |
| «ابزار جدید کنترل: قطع سیم کارت منتقدان / فرشته گلی / ۴۷» | «اقتدارگرایی قانونی برای کنترل اجتماعی / نصرالله لشنی / ۱۱» |
| «قانون‌گذاری شتاب‌زده در سایه‌ی جنگ / ندا قنبری / ۵۰» | «پرونده‌ی ویژه: «پس از آتش» / ۱۵» |
| «پیامدهای پسا جنگ دوازده‌روزه: بحران اقتصادی، فروپاشی زیرساخت‌ها و نقض نظام‌مند حقوق بشر / احمد علوی / ۵۳» | «امید یا هراس پس از آتش‌بس؟ / مجید شیعه‌علی / ۱۶» |
| «مصطفی اقلیما: مردم در جنگ دوازده‌روزه با هم هم‌بسته شدند نه با حکومت / علی کلائی / ۵۷» | «صلح سرد به‌مثابه الگوی حکمرانی در دوران پسابحران / مینا جوانی / ۱۹» |
| «بیماران خارجی، سانسور داخلی و زنانی در صف مقدم روایت / الهه امانی / ۶۳» | «نگاهی به سیاست اعدام در پی جنگ دوازده‌روزه / مرضیه محبی / ۲۳» |
| «زخم‌هایی که هنوز رنگ می‌گیرند / مهتاب علینژاد / ۶۸» | «خانه‌ای که هرگز از آن ما نبود / پردیس پارسا / ۲۷» |
| | «قتل عام اجتماعی مهاجرین افغانستانی / امین قضایی / ۳۲» |

□ شما چه گفته‌اید...

مالیات بر غذای نذری؛ راهکاری کارآمد برای کاهش اتلاف انرژی یا اقدامی نامناسب؟/ پروانه احمدی

ساناز محدث: نذری امروز در بیش‌تر جاها از جایگاه نیت مذهبی خودش خارج شده و تبدیل به چشم‌وهم‌چشمی شده. یعنی نذری می‌دهند که بگویند بله ما هم نذری می‌دهیم. غذا هم یا به فامیل و نزدیکان می‌رسد و یا به همسایه‌هایی که معمولاً مثل خود نذری دهنده، وضعشان خوب است. درحالی که غذای نذری قرار بود که به دست نیازمند برسد.

زهره محمدی: اتلاف انرژی و غذا در همه جای دنیا هست. چرا نویسنده به سراغ رستوران‌ها و مراکزی نرفته که هر شب به میزان زیادی غذا درست می‌کنند و بعد آن‌ها را دور می‌ریزند؟ رستوران‌هایی در مناطق بالای شهر تهران که نه صاحبان آن دغدغه مالی دارند و نه مشتریانش. نذری دادن باعث می‌شود که لاقط چند شب در سال افراد کم‌تری سر گرسنه بر بالش بگذارند. به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی باعث شده که نویسندگان و صاحبان قلم به هر امر مذهبی حساس شوند.

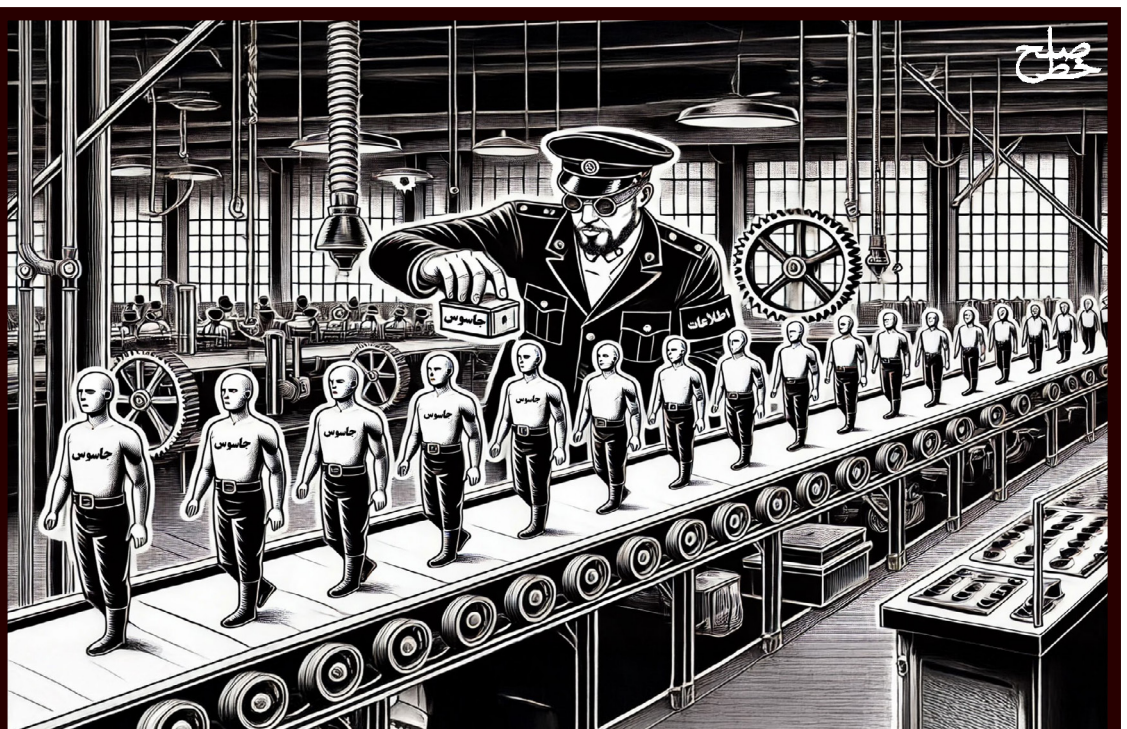
صیحه
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



جاسوسی، ابزار کهنه‌ی نظام برای بستن دهان منتقدان/ رضا علیجانی

بردیا بردبار: تقلیل جاسوسی به افغانی‌ها یکی از ادعاهای مسخره‌ی حکومت است. مگر این مهاجر به چیزی دسترسی دارد که بخواهد جاسوسی کند؟ جای خواب و محل سکونت فلان فرماندهی نظامی را جز نظامیان و امنیتی‌ها چه کسی می‌داند؟ این حرف‌ها آن‌هم در مملکتی که نیم تن سند هسته‌ای‌اش را اسرائیلی‌ها یک جا می‌پزند و معاون وزیر دفاعش را به راحتی با کنترل از راه دور ترور می‌کنند، شرم‌آور است.

امین مزدکی: این نکته‌ی مهمی است که پس از انقلاب، به نام استقلال، آزادی را قربانی کردند. البته به همین هم ختم نمی‌شود. به نام جمهوریت و اسلامیت هم، هم جمهوریت را قربانی کردند و هم اسلامیت را. یعنی آن‌چه نتیجه شد نه جمهوری بود و نه اسلامی. بلکه نظام ولایت فقیه است. نظامی بر مبنای ولایت مطلقه‌ی یک فرد و زعامت او و رعیت شدن بقیه‌ی مردم. بماند که مدعیان تاج هم گویی همان منطق را دارند، با این تفاوت که می‌خواهند خود سوار باشند و بقیه پیاده!



کارتون ماه

فراجا از بازداشت حدود ۲۱ هزار نفر در جریان جنگ دوازده‌روزه به اتهام «جاسوسی» برای اسرائیل خبر داد

کاری از مظهر جعفری

□ برگزیده‌ی اخبار

بهایان، ۲۲ شهروند بهایی ساکن اصفهان هدف احکام قضایی برای مصادره‌ی اموال خود قرار گرفته‌اند.

● محکومیت حبس «ندا محبی»، «عاطفه زاهدی»، «فریده ایوبی»، «نورا ایوبی»، «زرین دخت احدزاده» و «ژاله رضایی»، شش زن بهایی ساکن همدان به تحمل مجموعاً ۳۸ سال و ۱۱ ماه حبس، توسط شعبه‌ی ۱۱ دادگاه تجدیدنظر این استان عیناً تأیید شد.

● «علی یونسی» و «امیرحسین مرادی»، دو دانشجوی زندانی دانشگاه شریف، در مجموع به بیش از ۷ سال حبس محکوم شدند.

● سخنگوی قوه‌ی قضاییه از بازداشت ۲۰ تن در چند استان به اتهام «جاسوسی» برای اسرائیل در جریان جنگ دوازده‌روزه خبر داد.

● مسئولان قضایی از بازداشت ۵۳ شهروند مسیحی پس از جنگ دوازده‌روزه با طرح ادعای «همکاری با اسرائیل» خبر دادند.

● فرماندهی انتظامی استان کرمان از بازداشت ۱۰۴ نفر در این استان در جریان جنگ دوازده‌روزه به دلایلی چون «ایجاد ناامنی» خبر داد.

● سخنگوی فراجا از بازداشت ۲۷۷۴ تبعه خارجی و ده‌ها فرد متهم به اقدامات «ضدامیتی»، در پی حمله‌ی اسرائیل به زندان اوین خبر داد.

● سخنگوی فراجا از بازداشت ۲۱ هزار «مظنون» در جریان جنگ دوازده‌روزه خبر داد.

● بیش از ۱۰۰ نیروی گارد ویژه به همراه مأموران وزارت اطلاعات با یورش به بند زندانیان سیاسی زندان قزلحصار، ده‌ها زندانی را به شدت مورد ضرب و شتم قرار داده، تلفن‌ها را قطع و تعدادی را به‌طور خشونت‌آمیز به انفرادی منتقل کردند؛ اقدامی که در راستای تبعید سعید ماسوری به زندان زاهدان و اجرای حکم اعدام بهروز احسانی اسلاملو و مهدی حسینی انجام شد.

● شهرداری تهران از تغییر کاربری قطعه‌ی ۴۱ بهشت زهرا،

● مدیرکل بهزیستی استان کرمانشاه از شناسایی ۴۷۰ کودک کار در این استان خبر داد.

● لایحه موسوم به «مقابله با انتشار محتوای خبری خلاف واقع در فضای مجازی» در مجلس شورای اسلامی تصویب شد.

● ده‌ها شهروند ایرانی به دلیل انتشار مطالب انتقادی در شبکه‌های اجتماعی با قطع ناگهانی سیم‌کارت‌های خود مواجه و نهادهای امنیتی شرط رفع این محدودیت را حذف محتوا و انتشار پست‌های حمایتی از نظام قرار داده‌اند.

● شعبه‌ی کافه «لمیز» در یوسف‌آباد تهران، به دلیل «معرفی یک محصول با حال و هوای یک مهمانی تابستانی»، پلمب شد.

● یک باغ-رستوران در شیراز به دلیل آن‌چه «عدم رعایت شئون اسلامی» عنوان شده، پلمب شد.

● یک آرایشگاه مردانه در نسیم‌شهر از توابع شهرستان بهارستان، به دلیل «ارائه‌ی خدمات به مشتریان زن و مرد»، پلمب شد.

● فرماندهی انتظامی شهرستان نقده از بازداشت یک شهروند به دلیل آن‌چه «ترویج بی‌بندوباری در فضای مجازی» عنوان کرد، خبر داد.

● یکی از کارگران کارخانه‌ی آب معدنی داماش به دلیل پیگیری معوقات بیمه‌ای خود، توسط کارفرما ضرب و شتم و از کار تعلیق شد.

● دست‌کم ۱۰ منزل مسکونی و هفت واحد تجاری متعلق به «نوید مقربین»، «سعید مقربین»، «منوچهر رضایی»، «سپهر ترابی»، «شهاب ترابی»، «بابک بابکان»، «پیمان مخمور»، «کورش صادقی»، «امید فیروزمندی» و «بهنام جانمیان»، شهروندان بهایی ساکن اصفهان، توسط مأموران اطلاعات سپاه مورد تفتیش قرار گرفت.

● در ادامه‌ی فشارهای امنیتی و اقتصادی بر جامعه‌ی

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

یکی از شناخته‌شده‌ترین محل‌های دفن اعدام‌شدگان دهه‌ی شصت، به پارکینگ عمومی خبر داد.

● یک دختر ۱۵ ساله به نام «شیدا کاردگر» در یکی از روستاهای شهرستان بابل توسط خواستگار خود با ضربات سلاح سرد به قتل رسید.

● «سوگند پاکدل»، شهروند ترنس حدوداً ۲۵ ساله، در شهر کوار استان فارس به ضرب گلوله‌ی عموییش با انگیزه‌های ناموسی کشته شد.

● یک کولبر به نام «رحمان رسول‌زاده» در پی تیراندازی نیروهای نظامی در مناطق مرزی هنگه ژال از توابع شهرستان بانه، کشته شد.

● یک کولبر به نام «برزان صالحی» در پی تیراندازی نیروهای نظامی در منطقه‌ی مرزی هنگه ژال مریوان، کشته شد.

● یک کولبر به نام «همین دانش» در پی تیراندازی نیروهای نظامی در منطقه‌ی مرزی هه نجیران مریوان، کشته شد.

● یک سوختبر به نام «احمد ریگی» بر اثر انفجار یک مین ضد نفر در منطقه‌ی مرزی کلگان از توابع شهرستان گلشن، کشته شد.

● یک سوختبر به نام «قدوس گمشادزهی» بر اثر انفجار یک مین ضد نفر در منطقه‌ی مرزی کلگان در شهرستان گلشن، کشته شد.

● یک سوختبر به نام «عبدالصمد گمشادزهی» بر اثر انفجار یک مین ضد نفر در منطقه‌ی مرزی روتک در شهرستان خاش، کشته شد.

● در پی انفجار مهمات برجای مانده از جنگ دوازده‌روزه در روستای رازباشی از توابع بیرانشهر لرستان، یک کودک جان خود را از دست داد و ۹ کودک دیگر نیز زخمی شدند.

● یک زندانی عادی محکوم به اعدام در زندان لاکان رشت به نام «محمد آذیش» اقدام به خودکشی کرد و به زندگی خود پایان داد.

● یک متهم در همدان، برخلاف اصل حفظ کرامت انسانی، توسط ماموران نیروی انتظامی در یکی از محله‌های این شهر گردانده شد.

● یک متهم به «رابطه‌ی نامشروع» با یک دختر جوان، توسط مرجع قضایی به تحمل ۱۰۰ ضربه شلاق محکوم شد.

● «ابوالفضل لعل بهادر»، خبرنگار محلی اهل سبزوار، با حکم دادگاه علاوه بر دو سال زندان، تبعید، و پرداخت ۶۰ میلیون تومان جزای نقدی به ۹۰ ضربه شلاق هم محکوم شد.

● حکم قطع انگشتان دست راست سه زندانی متهم به سرقت به نام‌های «هادی رستمی»، «مهدی شرفیان» و «مهدی شاهینوند» در زندان ارومیه به اجرا درآمد.

● حکم یک زندانی در شهرستان کردکوی که پیش‌تر بابت اتهام قتل سه نفر به اعدام محکوم شده بود، در ملاءعام به اجرا درآمد.

● حکم یک زندانی در شهرستان لارستان به نام «سجاد مولایی هکانی» که پیش‌تر در رابطه با پرونده‌ی موسوم به «قتل خانواده‌ی بیرمی» به اعدام محکوم شده بود، در ملاءعام به اجرا درآمد و «مهسا اکبری» همسر او نیز به اتهام اعمال یکی از قتل‌ها در زندان اعدام شد.

● «یعقوب درخشان»، زندانی سیاسی محبوس در زندان لاکان رشت، توسط دادگاه انقلاب این شهر به اتهام «بغی» به اعدام محکوم شد.

● حکم اعدام «بابک شهبازی»، زندانی سیاسی محبوس در زندان تهران بزرگ، توسط دیوان عالی کشور تأیید شد.

● امیر رئیسیان، وکیل دادگستری اعلام کرد که حکم اعدام «شریفه محمدی»، فعال کارگری محبوس در زندان لاکان رشت، توسط دیوان عالی کشور تأیید شده است.

● «بهروز احسانی اسلاملو» و «مهدی حسینی»، دو زندانی سیاسی متهم به «بغی» از طریق عضویت در سازمان مجاهدین خلق ایران اعدام شدند.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



اجتماعی

□ آتش در قلب «آقاجان»

گزارش میدانی از گسترش فاجعه بار اعتیاد به مخدرهای صنعتی در کرمانشاه

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

آذر طاهرآبادی
روزنامه‌نگار



محلۀ می‌گذارم، متوجه می‌شوم این‌جا زندگی «معمولی» نیست؛ این‌جا اعتیاد نه یک مشکل حاشیه‌ای که بخشی از بافت روزمره‌ی حیات این مردم است.

تاریخچه‌ی آقاجان: از محلۀ کارگری تا حاشیه‌ی آسیب

قدیمی‌های کرمانشاه می‌گویند محلۀ آقاجان در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خورشیدی یکی از مناطق پرجنب‌وجوش شهر بود. بیش‌تر ساکنانش کارگران و کشاورزان زمین‌های اطراف بودند. خانه‌ها کوچک اما پر از زندگی بودند. «کریم»، ۷۰ ساله، که تمام عمرش را این‌جا گذرانده، به یاد می‌آورد: «اون موقع‌ها مردم به‌هم کمک می‌کردن. حتی اگه کسی فقیر بود، عزتش سر جاش بود. اما بعد از جنگ و بالا رفتن بیکاری، خیلی‌ها یا مهاجرت کردن یا افتادن توی دام اعتیاد».

مقایسه با دیگر محلات کرمانشاه

یک فعال اجتماعی در کرمانشاه که نمی‌خواهد نامش فاش شود، به خط صلح می‌گوید: «آقاجان تنها محلۀ‌ای نیست که با این بحران دست و پنجه نرم می‌کند. محلۀ‌هایی مثل جعفرآباد، حکمت آباد، آناهیتا، چمن و دره‌دریز هم مشکلات مشابه دارند. اما آقاجان به دلیل بافت فرسوده، کوچۀ‌های پیچ‌درپیچ و تراکم بالای جمعیت، برای شبکۀ‌های توزیع مواد یک محیط ایده‌آل است». او توضیح می‌دهد که در مقایسه با این مناطق، آقاجان نرخ بالاتری از مصرف‌کنندگان نوجوان دارد، و این مسئله، آیندۀ محلۀ را تیره‌تر می‌کند.

هم‌چنان در محلۀ در حال قدم‌زدن هستیم؛ زنان با چشمانی خسته از پنجره‌ها نگاه می‌کنند، بچه‌ها از کنار معتادانی که روی پله‌ها و کنار دیوارها خوابیده‌اند می‌گذرند و مردانی که می‌خواهند بی‌تفاوت به‌نظر برسند، همان نگاه نامطمئن را برمی‌گردانند. من در محلۀ آقاجان قدم می‌زنم تا روایت کسانی را که روزانه با این واقعیت درگیرند بشنوم؛ روایت خانوادۀ‌ها، درمانگران، فعالان محلی و آن‌هایی که خودشان در مرکز بحران ایستاده‌اند. «این‌جا از وقتی شیشه‌ارزون شده، همه‌چی عوض شده». «رضا»، مردی حدود ۴۰ ساله است که از کودکی در آقاجان بزرگ شده، جمله‌اش را با نگاهی که به دوردست دوخته تکرار می‌کند. کنار بقالی کوچک محلۀ نشسته، دست‌هایش پینه بسته و صدایش خسته است. به گفته‌ی

او، پیش از رواج مواد صنعتی، الگوی مصرف در محلۀ، بیش‌تر تریاک و پس از آن حشیش بود: «اما الان جوان‌ها از ۱۵-۱۶ سالگی شیشه می‌زنند. اثرش زود می‌آد، ولی آدمو می‌سوزونه. بدن و روان هر دو خراب می‌شن». او به خانۀ‌ای نیمه‌متروکه اشاره می‌کند و می‌گوید: «اون‌جا رو می‌بینی؟ اون پاتوقه. نه پلیس کاری می‌کنه و نه کسی جرأت داره حرف بزنه».

در سراشیبی محلۀ که انتهایش به بیمارستان امام خمینی -مرکز ترومای سوانح سوختگی و چشم- می‌رسد، گروهی از نوجوانان دور هم جمع‌اند. به سراغشان می‌روم. خودم را که معرفی می‌کنم، چند نفرشان سریع جمع را ترک می‌کنند. یکی از آن‌ها که خودش را «میلاد» معرفی می‌کند، پس از گپ و گفتی کوتاه، در پاسخ به سوال خط صلح با صدایی نحیف می‌گوید: «فکر می‌کنی ما چطور معتاد شدیم؟ اولش فقط برای تفریح بود و خنده، حالا شده کار هر روز و خودم شدم پخش‌کنندۀ مواد و ساقی». وقتی می‌پرسم آیا پدر و مادرت از این وضعیت خبر دارند، می‌گوید: «فکر می‌کنی خبر ندارند؟ پس این خرجی که بهشون می‌دم از کجا در میارم؟ من که کاری ندارم، پدرم سال‌هاست مرده، مادرم هم خانۀ‌داره و شغلی نداره، منم و سه تا خواهر و برادر که باید خرجشون رو در بیارم».

از ساکنان محلۀ درباره‌ی فروشندگان و تولیدکنندۀ‌ها می‌پرسم، برخی حاضر به مصاحبه نیستند و برخی نیمه‌مستقیم حرف می‌زنند؛ ترسی عجیب در چشمانشان موج می‌زند که وادارشان می‌کند به سکوتی ناخواسته. «سعید»، مغازۀ‌دار محلۀ است، وقتی از او درباره‌ی نحوه‌ی توزیع مواد می‌پرسم، نفس در سینه حبس می‌کند و می‌گوید: «همه می‌دونن. صبح تا شبش معلومه. بعضی وقتا خانوادۀ‌ها خودشون میان جنس می‌خرن. مسئولان هم می‌دونن، اما انگار یک خط قرمز هست، کسی جرأت نمی‌کنه وارد شه». او از قیمت پایین‌تر مواد صنعتی نسبت به مواد سنتی صحبت می‌کند و می‌گوید این عامل، مصرف در میان قشرهای کم‌درآمد را تسهیل کرده است.

به دانشگاه آزاد می‌روم تا با دکتر «عامری»، روانشناس بالینی، ملاقات کنم. او در یک مرکز بازپروری خودخواسته هرروز با مراجعینی از آقاجان روبه‌رو است، از ایشان درباره‌ی مراجعینش می‌پرسم، می‌گوید: «بیش‌ترشان زیر ۳۰ سال‌اند. مواد صنعتی اثرات بسیار

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

کارگر یک تراشکاری در شهرک صنعتی است، می‌گوید: «پسرم از مدرسه که میاد و می‌گه فلانی دیشب روی پله خوابیده بود. ما باید چطور به بچه‌مون توضیح بدیم؟ این‌جا بچه‌ها هر روز شاهد چیزایی هستن که نباید» و ادامه می‌دهد: «خود این محله، تبدیل شده به مدرسه‌ای برای این‌که چطور بتونند از مواد استفاده کنند، سر هر کوچه و توی هر خونه، حداقل دو نفر رو می‌بینی که دارند جلوی چشم بچه‌ها مواد مصرف می‌کنند. من چطور می‌تونم بچه‌هام رو از این خطر دور کنم خدا می‌دونه، استطاعت مالی هم نداریم که بشه از این محله به یک محله‌ی بهتر بریم و یک زندگی نرمال داشته باشیم».

روایت ترک و بازگشت تکراری نیز یکی از خطوط اصلی بحران است. «مجید»، ۳۵ ساله، که دو مرتبه ترک کرده و باز هم به چرخه‌ی مصرف برگشته است، می‌گوید: «مرکز ترک کمک می‌کنه، اما وقتی برمی‌گردی این‌جا، همه‌چی دوباره جلوت قرار می‌گیره. دوستان، رفقا، حتی آدمایی که وقتی پاک بودی تو رو تشویق می‌کردن، الان می‌خوان دوباره با هم باشن. محل زندگی هم که عوض نشه، خیلی سخته».

از دید اجتماعی، محله‌ی آقاجان حاصل یک روند بلندمدت است، «بیکاری ساختاری»، «کاهش سرمایه‌ی اجتماعی» و «ضعف خدمات شهری»، تسریع‌کننده‌هایی هستند که جوانان و نوجوانان این محله را خیلی سریع‌تر از آن‌چه که بتوان تصور کرد به این گرداب می‌کشاند. هم‌چنین نقش شبکه‌های توزیع در گسترش بحران قابل چشم‌پوشی نیست. «آرش»، مصرف‌کننده‌ی سابق که حالا سعی می‌کند به دیگران کمک کند، می‌گوید: «یک نفر پخش‌کننده‌ی اصلیه، بعد چند نفر زیر دستش



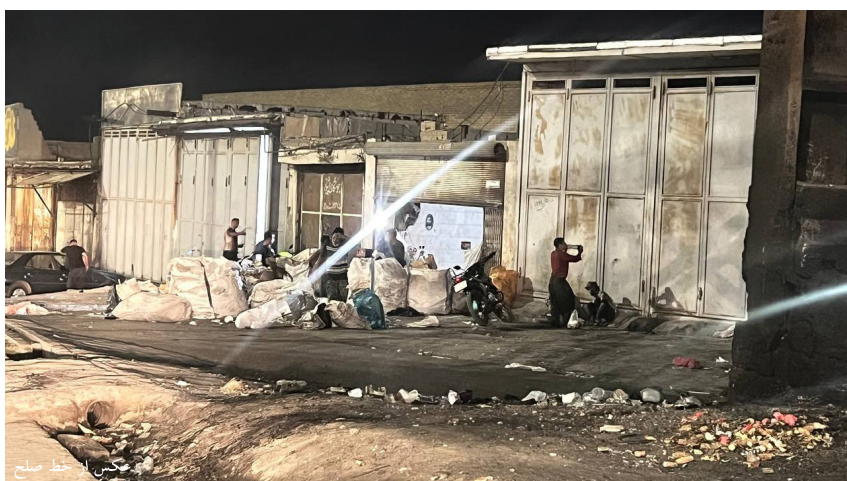
تهاجمی روی سیستم عصبی می‌گذارد. درمان طولانی، پیچیده و پرهزینه است و وقتی فرد به همان محیط بازمی‌گردد، احتمال بازگشت خیلی بالاست». او از کمبود ظرفیت مراکز سم‌زدایی و روان‌درمانی و نیز هزینه‌های بالای درمان می‌گوید: «خیلی از خانواده‌ها نه توان مالی ترک را دارند نه حمایت اجتماعی لازم».

در ادامه‌ی گفتگو، دکتر عامری به موضوعی دیگر هم اشاره می‌کند که با بهت به او خیره می‌شوم، موضوعی که شاید تیرتی تازه باشد برای گزارش بعدی: «فحشایی که از دل مواد مخدر زاده شده است». عامری به رواج فحشا در این محله اشاره می‌کند و می‌گوید علاوه بر سوء مصرف مواد مخدر در این محله، باید به تن‌فروشی زنان هم توجه کرد که در سایه‌ی آن در حال رشد است. در کنار خانه‌هایی که پاتوق مصرف مواد است، اتاق‌هایی برای این‌کار نیز هست که زنانی که نمی‌دانند از کجا باید درآمد کسب کنند، رو به تن‌فروشی آورده‌اند.

دیدارم که با دکتر عامری به اتمام می‌رسد، دوباره به همان کوچه‌ها برمی‌گردم، حالا وقتی در محله قدم می‌زنم، کاملاً می‌توانم خانه‌هایی را که به مرکز استعمال مواد مخدر تبدیل شده‌اند، تشخیص دهم. این خانه‌ها، معمولاً در و پنجره‌هایشان بسته است، اما از لای شکاف درها می‌توان دید که داخل، چراغ‌های ضعیف و دود پراکنده‌ای به هوا می‌رود.

«حمید»، مردی که سال‌ها در محله کارگری کرده و حالا در تلاش برای ترک است، می‌گوید: «وقتی کسی خمار می‌شه، همین‌جا می‌مونه. نه کسی کمک می‌کنه نه نهاد حمایتی هست. همه‌چی جلوی چشمته، خونه، رفیق، کوچه. ترک کردن این‌جا، یعنی جداشدن از همه‌چیز».

یکی از تراژدی‌های واضح در آقاجان، درگیرشدن کودکان و نوجوانان است. «لیلا»، مادری که دو فرزند خردسال دارد، و همسرش هنوز درگیر مواد نشده و



مواد مخدر، هرچند در کوتاه مدت می تواند با افزایش کشفیات و بازداشت ها همراه باشد، اما در بلندمدت راه حل پایداری نیست. او به خط صلح می گوید: «بسیاری از افرادی که به عنوان خرده فروش یا حامل مواد مخدر بازداشت می شوند، خودشان قربانی شرایط اقتصادی، بیکاری و فقر مزمن هستند. وقتی نرخ بیکاری جوانان در برخی شهرستان های مرزی به بالای ۳۰ درصد می رسد، جذابیت ورود به شبکه ی قاچاق یا مصرف مواد برای برخی از آن ها بیش تر می شود». گراوند، به مسئله ی انگ اجتماعی نیز اشاره می کند: «وقتی فردی به اتهام مواد مخدر بازداشت می شود، حتی پس از آزادی، فرصت بازگشت به جامعه و یافتن شغل شرافتمندانه را ندارد. این چرخه باعث بازتولید جرم و وابستگی به شبکه های قاچاق می شود». به گفته ی او، در مناطق روستایی و حاشیه نشین کرمانشاه، نبود خدمات پیشگیریانه، مراکز مشاوره رایگان و برنامه های توانمندسازی، باعث شده که پیشگیری از اعتیاد، عملاً به مرحله ی بعد از بحران موکول شود. این پژوهش گر تأکید می کند: «سیاست مبارزه با مواد مخدر باید هم زمان بر سه محور پیشگیری، درمان و کاهش آسیب متمرکز باشد، وگرنه آمار بازداشت ها، تنها نوک کوه یخ را نشان می دهد و تصویر کامل بحران، پنهان باقی می ماند».

در طول چندروزی که در آقاجان بودم، چند خانواده را دیدم که در برابر وضعیت تسلیم شده اند، و چند نفر را که هنوز امید دارند.

«الهام»، مددکار اجتماعی داوطلب، هر هفته، وعده ی غذایی و پوشاک به این محله می برد، او می گوید: «گاهی یک نفر قبول می کنه بیاد مرکز ترک. اما وقتی برمی گرده



عکس از خط صلح

داره. نوجوانان کم سن و سال برای پیک کاری استخدام می شن، چون شناسایی و مجازاتشون ساده نیست». او تأکید می کند که بسیاری از کسانی که پخش می کنند، خودشان سابقه ی مصرف داشته اند و برای تأمین هزینه ی مصرف یا زندگی وارد این شبکه ها شده اند.

پاسخ نهادهای رسمی اما آمیخته ای از عمل و وعده است. در گفت و گو با سرکلانتری محلی، به من گفته شد که «طرح های پاکسازی» اجرا شده و چندین نفر بازداشت شده اند. در زندان دیزل آباد کرمانشاه بند زندانیان مواد مخدر همواره یکی از شلوغ ترین بندها بوده که آمار دقیقی از آن هرگز منتشر نشده است و در ماه، چندین حکم اعدام در آن به اجرا درمی آید. در این بین اما فعالان محلی و خانواده ها می گویند بازداشت های موقت و حکم زندان طولانی بدون پیگیری اجتماعی و درمانی هیچ اثرگذاری واقعی نداشته است. وقتی بازداشت شدگان و یا زندانیان آزاد می شوند، به همان محله بازمی گردند و چرخه ادامه می یابد. آن چه پلیس می تواند انجام دهد، فقط دستگیری است، اما بدون وجود برنامه های توانمندسازی، درمان و اشتغال، تأثیر بلندمدتی نخواهد داشت.

کارشناسان پیشنهاد می دهند برای عبور از این بحران، دست کم سه محور هم زمان باید اجرا شود:

- ۱- بهسازی شهری و حذف یا تبدیل پاتوق ها؛
- ۲- ایجاد فرصت های شغلی محلی و پایدار برای جوانان؛ و
- ۳- تقویت برنامه های پیشگیری و درمان در سطح محله، از جمله حضور مشاوران در مدارس و مراکز محلی.

«گراوند»، جامعه شناس و پژوهش گر مسایل اجتماعی در کرمانشاه، معتقد است که نگاه صرفاً امنیتی به مسئله ی



عکس از خط صلح

و همه چیز همون جاست، برگشت اجتناب‌ناپذیره. ما نیاز به طرح‌هایی داریم که زندگی جدیدی پیش روی این‌ها بذاره، اما بودجه‌ی سازمان‌های مردم نهاد بسیار محدود و تعداد این خانوارها، نه تنها در این محله که در چندین محله دیگر هم بسیار زیاد هستند».

اکثر افرادی که در این محله زندگی می‌کنند، خانواده‌هایشان درگیر با مسئله‌ی اعتیاد هستند، بیش‌تر آن‌ها شغلشان جمع‌کردن ضایعات است. در انتهای این محله که به بزرگراه آزادگان ختم می‌شود، مراکزی هستند که زیست شبانه دارند و تمامی روز شاید بسته باشند، اما در شب فعالیت‌ی دوچندان دارند. شب‌ها اگر به این محله سر بزنی، می‌بینی که افرادی شبیه به زامبی‌های سینمای هالیوود، گونی به‌دست از سرایشی محله به‌سوی این مراکز در حال حرکتند تا ضایعاتی را که از سطح شهر جمع‌آوری کرده‌اند را تحویل بدهند و پول مواد را جور کنند.

نقش رسانه‌ها و سکوت خبری

بسیاری از ساکنان معتقدند که رسانه‌های محلی از جمله صداوسیما، به‌اندازه‌ی کافی به بحران آقاجان نمی‌پردازند. «سعید»، مغازه‌دار محله، می‌گوید: «ما که این‌جا زندگی می‌کنیم، هرروز می‌بینیم چه خبره. ولی توی اخبار، انگار این‌جا اصلاً وجود نداره». کارشناسان می‌گویند که پوشش رسانه‌ای می‌تواند توجه عمومی و مسئولان را جلب کند و فشار اجتماعی برای اقدام ایجاد

نماید. اما برخی رسانه‌ها، به‌دلیل نگرانی از تبعات، کم‌تر وارد چنین گزارش‌هایی می‌شوند.

خلاصه آن‌که، آقاجان نمونه‌ای فشرده از آن چیزی است که اگر جدی گرفته نشود، می‌تواند به بحران‌های بزرگ‌تری منجر شود: جوانانی محروم از آموزش و اشتغال، خانواده‌هایی که توانمندی‌هایشان تحلیل رفته و کودکان و نوجوانانی که در معرض فراگیری رفتارهای مخرب قرار دارند. راه‌حل‌ها ساده نیستند اما روشن‌اند: ترکیب سیاست‌های اجتماعی و شهری، تقویت درمان و بازتوانی و برنامه‌های پیشگیری در سطح مدرسه و خانواده باید به‌سرعت اجرا شود.

وقتی از محله خارج می‌شوم، آخرین تصویرم مردی است که روی پله‌ای نشسته، دست‌های لرزانش را روی زانو گذاشته و به آسمان خیره است؛ نه امیدی در نگاهش هست و نه ترسی از آینده. آقاجان زنده است، اما هرروز در تقابل با بحرانی که به‌شدت درونی و ساختاری است، بحرانی که اگر مهار نشود، نه تنها این محله، که نسل بعدی این شهر را نیز به‌خطر خواهد انداخت.

در پایان، به‌عنوان خبرنگار میدانی، معتقدم که باید نگاهی دوباره به آقاجان داشت؛ نه صرفاً با طرح‌های مقطعی انتظامی، بلکه با برنامه‌های بلندمدت اجتماعی-اقتصادی که امکان ترک، توانمندسازی و بازگشت به زندگی شرافتمندانه را فراهم کند. بدون مشارکت نهادهای دولتی، سازمان‌های مردم‌نهاد و خود اهالی، این زخم هر روز عمیق‌تر خواهد شد.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



عکس از خط صیقل



عکس از شاتراستاک

حقوق بشر

□ اقتدارگرایی قانونی برای کنترل اجتماعی

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

نصرالله لشنی
روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر



آمریکا و استقلال این کشور از پادشاهی بریتانیا،
انقلابیون تأکید و تمرکز ویژه‌ای بر تدوین و تنظیم

اهمیت قانون اساسی در تأسیس و تثبیت دموکراسی
یادگاری است از انقلاب آمریکا. بعد از پیروزی انقلاب

قانون اساسی مبذول داشتند و تلاش کردند که با دقت و ظرافتی خاص این میثاق ملی چنان تنظیم شود که مؤید و متمرکز بر دموکراسی و حقوق انسانی باشد و از هرگونه اقتدارگرایی و امکان اعمال قدرت سلطه‌گرانه و استیلای حکومت بر مردم جلوگیری کند. تجربه‌ی نسبتاً موفق انقلاب آمریکا در تأسیس دموکراسی، موجی از قانون اساسی‌گرایی (constitutionalism) را در سراسر جهان به راه انداخت و تمام فضای سیاسی و اجتماعی را احاطه کرد.

از انقلاب کبیر فرانسه تا انقلاب مشروطه‌ی ایران، محور تمام تحولات، قانون اساسی بود. اندیشمندان و روشنفکران، در اقصی نقاط جهان، به این باور رسیده بودند که تأسیس و تداوم دموکراسی عمیقاً وابسته به قانون اساسی است. تب قانون اساسی‌گرایی چنان بالا گرفته بود که بین سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۵ میلادی در فرانسه چهارده قانون اساسی تنظیم شد تا شاید در این کشور دموکراسی برقرار گردد. اهمیت قانون اساسی در ذهن و فکر آنان که در تلاش بودند دنیای بهتری بسازند چنان رسوخ و رسوب کرده بود که وقتی در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم که علوم اجتماعی به شکل یک رشته‌ی دانشگاهی جدید ظهور کرد، در اروپا و آمریکا دغدغه‌ی اصلی دانشجویان علوم سیاسی، یافتن ارتباط میان نوع طراحی قانون اساسی و رفتار سیاسی بود.

در برخی از کشورها از متخصصین دعوت می‌شد تا قوانین اساسی‌ای طراحی کنند که به ایجاد جوامعی بهتر بینجامد. یکی از معروف‌ترین آن‌ها جمهوری وایمار در آلمان بود. پس از شکست قیصر، طراحان قانون اساسی در پی طراحی چیزی بودند که از نظر آن‌ها کامل‌ترین دموکراسی در جهان باشد. آن‌ها باور داشتند که با طراحی یک قانون اساسی کامل، جمهوری جدید آلمان الگویی از دموکراسی خواهد شد که دیگران نیز به سرعت از آن الگوبرداری می‌کنند و بر اساس آن دموکراسی خود را خواهند ساخت. باوری که در تجربه با شکست مواجه شد و از دل جمهوری وایمار و قانون اساسی‌اش، نازیسم هیتلری سر برآورد.

در تجربه‌ی تاریخی خودمان نیز می‌توان به برآمدن استبداد رضاشاهی از پس انقلاب مشروطه و قانون اساسی آن اشاره کرد. به‌طورکلی قوانین اساسی‌ای که پس از جنگ جهانی اول در اروپا به مرحله‌ی اجرا

درآمدند همه توسط متخصصین و کارشناسان تدوین شدند و عمدتاً از قانون اساسی آمریکا اقتباس گرفته بودند، اما کامیاب نشدند.

تنها پانزده سال پس از فروپاشی حکومت‌های سلطنتی در اروپا، بیش از نیمی از این قاره زیر سیطره‌ی رژیم‌های گوناگون اقتدارگرایی قرار گرفت و مردم را به‌شدت نسبت به قوانین اساسی‌شان دلسرد کرد. از سوی دیگر تجربه‌ی موفق دموکراسی انگلستان پیشرو بود که بدون قانون اساسی مدون و مکتوب و بر اساس نهادهای و رویه‌ها توانسته بود قوام گیرد و دوام آورد. لذا تب قانون اساسی‌گرایی قدری فروکش کرد و اذهان و افکار، متوجه موارد دیگری شدند. این پرسش که چگونه می‌توان به تأسیس و تثبیت دموکراسی پرداخت دوباره مطرح شد و هم‌چنان پاسخ‌گویی به آن ادامه دارد.

نقش نهادها در دموکراسی و استبداد

«ساختار» با وجود تجسم فیزیکی‌اش، مفهومی انتزاعی است که با مفهوم «نهاد» تعین می‌یابد. اگر از کسی بپرسند ساختار حکومت در جمهوری اسلامی چگونه است، پاسخی که بلافاصله ممکن است بدهد توضیحاتی است که همه در قانون اساسی (به‌عنوان یک نهاد) آمده است. ولایت فقیه، قوای مجریه، مقننه و قضاییه، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، شورای امنیت ملی و غیره مواردی هستند که برای توضیح ساختار حکومت به آن‌ها اشاره خواهد شد.

اما این شکل ظاهری و برجسته‌ی ساختار حکومت است. وجوه نهادی بسیار و متنوعی وجود دارند که ممکن است اصلاً در ذهن پاسخ‌دهنده هیچ جایی را اشغال نکرده باشند، اما در دموکراتیزاسیون باید به‌طور ویژه مورد توجه قرار گیرند. اعمال قدرت که می‌تواند پدیده‌ای کاملاً مستقل از قانون اساسی باشد، از وجوه نهادی پیچیده‌تر و متنوع‌تری برخوردار است و تنها با اصلاح قانون اساسی نمی‌توان آن را دمکراتیک کرد. شاید با ذکر چند مثال بتوان توضیح بهتری داد.

قانون مجازات اسلامی ابزار کنترل اجتماعی

در اصل ۲۴ قانون اساسی آمده است که «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند»، اما ماده‌ی ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: «هرکس علیه نظام

جمهوری اسلامی ایران... به هر نحو فعالیت تبلیغی کند به حبس، از سه ماه تا یک سال محکوم خواهد شد.» بنابر این قانون، هر انتقادی از جمهوری اسلامی، توسط بازجو و بازپرس و قاضی تعبیر به تبلیغ علیه نظام می‌شود و منتقد را روانه‌ی زندان می‌کند. پس نشریات و مطبوعات آزاد نیستند.

اصل ۲۶ قانون اساسی می‌گوید: «احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی، صنفی و... آزادند، مشروط به این‌که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند...»، اما ماده‌ی ۴۹۸ قانون مجازات اسلامی «تشکیل گروه با هر مرامی را که هدف آن برهم زدن امنیت کشور باشد» مستوجب حبس از دو تا ده سال می‌داند. یا ماده‌ی ۶۱۰ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: «هرگاه دو نفر یا بیشتر، اجتماع و تبانی نمایند که جرائمی بر ضد امنیت داخلی یا خارج کشور مرتکب شوند یا وسایل ارتکاب آن را فراهم نمایند، در صورتی‌که عنوان محارب بر آن‌ها صادق نباشد، به دو تا پنج سال حبس محکوم خواهند شد.»

در جمهوری اسلامی هر حرف و عملی که مؤید سیاست‌های حاکمان نباشد ضد امنیتی محسوب می‌شود، پس کافی است دو نفر در تلگرام یک گروه تشکیل دهند و در آن‌جا به حاکمیت یا حاکمان نقدهایی کنند و دو تا پنج سال عمر خود را در زندان‌های جمهوری اسلامی بگذرانند.

این‌ها تنها مشتی نمونه‌ی خروارها قوانینی است که مستقل از قانون اساسی و حتی در تناقض با برخی اصول آن، امکان سرکوب و اعمال زور را برای حاکمیت، به‌صورت کاملاً نهادی، فراهم کرده‌اند. اگرچه قانون اساسی جمهوری اسلامی در مجموع ضد حقوق انسانی و ضد دموکراسی است، اما موضوع در این‌جا این است که با فرض دموکراتیک و مبتنی بر حقوق بشر بودن قانون اساسی هم، با وجود قوانینی که نمونه‌ای از آن‌ها ذکر شد، دموکراسی محقق نمی‌شود و سرکوب نهادینه و سیستماتیک تداوم خواهد یافت.

زندان‌های ایران پر است از زنان و مردانی بی‌گناه که به اتهاماتی واهی مانند اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور، عضویت در گروه غیر قانونی، تأسیس گروه، توهین به مقدسات، توهین به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و رهبری، تبلیغ علیه نظام، اخلاف در نظم عمومی و غیره

محکوم و محبوس شده‌اند.

ساختار حکومت در ایران اقتدارگرایانه است، اما این اقتدارگرایی چندان ارتباطی به قانون اساسی ندارد. وجود نهادی متعدد و متکثر بسیاری این ساختار غیر و ضد دموکراتیک را به وجود آورده که بخشی از آن‌ها در قانون مجازات اسلامی فرموله شده‌اند. ما در همه‌ی حوزه‌ها و زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با چنین قوانینی که مانع از رشد و توسعه‌ی جامعه شده‌اند مواجهیم. در واقع حاکمیت با استناد به این قوانین است که جامعه را تحت انقیاد و کنترل خود قرار داده است. پس از هر فرصت و بهانه‌ای برای وضع چنین قوانین کنترل‌گرایانه‌ای بهره می‌برد.

صیغ
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

دموکراسی‌سازی از طریق کانالیزاسیون نهادی

در دموکراتیزاسیون باید تمام این قوانین به شکلی تغییر کنند که به‌هیچ‌وجه تضییع‌کننده‌ی حقوق انسانی و تحدیدکننده‌ی آزادی‌ها نباشند. تمرکز بر قانون اساسی و بی‌توجهی به دیگر وجوه نهادی ساختار حکومت، هر تلاشی را به بیراهه خواهد برد. ازاین‌رو لازم است که توجه خود را به تمام نهادها و ساختار نهادی در سطح جامعه، که می‌توانند هم سامان‌دهنده‌ی اقتدارگرایی باشند و هم دموکراسی، معطوف کنیم. در واقع دموکراسی‌سازی تلاش برای تغییر همین نهادهای اجتماعی جهت تحول از اقتدارگرایی به دموکراسی است؛ اما چگونه؟

برای شرح این چگونگی نیاز به درک و دریافتی نو از مفهوم «قدرت» داریم. برتراند راسل می‌گوید: «آن‌چنان‌که انرژی اساسی‌ترین مفهوم در فیزیک است، بنیادی‌ترین مفهوم در علوم اجتماعی قدرت است»، پس برای توصیف کلان اقتدارگرایی و دموکراسی و چگونگی گذار از اولی به دومی نیازمند تبیین مفهوم قدرت هستیم.

میشل فوکو فهمی از قدرت ارائه داده است که برای درک اهمیت نقش و جایگاه نهادهای اجتماعی در دموکراتیزاسیون بسیار راه‌گشا است. وی بر این باور است که قدرت اعمال می‌شود نه تصاحب؛ قدرت امتیاز کسب‌شده یا حفظ‌شده‌ی طبقه‌ی حاکم نیست، بلکه اثر کلی موقعیت‌های استراتژیک آن طبقه است. به‌عبارتی دیگر قدرت یک استراتژی است نه مایملک؛ و اثرهای آن را نه به یک تصاحب که می‌توان به آرایش‌ها،

عملکردی برخوردار می‌شوند که اجازه‌ی سلطه و استیلا را به حاکمان نمی‌دهند.

نیروی پلیس هم در نظام‌های اقتدارگرا و هم دمکراتیک وجود دارد، اما کارکردش در هر یک از این نظام‌ها متفاوت است. در یکی ابزاری است برای سرکوب شهروندان و سلطه‌ی حاکمان و در دیگری وسیله‌ای برای حفظ آزادی و امنیت شهروندان است. این تفاوت کارکرد نتیجه‌ی تفاوت در ترتیبات یا الگوی دهلیزهای نهادی است که قدرت در آن‌ها منتشر می‌شود و کارکردی متفاوت می‌یابد. دموکراسی‌سازی یعنی تحول در الگوهای نهادی؛ به طوری که نیروی پلیس کارکردش دچار تحول شود و به جای سرکوب مردم حافظ آزادی و امنیت آن‌ها باشد. نهادها واقعیت‌هایی هستند که ساختارها را شکل می‌دهند، پس برای ایجاد و امکان ساختارهای دمکراتیک نیازمند ساختن و دگرگون کردن نهادهای اجتماعی در جهت دموکراسی‌سازی هستیم؛ و یکی از این نهادهای رسمی، مجموعه قوانینی است که تحت‌عنوان قانون مجازات اسلامی، ابزار کنترل اجتماعی جمهوری اسلامی است.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

مانورها، تاکتیک‌ها، تکنیک‌ها و عملکردها نسبت داد. قدرت قابلیت تمرکز یافتن در جایی مثل حکومت را ندارد، بلکه در تمام چرخ‌دنده‌ها و کانون‌های اجتماع که نسبت به یکدیگر، در سطوحی کاملاً متفاوت جا دارند منتشر است. پس نباید وضعیت‌های اقتدارگرایی و دموکراسی و تحول از یکی به دیگری را با پیش‌انگاره‌های رسوب‌شده در لایه‌های فکر و ذهن‌مان تحلیل کنیم. تصویرهای ذهنی «تمرکز قدرت» و «تصاحب قدرت» نمی‌توانند به‌درستی اقتدارگرایی و دموکراسی را تبیین کنند. قدرت همواره توزیع‌شده و منتشر است، تفاوت در چگونگی این توزیع و انتشار است که منتهی به اقتدارگرایی و دموکراسی می‌شود. به این معنا که در اقتدارگرایی، قدرت منتشر در دالان‌های نهادی به شکلی کانالیزه می‌شود که چیدمان خرده‌قدرت‌ها و عملکردشان به‌گونه‌ای است که منتج به اعمال قدرت و سلطه‌ی حاکمان می‌شود. در دموکراسی اما این کانالیزاسیون نهادی در جهت تحدید حدود اعمال قدرت حاکمیت است و خرده‌قدرت‌های منتشر در سطح اجتماعی، به لحاظ چیدمان استراتژیک از

عکس ماه

نصب بنر علیه علیرضا افغانی،
داور بین‌المللی فوتبال، در قم
با کلیدواژه‌ی «وطن فروش» و
تصویر سیب‌زمینی



حطّاح



پرونده‌ی ویژه

پس از آتش



عکس از اقتصادآنلاین

اجتماعی

■ امید یا هراس پس از آتش بس؟

جنگ چه بر سر جامعه‌ی مدنی ایران می‌آورد؟

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



مجید شیعه‌علی
فعال مدنی

ایران است. تهدید جنگ، موشک‌باران، انفجار، ترور و عملیات سیستم‌های امنیتی اسرائیل در ایران هم‌چنان

جنگ دوازده‌روزه تمام شد، اما شرایط جنگی تمام نشده است. سایه‌ی جنگ هم‌چنان بالای سر جامعه‌ی

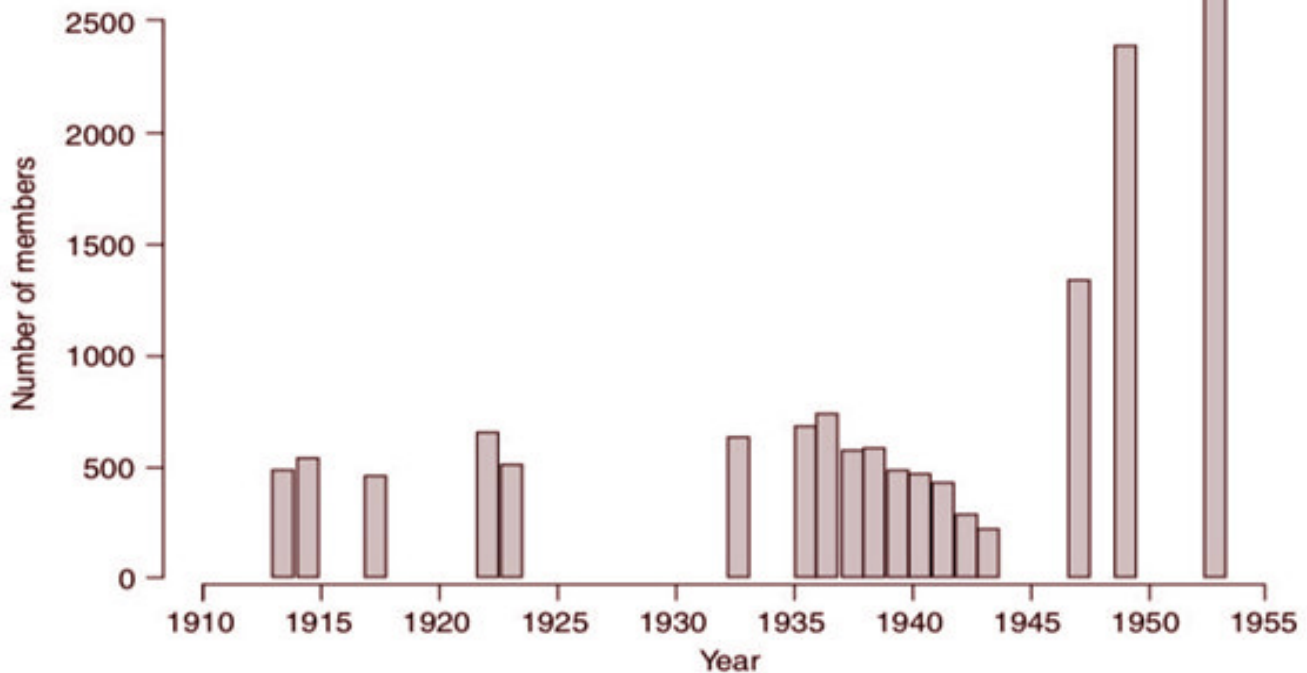
جدی است. ادامه یافتن وضعیت جنگی، ناتوانی حاکمیت در اقداماتی برای رفع این تهدید و تشدید بحران‌های سیاسی و اقتصادی پیشین شرایطی را ساخته که تصور چهره‌ی ایران پس از جنگ را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است. این سؤال که نتیجه‌ی این فضا چیست در زمینه‌های مختلف مطرح می‌شود، یکی از زمینه‌ها این است که چه بر سر جامعه‌ی مدنی ایران خواهد آمد؟

اهمیت مسئله در این است که به باور بسیاری از پژوهش‌گران در فقدان یک جامعه‌ی مدنی قوی و مؤثر فرصت‌های دموکراسی‌سازی، توسعه اقتصادی و حل بحران‌های مختلف به حداقل می‌رسد و این همکاری‌های سازمان‌دهی‌شده‌ی جامعه در قالب سازمان‌های مردم‌نهاد، اتحادیه‌های صنفی، احزاب سیاسی و غیره است که به جامعه توان حل مسائلش را می‌دهد. حتی برخی از متفکرین ایرانی علت ناتوانی جامعه‌ی ایران را در پیگیری مطالبات خود ضعف جامعه‌ی مدنی می‌دانند. به همین جهت این نگرانی مطرح است که آیا موشک‌های اسرائیل به غیر از گرفتن جان شهروندان ایرانی و ویرانی ساختمان‌ها، جامعه‌ی مدنی ایران را نیز ویران می‌سازد؟ تأثیر ادامه یافتن این فضای جنگی چه خواهد بود؟

در طول تاریخ دنیای مدرن، جنگ‌ها فضای جوامع و رابطه‌ی حاکمیت با جامعه را به‌طور کلی تغییر داده است. این تغییرات در بسیاری از موارد اثر چرخ‌دنده‌ای ایجاد کرده است. به این معنا که هم‌چون یک چرخ‌دنده که با چرخیدن و گیر انداختن اهرمی در خانه‌ی بعدی، بازگشتش به حالت پیشین دشوار است. جنگ‌ها پایان پیدا می‌کنند اما آثار آن‌ها و شرایطی که ساخته‌اند به شرایط پیشین بازمی‌گردد.

شرایط جنگی می‌تواند پدیده‌هایی را ایجاد کند که تأثیراتی جدی در تخریب جامعه‌ی مدنی دارد. به‌طور معمول شرایط جنگی باعث می‌شود فضای کنش‌گری جامعه بسته‌تر شود و فرصت‌های کنش‌گری محدود شود. این فضای بسته و محدودیت‌های حاصل از فضای جنگی در بسیاری از موارد پس از پایان جنگ نیز ادامه می‌یابد. علاوه بر این‌ها به حکومت‌ها به‌خصوص حکومت‌های اقتدارگرا بهانه می‌دهد تا جامعه‌ی مدنی را تخریب کنند. هم‌چنین پژوهش‌های مختلف تأکید می‌کنند که جوامع با سطوح اقتصادی و تحصیلی بالاتر تمایل بیشتری به کنش‌گری مدنی دارند و بر همین اساس بحران اقتصادی حاصل از جنگ نیز می‌تواند

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



Membership in the Kobe YMCA, 1913-1954.
Source: Kobe YMCA (1987).

منجر به کاهش تمایل به کنش‌گری داوطلبانه و تخریب بیش‌تر جامعه‌ی مدنی شود.

در شرایط امروز ایران نیز تمامی این موارد شواهدی دارد. بازداشت تعداد زیادی از شهروندان در دوره‌ی جنگ دوازده‌روزه، محدودیت و قطع اینترنت در دوران جنگ و پس‌از آن، انتقال زندانیان سیاسی اوین با نقض حقوق و بی‌حرمتی به ایشان و غیره همه تأییدکننده‌ی ایجاد تهدیدات جدی برای جامعه‌ی مدنی ایران است.

اما از سوی دیگر جنگ می‌تواند تأثیراتی در جهت تقویت جامعه‌ی مدنی نیز داشته باشد. یکی از علل ایجاد نیمه‌ی پر لیوان آن‌جا است که چنان‌که چالز تیلی (Charles Tilly)، جامعه‌شناس برجسته‌ی آمریکایی مطرح می‌سازد، دولت‌ها در دوران جنگ نیاز به حمایت بیش‌تری از سوی جامعه دارند. این نیاز متنوع است. آن‌ها به مشروعیت بیش‌تر، تأمین مالی بیش‌تر، نیروی داوطلب بیش‌تر و غیره از سوی جامعه احتیاج دارند و همین تأمین نیاز منجر به دادن امتیازهای مختلف به جامعه می‌شود. چنان‌که گسترش حق رأی زنان در اروپا بسیار تحت‌تأثیر جنگ‌های جهانی بود. جنگ داخلی در ایالات متحده به دلایل دیگری آغاز شد اما چنان مسئله‌ی برده‌داری در طول آن برجسته شد که منجر به آزادی آفریقایی‌تباران ایالات متحده شد و حتی جنبش‌های حقوق شهروندی پس از یک سده در ایالات متحده نیز در میانه‌ی جنگ ویتنام به موفقیت دست یافتند.

این پدیده‌ی امتیازدهی حکومت‌ها برای کسب مشروعیت در میانه‌ی شرایط جنگی تحولی است که در فضای سیاسی کشور ما نیز مطرح است. طرح ایده‌ی انسجام ملی را که توسط برخی چهره‌های میانه‌رو درون حاکمیت پیگیری می‌شود، می‌توان در همین چارچوب فهمید. هرچند چهره‌های تندروتر حتی با تلاش‌های حاکمیت برای امتیاز دادن در جهت کسب حداقلی از مشروعیت در شرایط جنگی مخالف هستند، اما رئیس‌جمهور و رئیس‌قوه‌ی قضاییه حداقل در سخن بر اجرای این طرح اصرار دارند و چهره‌ای مانند حسن روحانی، رئیس‌جمهور سابق، نیز به طرح‌هایی مشخص بر آن تأکید کرد. آن‌چه این احتمال را تقویت می‌کند ریزش پایگاه اجتماعی سنتی حاکمیت است. حاکمیت تاکنون برای پایگاه اجتماعی خود، تمامی بحران‌ها را به بهانه‌ی ضدیت با غرب و تلاش برای محو اسرائیل توجیه می‌کرد و حالا با پذیرش آتش‌بس با اسرائیل، تمامی آن شعارها پوچ از آب درآمد. به همین سبب منبع جدی‌ای

از مشروعیت پیشین را از دست داده و نیاز به کسب مشروعیت از منابع جدی‌تری از سایر موارد مشابه است. یک پدیده‌ی دیگر نیز منجر به تقویت جامعه‌ی مدنی در جوامع پس از جنگ می‌شود. شرایط جنگی معمولاً منجر به بسیج جامعه به‌طور گسترده می‌شود. این بسیج انواع مختلفی دارد، از بسیج نیروهای نظامی داوطلب یا وظیفه یا بسیج صنعت‌گران در تولیدات نظامی تا بسیج محلی و ملی برای حل بحران‌های اجتماعی حاصل از جنگ. آن‌چه در این‌جا برجسته‌تر و مهم‌تر است تأثیر نوع سوم بسیج است که در جامعه‌ی ما نیز تجربه شد. تلاش برای رفع مشکلات و مسائل حاصل از جنگ، بمباران‌ها و خسارات، سطح قابل‌توجهی از همکاری‌های مختلف را بین مردم شکل داد.

ریکو کاگه (Rieko Kage)، استادیار علوم سیاسی در دانشگاه توکیو، در پژوهش خود نشان می‌دهد در تجربه‌ی جنگ جهانی دوم، جوامعی که سطح بالاتری از بسیج را تجربه کرده‌اند، در شرایط پس از جنگ جامعه‌ی مدنی را با سرعت بیش‌تری تقویت می‌کنند و این مسئله را با مثالی از مسیر طی‌شده توسط یک سازمان مردم‌نهاد در ژاپن نشان می‌دهد. هرچند سرکوب‌ها در دل جنگ منجر به کاهش اعضای آن شده، اما تجربه‌ی همکاری مردم با هم در دوران جنگ، فرهنگی را شکل داده که پس از جنگ بدون سیاست‌گذاری سازمان برای گسترش و بیش از پیش‌بینی ایشان، اعضای آن افزایش یافته است.

درواقع او این‌گونه مطرح می‌کند که تجربه‌ی بسیج جامعه و همکاری گسترده‌ی افراد، منجر به تغییر عادات شهروندان و تمایل به همکاری بیش‌تر می‌شود. این پدیده در میان جوان‌ترها که در سن جامعه‌پذیری هستند مشهودتر است. بر همین اساس، ممکن است چنین تجربه‌ی تلخ و خون‌آلودی بخشی از جامعه‌ی ما را برای مشارکت در فعالیت‌های مدنی آماده‌تر ساخته باشد.

درنهایت، این‌که مؤلفه‌های مثبت بیش از مؤلفه‌های منفی اثر کند یا بالعکس، این‌که جامعه‌ی مدنی ما در این شرایط بحرانی بتواند فرصت رشد بیابد یا باز هم تخریب بیش‌تری متحمل شود، بستگی به عملکرد تمامی کنش‌گران سیاسی و مدنی و وقایع آتی دارد. هرچه باشد، حتی اگر تأثیرات مثبتی بر فضای سیاسی بگذارد، بی‌شک جنگ و جان‌هایی که در آن از دست می‌رود خسارت عظیم و دردناکی است و امید است هرچه زودتر سایه‌اش از آسمان ایران پاک شود.

صیغ
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



نقاشی اثر پابلو پیکاسو

اجتماعی

■ صلح سرد به مثابه الگوی حکمرانی در دوران پسابحران

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

مینا جوانی
روزنامه نگار



سیاسی از آن به عنوان «بازدارندگی متقابل» یا «تنش کنترل شده» یاد می شود، اما در سطح ساختاری، نه تنها

پس از پایان جنگ دوازده روزه، وضعیت ایران به ظاهر وارد فازی از ثبات شده است؛ فازی که در گفتار

نشانه‌ای از بازگشت به نظم عادی نیست، بلکه حامل نوعی تداوم یافتگی بحران در غیاب انفجار است. آنچه در این جا به ظاهر صلح نامیده می‌شود، بیش از آن معادل توقف خشونت باشد، صورت‌بندی تازه‌ای از قدرت است که در آن، بحران نه تنها خاتمه نمی‌یابد، بلکه به قاعده‌ای دائمی و زیست‌پذیر بدل می‌شود. در این ساختار، خشونت دیگر نه در میدان نبرد، که در قالب تعلیق‌های حقوقی، بی‌تصمیمی‌های سازمان‌یافته و بازنمایی‌های مکرر تهدید، به بقای خود ادامه می‌دهد.

در چنین نظامی، مرز میان قانون و تعلیق آن، به جای آن‌که استثنایی و موقتی باشد، بدل به تکنیکی برای حکمرانی شده است. قانون اعمال می‌شود تا اجرا نشود؛ تصمیم‌گیری معلق می‌ماند تا اختیار از سوژه‌ها سلب شود؛ و نظم سیاسی، خود را در موقعیتی تثبیت می‌کند که در آن، جامعه در وضعیت بی‌زمانی قرار دارد نه در جنگ، نه در صلح؛ نه در اضطرار، نه در بازسازی. این بی‌زمانی، که با حذف افق‌مندی سیاسی همراه است، بدن‌های اجتماعی را به اشکالی از زیست غیرکنشگر فرو می‌کاهد؛ زیستی که در آن، امکان مشارکت، مطالبه یا حتی تصور بدیل، به حال تعلیق درمی‌آید.

این نوشتار بر آن است تا نشان دهد چگونه آنچه صلح خوانده می‌شود، درواقع بازتنظیم معماری قدرت در نسبت با بحران است؛ نظامی که از طریق بازتولید وضعیت استثنایی در لباس صلح، به حذف تدریجی کنش‌گری سیاسی، فرسایش اعتماد جمعی، و تثبیت یک نظم امنیتی-روانی فراگیر می‌انجامد. چنین وضعیتی، بیش از آن‌که پایان منازعه باشد، ترجمه‌ی آن به زبان مدیریت است؛ به‌سوی حکمرانی از طریق تعلیق، نه از طریق پاسخ.

حکمرانی بحران و تعلیق قانون در صلح سرد

صلح سردی که بعد از جنگ دوازده‌روزه با اسرائیل در ایران شکل گرفت، صرفاً یک توقف موقت در تنش‌ها نیست؛ بلکه نمادی است از نوعی حکمرانی جدید که بحران را به یک ابزار دائمی تبدیل کرده است. این حکمرانی، دیگر تابع قوانین ثابت و قابل پیش‌بینی نیست، بلکه با تعلیق قانون و ایجاد وضعیت استثنایی، قدرت را به‌گونه‌ای اداره می‌کند که همواره در لبه‌ی تعلیق و اضطرار باقی بماند. در چنین شرایطی، قانون نه به‌عنوان چارچوبی برای تضمین حقوق شهروندان، بلکه به‌عنوان ابزاری انعطاف‌پذیر و گاه انتخابی به کار گرفته می‌شود. نهادهای قضایی و حقوقی تا حد زیادی از کارکرد اصلی خود باز می‌مانند و تصمیمات کلان امنیتی

فراتر از قواعد معمول گرفته می‌شود. نتیجه این می‌شود که حقوق بنیادین مثل حق اعتراض، حق آزادی بیان و حق مشارکت سیاسی به‌طور سیستماتیک محدود می‌شود و مردم در فضای مبهم و نامشخصی قرار می‌گیرند که نمی‌دانند دقیقاً کدام رفتارها مجاز است و کدام ممنوع. رسانه‌ها و نهادهای رسمی این وضعیت را تقویت می‌کنند. آن‌ها با تکرار مداوم روایت‌های بحران، تهدید و ناامنی، مرزهای میان دوست و دشمن را تار می‌کنند و فضای عمومی را پر از اضطراب و نگرانی می‌سازند. این روایت‌ها باعث می‌شوند مردم باور کنند که تعلیق آزادی‌ها و محدود کردن حقوق، تنها راه حفظ امنیت و ثبات است. به این ترتیب، هر صدای مخالف یا مطالبه‌ای برای تغییر، به‌عنوان خطری برای آرامش عمومی و امنیت کشور دیده می‌شود و تحت فشار قرار می‌گیرد. در کنار این، نهادهای امنیتی و پلیس با ابزارهای پیشرفته‌ی نظارتی و کنترلی، بر زندگی روزمره‌ی مردم سایه می‌افکنند. کنترل اجتماعی به معنای واقعی کلمه از خیابان‌ها به داخل خانه‌ها و حتی ذهن‌ها کشیده شده است. این فشار دائمی، نه‌فقط رفتار افراد، بلکه شکل‌گیری افکار و احساسات آن‌ها را نیز محدود می‌کند و باعث می‌شود مردم در حالت ترس و خودسانسوری زندگی کنند.

نکته‌ی مهم این است که بحران دیگر یک اتفاق گذرا نیست؛ بلکه تبدیل به ابزار اصلی حکمرانی شده است. استمرار وضعیت اضطراری و تعلیق قانون، زمینه‌ای فراهم می‌کند تا قدرت بدون چالش باقی بماند و جامعه در چرخه‌ای بی‌پایان از نگرانی و کنترل گرفتار شود. این چرخه باعث می‌شود نه جنگی تمام شود و نه صلحی واقعی برقرار شود؛ بلکه حالتی دائمی از تعلیق، ترس و سکوت شکل گیرد. پس صلح سرد ایران، نه پایان تنش بلکه تثبیت حکمرانی بحران است؛ حکمرانی‌ای که امنیت را به بهای آزادی‌ها و عدالت می‌خرد و فضای عمومی را به میدان تعلیق قانون تبدیل کرده است.

نه صلح، نه جنگ: روزمرگی در سایه‌ی بحران دائمی

در پی جنگ دوازده‌روزه با اسرائیل، آنچه در ایران تثبیت شده نه نوعی صلح به معنای کلاسیک آن، بلکه وضعیتی استثنایی با صورت‌بندی خاصی از «تعلیق» است؛ نظامی برآمده از وضعیت پسابحران که در آن نه نشانه‌ای از بازگشت به ثبات سیاسی وجود دارد و نه نشانه‌ای از ورود به وضعیت اضطراری کلاسیک. این وضعیت میان‌بود، واجد سازوکارهایی است که در آن مرز میان صلح و بحران، به‌طرز ساختاری و مداوم

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

نکته‌ی مهم این است که بحران دیگر یک اتفاق گذرا نیست؛ بلکه تبدیل به ابزار اصلی حکمرانی شده است. استمرار وضعیت اضطراری و تعلیق قانون، زمینه‌ای فراهم می‌کند تا قدرت بدون چالش باقی بماند و جامعه در چرخه‌ای بی‌پایان از نگرانی و کنترل گرفتار شود.

مخدوش می‌شود. در این نظم تعلیقی، نخستین تحول در سطح تجربه‌ی جمعی، دگرگونی در زمانمندی تاریخی و اجتماعی است. به جای زمان خطی و رو به آینده که ویژگی جوامع با افق‌های توسعه‌محور است، اکنون با زمانی ایستا، معلق و تکرارشونده مواجهیم.

این نوع زمان نه به‌سوی گذشته بازمی‌گردد، نه به‌سوی آینده میل می‌کند، بلکه در یک اکنون ممتد بازتولید می‌شود. این تجربه‌ی زمان، جامعه را در موقعیتی نگه می‌دارد که در این اختلال در زمانمندی اجتماعی، به فروپاشی تدریجی اشکال مختلف سرمایه‌ی اجتماعی می‌انجامد. در نبود افق‌های معین برای کنش جمعی، پیوندهای اجتماعی از سطح نهادی تا سطح بینافردی دچار اضمحلال می‌شوند. اعتماد به نهادهای رسمی که در زمان بحران به شکل موقت افزایش یافته بود، به سرعت جای خود را به بی‌اعتمادی فراگیر می‌دهد.

فراتر از آن، حتی در سطح افقی جامعه، اشکال همبستگی جمعی، همدلی سیاسی و اشتیاق برای مشارکت در امور عمومی به شکلی بنیادین تضعیف می‌شود. در چنین شرایطی، حکومت ناگزیر از اعمال خشونت آشکار نیست؛ بلکه کارکرد نظام قدرت از طریق تعلیق امکان کنش و بی‌اثرکردن اراده‌ی جمعی انجام می‌گیرد. خنثی‌سازی کنش‌گری سیاسی، نه از مسیر سرکوب فیزیکی، بلکه از طریق فرسودگی روانی و تولید بی‌حسی اجتماعی صورت می‌پذیرد. مردم نه از ترس، بلکه از ناامیدی و فقدان افق، سکوت اختیار می‌کنند. نتیجه، ظهور نظم‌ی است که در آن سیاست به امری محال یا بی‌نتیجه تبدیل می‌شود و بقا جایگزین امکان زیستن سیاسی می‌گردد. آن امکان تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و حتی امید به تغییر، به شکل ساختاری مختل شده است.

این وضعیت خود را در اشکال نمادین فرهنگ عمومی نیز بازتاب می‌دهد: از ادبیات و موسیقی گرفته تا کنش‌های روزمره در شبکه‌های اجتماعی. زبان عمومی از مفاهیم سیاسی تهی می‌شود و جای آن را استعاره‌های فرسوده، کنایه‌های تلخ و طنزهای خنثی می‌گیرد. حافظه‌ی جمعی مملو از رخدادهایی است که هیچ‌گاه به سرانجام نرسیده‌اند؛ خاطرات بحران‌هایی که یا ناتمام مانده‌اند یا پایان آن‌ها هرگز به رسمیت شناخته نشده است. این انباشت رخدادهای بی‌نتیجه، به «عادی شدن بحران» می‌انجامد؛ امری که به‌نوبه‌ی خود، بنیادهای درک انتقادی را در سطح جمعی متزلزل می‌سازد.

بنابراین صلح سرد در ایران را باید به‌مثابه‌ی نظم‌ی تعلیقی فهم کرد که در آن نه امکان بازسازی پیوندهای اجتماعی وجود دارد، نه راهی برای خروج از بحران

تعریف می‌شود. این نظم، مبتنی بر خنثی‌سازی میل به دگرگونی، تخلیه‌ی سیاست از درون و تولید نوعی از زیست جمعی است که در آن جامعه صرفاً به وضعیت بقا تن می‌دهد. از این رو، آن‌چه صلح نامیده می‌شود، درواقع شکل خاصی از «مدیریت ناپایداری» است؛ نظم‌ی که به جای حل مسئله، به طبیعی‌سازی بحران و تعلیق مداوم وضعیت روی می‌آورد.

سیاست بقا و افول افق‌های کنش جمعی

در پی تجربه‌ی بحران‌های متوالی، به‌ویژه در سایه‌ی تحولات اخیر پس از جنگ دوازده‌روزه با اسرائیل، ساختار حکمرانی در ایران به‌سوی الگویی از مدیریت اجتماعی حرکت کرده است که در آن سیاست به شکل بی‌سابقه‌ای از محتوا تهی شده و به عرصه‌ی صرف بقا تقلیل یافته است. در این الگو، دیگر نشانی از مشارکت، امید به تحول یا حتی اعتراض مؤثر به چشم نمی‌خورد. آن‌چه برجای مانده، شکلی از زیست اجتماعی است که در آن افراد و گروه‌ها، نه به‌عنوان سوژه‌های فعال، بلکه به‌عنوان موجوداتی در معرض خطر سازمان می‌یابند؛ خطر طرد، حذف، سرکوب یا از دست دادن حداقل‌های زیستی.

این تغییر بنیادین در منطق کنش، حاصل نوعی حکمرانی است که به جای مشروعیت‌سازی یا بازسازی اعتماد عمومی، بر تولید نااطمینانی، اضطراب و بی‌ثباتی‌های پراکنده تکیه دارد. مردم در چنین شرایطی، به جای پیگیری مطالبات یا تلاش برای اصلاح، ناگزیر به عقب‌نشینی از عرصه‌ی عمومی می‌شوند. آن‌ها نه از سر رضایت، بلکه از سر ضرورت، شیوه‌هایی را برای تداوم حیات شخصی و خانوادگی اتخاذ می‌کنند؛ راهبردهایی که از جنس کناره‌گیری، سازگاری پنهان و حتی نادیده‌گرفتن آشکار واقعیت‌های سیاسی‌اند.

سیاست در این معنا دیگر عرصه‌ی گفت‌وگو یا تضارب نیست، بلکه صحنه‌ای برای مدیریت خطر است؛ نوعی مراقبت اضطراری از بدن فردی، خانوادگی یا قومی. در چنین فضایی، استراتژی‌های جمعی جای خود را به رفتارهای انزوایطلبانه و انفعالی می‌دهند. فرد به جای آن‌که در پی تغییر وضعیت باشد، تنها در پی نجات خویش است؛ و این نجات نه در معنا یا اخلاقی یا سیاسی، بلکه در معنای صرف زیستی‌اش معنا پیدا می‌کند؛ چگونه دیده نشوم؟ چگونه حذف نشوم؟ چگونه با کم‌ترین آسیب دوام بیاورم؟

در این چهارچوب، مفهوم «جامعه» نیز از معنا تهی می‌شود. شبکه‌های حمایت متقابل، همبستگی‌های افقی و اشکال

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

کنش‌گری جمعی، یکی پس از دیگری فرومی‌ریزند یا در خود فرو می‌روند. آن‌چه به‌جای این شبکه‌ها می‌نشیند، پیوندهای شکننده، مقطعی و ناپایدار است؛ نوعی از رابطه که تنها در لحظات بحران فعال می‌شود و بلافاصله پس از آن دوباره به خاموشی می‌گراید. اعتماد، نه تنها به نهادها، بلکه به هم‌نوعان نیز کاهش می‌یابد؛ چراکه در منطق سیاست بقا، دیگری همواره بالقوه رقیب، خطر یا تهدید است.

در چنین شرایطی، گفتارهای رسمی قدرت، بدون نیاز به اعمال خشونت گسترده، به کارکرد خود ادامه می‌دهند. دولت نه از طریق اجبار، بلکه از طریق ناتوان‌سازی، بی‌افقی و تکرار بحران، مناسبات را کنترل می‌کند. سیاست به‌جای آن که امکان باشد، به‌نوعی «ممنوعیت نامرئی» تبدیل می‌شود؛ چیزی که ظاهراً وجود دارد اما در عمل دست‌نیافتنی، ناکارآمد و خنثی شده است. مردم می‌دانند که حق دارند، اما می‌دانند این حق هرگز اجرا نمی‌شود؛ می‌دانند که وضع موجود ناعادلانه است، اما هیچ نقطه‌ای اتکایی برای برهم‌زدن آن نمی‌یابند.

آن‌چه در این وضعیت پدید می‌آید، شکل تازه‌ای از «زیست سیاسی فرسوده» است؛ نوعی بودن در جهان که در آن سیاست به‌جای خلق معنا، به مدیریت زوال می‌پردازد. از نظر اجتماعی، این وضعیت با نوعی رخوت، بی‌حسی جمعی و بی‌اعتمادی مژمن همراه است. از نظر فرهنگی، زبان عمومی از ظرفیت‌های خود تهی می‌شود و جای آن را بیان‌های محافظه‌کارانه، طعنه‌آمیز یا تلویحی می‌گیرد. کنش‌گری، نه به‌صورت علنی، که به شکل رمزی، پاره‌پاره و گاه صرفاً در سطح زبان یا حافظه ظاهر می‌شود.

درنهایت، سیاست بقا نه یک استراتژی موقت، بلکه نوعی الگوی پایدار حکمرانی است که در آن حفظ وضع موجود نه به‌واسطه‌ی رضایت، که به کمک فرسایش تدریجی امید، میل و کنش تحقق می‌یابد. این سیاست، به‌جای پاسخ به بحران‌ها، خود بحران را به‌شرط اساسی زیست اجتماعی تبدیل می‌کند. در چنین بستری، آنچه صلح نامیده می‌شود، درواقع شکلی از همزیستی منفعل با ستم، بی‌عدالتی و حذف سیاسی است؛ نظامی شکننده که نه حاصل پایان تنش، بلکه نتیجه‌ی سازمان‌یافتگی استمرار آن است.

موخره

آن‌چه از خلال تحلیل ساختاری وضعیت کنونی ایران پس از بحران منطقه‌ای اخیر بر می‌آید، تأسیس نظامی است که نه بر پایه‌ی حل بحران، بلکه بر استمرار کنترل‌شده‌ی

آن استوار است. در چنین نظامی، صلح به معنای کلاسیک آن – یعنی رفع تضاد، بازسازی اعتماد و امکان همزیستی فعال – جایی ندارد. آنچه به‌جای آن نشسته، شکلی از «صلح سرد» است: آرامشی سطحی که بر بستر بی‌افقی، انفعال سیاسی و فرسایش پیوندهای اجتماعی ساخته شده است. در این وضعیت، دولت نه با تضمین حقوق، بلکه با تعلیق مستمر آن‌ها عمل می‌کند. نه از راه سرکوب آشکار، بلکه با ازبین‌بردن امکان‌های کنش، سیاست را به قلمرو بقای صرف فرومی‌کاهد. نظم حاکم، بر مدار تولید دائمی اضطراب، نااطمینانی و فروپاشی اعتماد اجتماعی می‌چرخد؛ وضعیتی که در آن فرد، به‌جای مشارکت در ساختار جمعی، به راهبردهای فردی برای زنده‌ماندن و حذف‌نشدن روی می‌آورد.

بنابراین، صلح سرد موجود، نه برآمده از مصالحه، بلکه نتیجه‌ی نوعی «مدیریت سازمان‌یافته‌ی بحران» است؛ نظامی که در آن زندگی روزمره به وضعیت پیشینی از سیاست تبدیل می‌شود و سوژه، به‌جای بازیگر سیاسی، به بدن محاسبه‌گرِ راهی‌گریز بدل می‌گردد. در این معنا، صلح سرد نه نشانه‌ی آرامش، که جلوه‌ی تازه‌ای از خشونت است؛ خشونتی بی‌صدا، تدریجی و ساختاری که سیاست را از درون تهی و جامعه را در سطحی‌ترین شکل بقا متوقف می‌سازد. از این‌رو، نقد وضعیت موجود تنها با بازسازی دوباره‌ی امکان کنش جمعی، احیای زبان سیاسی و بازاندیشی در شکل‌های همبستگی ممکن خواهد بود. آینده‌ی سیاست در ایران، نه در نفی بحران، بلکه در توان مواجهه‌ی آگاهانه با آن تعریف می‌شود؛ در عبور از صلح سرد به‌سوی وضعیتی که در آن، زیستن از نو معنای سیاسی بیابد.

پانوش‌ها:

- 1- Brum Neto, B. (۲۰۲۴). God has not died, he became government: Use-of-oneself and immanence in Giorgio Agamben's work. *Philosophies*, ۹(۴), ۱۱۲.
- 2- Leban, S. (۲۰۱۷). The construction of the other: (Re)producing bare life. *AM Journal of Art and Media Studies*, (۱۴), ۶۹-۷۹.
- 3- Pistol, F., & Mayerhofer, M. (۲۰۲۲). Towards a new biopolitics: From Arendt to Agamben and back again. *HannahArendt.Net*, ۱۱(۱).

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

آن‌چه در این وضعیت پدید می‌آید، شکل تازه‌ای از «زیست سیاسی فرسوده» است؛ نوعی بودن در جهان که در آن سیاست به‌جای خلق معنا، به مدیریت زوال می‌پردازد. از نظر اجتماعی، این وضعیت با نوعی رخوت، بی‌حسی جمعی و بی‌اعتمادی مژمن همراه است. از نظر فرهنگی، زبان عمومی از ظرفیت‌های خود تهی می‌شود و جای آن را بیان‌های محافظه‌کارانه، طعنه‌آمیز یا تلویحی می‌گیرد



«محمدامین مهدوی شایسته»، زندانی سیاسی متهم به «جاسوسی» برای اسرائیل که دو سال قبل بازداشت شده بود، در حین جنگ دوازده‌روزه اعدام شد/ عکس از میزان

اجتماعی

■ نگاهی به سیاست اعدام در پی جنگ دوازده‌روزه توتالیتاریسم جمهوری اسلامی در آینده‌ی آرنت

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

مرضیه محبی
وکیل دادگستری



اخیر و پایان نزدیک به نیم‌قرن رویاپردازی سران
جمهوری اسلامی برای محو اسرائیل از پهنه‌ی هستی

جنگ دوازده‌روزه بین ایران و اسرائیل، یکی از
شدیدترین درگیری‌های نظامی منطقه در دهه‌های

بود. این درگیری با حملات غافلگیرکننده‌ی اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای، پایگاه‌های نظامی، ترور افسران عالی رتبه‌ی سپاه، ارتش و دانشمندان برنامه‌ی هسته‌ای ایران آغاز شد و با پاسخ موشکی و پهبادی حکومت ایران ادامه یافت و به تشدید وضعیت انومیک و نابه‌سامانی اجتماعی در کشور انجامید.

حکومت ایران در این چندروز، نیروگاه‌های اتمی خود را — که میلیارد‌ها دلار بودجه‌ی کشور را بلعیده و به دژهای دست‌نایافتنی جاه‌طلبی و بازدارندگی بدل شده بودند — از دست داد، سرداران برجسته و دانشمندان هسته‌ای هدف قرار گرفتند و برج و باروی آرزوها و آرمان‌هایی که سال‌های سال تحریم و انزوای بین‌المللی و فقر و گرسنگی را بر مردم تحمیل کرده بود، فرو ریخت. بحران‌های ساختاری بر همه آشکار شد و واپسین بازماندگان نیروهای مؤمن و معتقد به نظام، با بهت و اندوه، به ناکارآمدی و دست‌های خالی نظامی پی بردند که سال‌های سال در میان آنان رجز می‌خواند و «هل من مبارز» می‌طلبید و وعده‌ی سروری و برتری می‌داد. بحران مشروعیت در میانه‌ی این میدان، پرچم زده و جهان را به خود متوجه کرده بود، اما حکومت ایران بنا بر عادت مألوف خویش، چاره‌ی کار را باز هم در توسل به خشونت، ایجاد فضای وحشت و ارعاب و مددگرفتن از چوبه‌های دار دید. بدین‌سان، نظم امنیتی دوباره به زندان نظر کرد، جایی که همواره گروه‌هایی از شهروندان را در اسارت دارد و از آن‌ها به‌عنوان «مرغ عزا و غروسی» بهره می‌گیرد؛ شهروندانی به‌خود رها شده و بی‌بهره از دادرسی عادلانه، بدون دسترسی به وکیل و حق دفاع، که می‌توان آن‌ها را کشت تا دیگران عبرت بگیرند. این چنین بود که به‌ناگاه، برخی کسانی که از مدت‌ها قبل در بازداشت بودند، به متهمان نابخشوندی «جاسوسی» بدل شدند و سرشان بالای دار رفت.

حکومت اما نتوانست افکار عمومی و فضای مجازی را قانع کند که آن‌ها جاسوس بوده‌اند. چرا که بنا بر ماده‌ی ۵۰۱ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده): «هرکس نقشه‌ها یا اسرار یا اسناد و تصمیمات راجع به سیاست داخلی یا خارجی کشور را عالم‌اً و عامداً در اختیار افرادی که صلاحیت دسترسی به آن‌ها را ندارند قرار دهد، یا از مفاد آن مطلع کند، به‌نحوی که متضمن نوعی جاسوسی باشد، نظر به کیفیات و مراتب جرم، به یک تا ده سال حبس

محکوم می‌شود». محکومان به اعدام اما، اغلب موقعیت شغلی‌ای نداشتند که دسترسی آن‌ها به اسناد یا اطلاعات یا تصمیم‌های محرمانه را ممکن و عنصر مادی جرم جاسوسی، یعنی انتقال این موارد به دشمن را محقق نماید. با این‌حال، دستگاه قضایی و امنیتی حکومت ایران نه تنها آن‌ها را «جاسوس» خواند که «محارب» و «مفسد فی‌الارض» نیز نامید.

علاوه بر آن، سرکوب گسترده و بازداشت‌های فله‌ای را با استناد به پدیده‌ی عجیبی تحت عنوان: «قانون مقابله با اقدامات خصمانه‌ی رژیم صهیونیستی علیه صلح و امنیت» انجام داد؛ پدیده‌ای که اساساً نمی‌توان آن را قانون نامید، چون همه‌ی اجزای آن تحدید غیرقانونی حقوق و آزادی‌ها و امنیت مردم و رواج بی‌قانونی است. مثلاً در ماده‌ی هشت این قانون، طوری نوشته شده که هر وقت، هرکدام از قضات بخواهد، می‌توانند هرکسی را به‌عنوان مصداق آن محکوم کنند: «هرگونه اقدامی از قبیل امنیتی، نظامی، سیاسی، فرهنگی، رسانه‌ای، تبلیغی، مساعدت اقتصادی و مالی مستقیم و غیر مستقیم آگاهانه در جهت تأیید یا تقویت و تحکیم رژیم صهیونیستی، ممنوع است. مرتکب به مجازات حبس تعزیری درجه‌ی پنج محکوم می‌شود». در این ماده‌ی قانونی، هیچ حد و مرز و تعریف مشخصی از جرم ارائه نشده است. «مساعدت غیرمستقیم» در این تعریف، روشن نشده و معلوم نیست که تقویت و تحکیم رژیم صهیونیستی یعنی چه؟ این پدیده البته به همین‌جا ختم نشد و نمایندگان غضبناک مجلس، طرح تشدید مجازات‌ها و توسعه مصادیق آن‌را، با فوریت پیگیری کردند.

«هانا آرت» در «توتالیتاریسم» استدلال می‌کند که رژیم‌های توتالیتار برای حفظ سلطه‌ی خود، به ایجاد فضای ترس و حذف هرگونه مخالفت وابسته‌اند. این رژیم‌ها با نابودی فردیت و ایجاد جامعه‌ای یک‌دست، هرگونه پتانسیل مقاومت را خنثی می‌کنند. در این چارچوب فکری، اعدام‌های سیاسی پس از جنگ دوازده‌روزه، تحت عنوان اجرای حد محاربه یا افساد فی‌الارض و بازداشت گسترده‌ی دست‌کم ۲۱ هزار نفر، با هدف پیش‌گیری از هرگونه مقابله‌ی مردم با سیاست‌های حکومت صورت می‌پذیرد. بنا به اظهارات رسمی، ۲۱ هزار نفر پس از جنگ، به‌عنوان مظنون دستگیر شده‌اند. اتهاماتی که به این افراد وارد شده،

صیغ
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

دامنه‌ی وسیع بازداشت و زمینه‌سازی‌های دستگاه پروپاگاندای حکومت، فضای عمومی را آکنده از نگرانی نمود و خاطره‌های سال ۱۳۶۷ و قتل عام زندانیان سیاسی را زنده کرد. مستند این ادعا، مقاله‌ی خبرگزاری فارس است که اعدام‌های ۱۳۶۷ را «موفق» خوانده و خواستار تکرار آن شد. (۱)

هانا آرنت تأکید می‌کند که توتالیتاریسم، نه تنها مخالفان واقعی، بلکه حتی پتانسیل مخالفت را نیز هدف قرار می‌دهد. (۲) گزارش‌هایی از بازداشت افرادی که صرفاً به دلیل اعتراض به خسارات جنگ یا انتقاد از مدیریت بحران دستگیر شدند، مؤید این نظرگاه است. این اقدامات با ایجاد رعب و وحشت، جامعه را به سمت انفعال سوق می‌دهند و امکان شکل‌گیری گفتمان انتقادی را از بین می‌برند.

ابتذال شر و بوروکراتیزه کردن خشونت

مفهوم «ابتذال شر» آرنت، که در «آیشتن در اورشلیم» مطرح شد، به جنایاتی اشاره دارد که توسط افراد عادی و نه لزوماً شرور، در یک سیستم بوروکراتیک انجام می‌شوند. (۳) آرنت استدلال می‌کند که این افراد، با اطاعت کورکورانه از دستورات و پذیرش ایدئولوژی نظام، در جنایات مشارکت می‌کنند. (۳) در مورد اعدام‌های پس از جنگ دوازده‌روزه، قوه‌ی قضاییه‌ی جمهوری اسلامی، قضات، مأموران امنیتی و رسانه‌های حکومتی —مانند خبرگزاری فارس—، با توجیه این اعدام‌ها به عنوان «ضرورت حفظ امنیت ملی» یا «تجربه‌ی موفق تاریخی»، در عادی‌سازی خشونت نقش داشتند.

آرنت معتقد است که در چنین سیستم‌هایی، افراد به جای تفکر انتقادی، به اجرای دستورات و پذیرش روایت‌های رسمی می‌پردازند. (۳) قضاتی که احکام اعدام را صادر نمودند یا مأمورانی که این احکام را اجرا کردند، احتمالاً خود را صرفاً «کارمندانی» می‌دیدند که وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهند. این عادی‌سازی خشونت، همان‌طور که آرنت هشدار می‌دهد، خطرناک‌ترین ویژگی رژیم‌های توتالیتار است، زیرا مسئولیت فردی را از بین می‌برد و جنایات را به بخشی از روال بوروکراتیک تبدیل می‌کند. خشونت عنان‌گسسته‌ی حکومت، که از بازداشت و شکنجه و حبس انفرادی آغاز و به اعدام ختم می‌شود، در دستگاه نظری هانا آرنت معنا می‌یابد.

آرنت با ترسیم خط فارق میان قدرت و خشونت، بر این عقیده است که قدرت از حمایت و رضایت مردمی ناشی می‌شود، در حالی که خشونت زمانی به کار می‌رود که رژیم مشروعیت خود را از دست داده باشد. (۴) جنگ دوازده‌روزه، کاستی‌ها و سهل‌انگاری‌ها و فساد ساختاری حکومت را بیش از پیش آشکار ساخت و بحران مشروعیت را گسترده‌تر کرد. نارضایتی عمومی از جنگ‌افروزی حکومت، مداخله‌ی غیرمستولانه‌ی ایدئولوژیک در امور کشورهای دیگر و عدم تعامل با جهان، هم‌چنین ملغمه‌ی غیرقابل تحمل کمبود آب و برق، ناامنی، آلودگی هوا، گرسنگی، بیکاری و سایر معضلات موجود در کشور، اعتراضاتی را در شهرهای مختلف به دنبال داشت. در این شرایط، اعمال خشونت، بازداشت‌های گسترده و اعدام‌های سیاسی تلاشی برای جبران این ضعف، است.

آرنت هشدار می‌دهد که استفاده از خشونت به جای قدرت، نشانه‌ای از شکنندگی رژیم‌های توتالیتار است. (۴) اعدام‌های سریع و بدون محاکمه‌ی عادلانه، همراه با بازداشت هزاران نفر، نه تنها حمایت مردمی را تقویت نکرد، بلکه به انزوای بیش‌تر حکومت انجامید و این سخن آرنت را به کرسی نشانید که «خشونت، برخلاف قدرت، نمی‌تواند تکیه‌گاهی استوار و پایدار برای حاکمیت فراهم کند».

پروپاگاندا و دوگانه‌ی دوست-دشمن

آرنت در منشأ توتالیتاریسم بر نقش پروپاگاندا در توجیه اقدامات سرکوبگرانه تأکید می‌کند و معتقد است که رژیم‌های توتالیتار از پروپاگاندا برای از بین بردن تفکر انتقادی و ایجاد اطاعت استفاده می‌کنند. (۲) در ایران، رسانه‌های حکومتی با ایجاد دوگانه‌ی «دوست-دشمن» و معرفی مخالفان به عنوان «خائن» یا «عامل دشمن خارجی»، تلاش کردند اعدام‌ها و بازداشت‌ها را مشروع جلوه دهند. در روزهای جنگ، مفهوم وطن طنین تازه‌ای یافت و بر زبان کسانی جاری می‌شد که اساساً قائل به وطن‌دوستی نبوده و دایره‌ی اقدامات خود را به وطن محدود نمی‌کنند، کسانی که آن‌قدر در ایدئولوژی اسلام سیاسی غرق شده‌اند که مأمون و محل حضور امت اسلامی را وطن می‌شمارند، نه کشور متبوع خود را. این گفتمان، با برجسب‌زنی به مخالفان به عنوان تهدیدات خارجی، سعی در بسیج افکار عمومی

کمک کرد. (۲) با این حال، همان‌طور که آرت هشار می‌دهد، تکیه بر خشونت به‌جای قدرت، می‌تواند به بی‌ثباتی بیش‌تر حکومت منجر شود؛ به‌ویژه در شرایطی که جامعه‌ی جهانی این اقدامات را محکوم کرده است. این تحلیل نشان می‌دهد که اعدام‌های سیاسی نه تنها نقض حقوق بشر، بلکه نشانه‌ای از بحران عمیق‌تر در ساختار سیاسی ایران هستند.

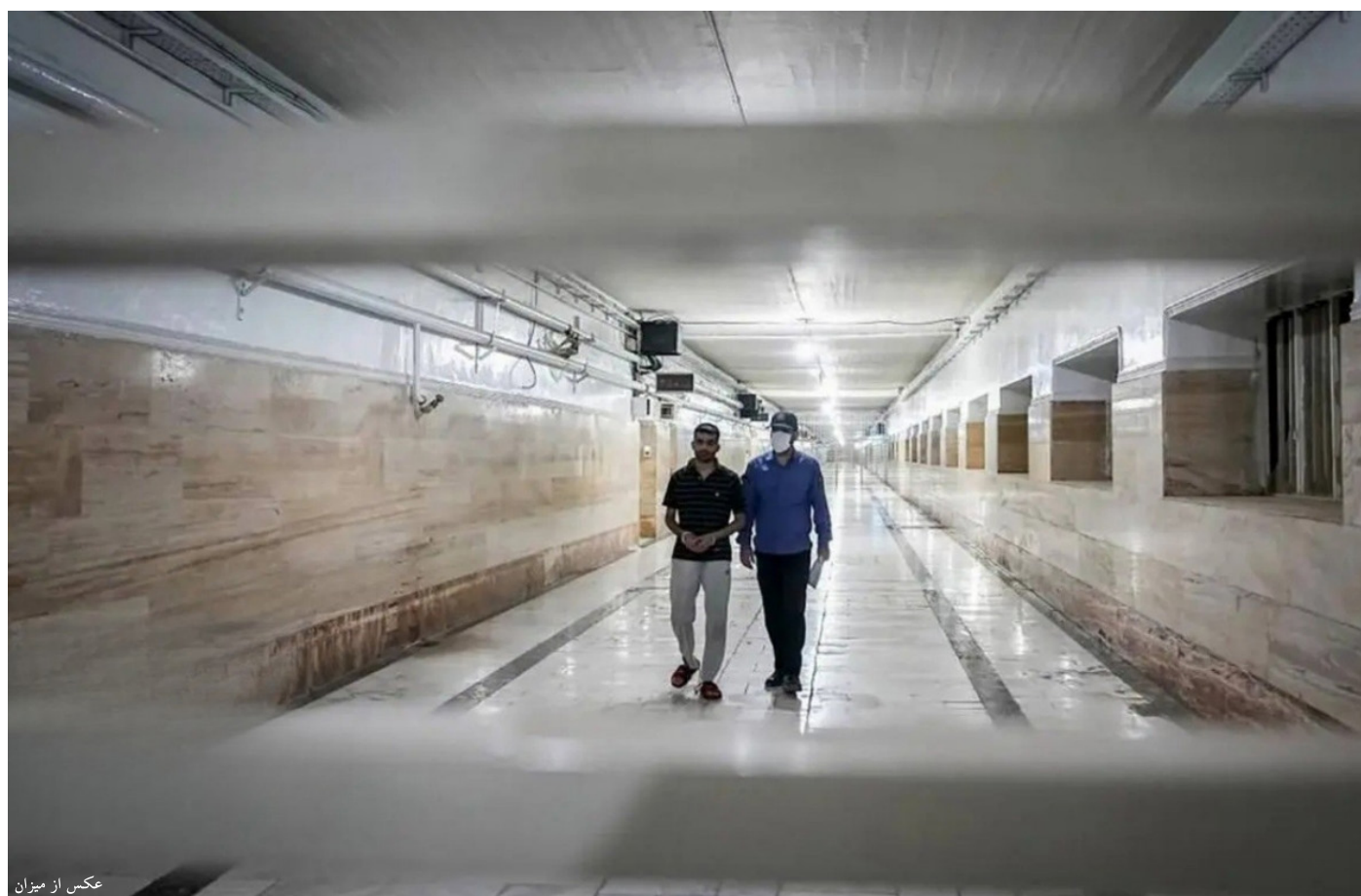
صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

پانوشته‌ها:

- ۱- چرا باید تجربه اعدام‌های ۶۷ را تکرار کرد؟، خبرگزاری فارس، ۱۶ تیرماه ۱۴۰۴.
- ۲- آرت، هانا. منشأ توتالیتاریسم. ترجمه‌ی مهدی تدینی. تهران: نشر پارسه، ۱۳۹۶.
- ۳- آرت، هانا. آئشمن در اورشلیم: گزارشی درباره‌ی ابتدال شر. ترجمه‌ی زهرا شمس. تهران: نشر برج، ۱۳۹۶.
- ۴- آرت، هانا. خشونت و اندیشه‌هایی درباره‌ی سیاست و انقلاب. ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸.

و سرکوب هرگونه انتقاد داشت. آرت استدلال می‌کند که چنین پروپاگاندایی با ساده‌سازی واقعیت و ایجاد دشمنان خیالی، امکان گفت‌وگوی عمومی را از بین می‌برد. (۲) در این مورد، توجه اعدام‌ها به بهانه‌ی «امنیت ملی» یا «دفاع از انقلاب» تلاشی برای ایجاد یک روایت یک‌پارچه بود که هرگونه مخالفت را به خیانت مرتبط کند.

اعدام‌های سیاسی پس از جنگ دوازده‌روزه‌ی ایران و اسرائیل، از منظر نظریه‌ی هانا آرت، نمونه‌ای از مکانیزم‌های سرکوب در یک نظام توتالیتار است. این اقدامات، که با طرح اتهامات مبهم، بدون رعایت اصول دادرسی عادلانه انجام شدند، تلاشی برای تحکیم کنترل از طریق ترس و حذف مخالفان بود. (۲) مفهوم ابتدال شر، نشان می‌دهد که چگونه افراد عادی در یک سیستم بوروکراتیک به اجرای خشونت کمک می‌کنند. (۳) تمایز آرت بین قدرت و خشونت نیز، شکنندگی حکومت را در استفاده از سرکوب به‌جای کسب مشروعیت مردمی آشکار می‌کند. (۴) پروپاگاندا با عادی‌سازی این اقدامات، به تحکیم فضای توتالیتار



عکس از میزان



عکس از هشت صبح

اجتماعی

■ خانه‌ای که هرگز از آن ما نبود

روایت مهاجران افغانستانی، از تبعیض و طرد در ایران پساجنگ

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

پردیس پارسا
روزنامه‌نگار



اسرائیل شدت اقدامات علیه افغانستانی‌ها به سطحی بی‌سابقه رسیده است. این مسئله بحران انسانی پیچیده‌ای را رقم زده

ایران سال‌هاست که میزبان افغانستانی‌هاست و هر از گاهی مهاجران غیرقانونی را اخراج کرده است، اما پس از جنگ با

که پیامدهای آن هم برای مهاجران باقی‌مانده در ایران، هم شهروندان بازگردانده شده و هم برای کشور بحران‌زده افغانستان ویرانگر است. طبق آمارها از آغاز سال ۲۰۲۵، بیش از یک و نیم میلیون افغانستانی از ایران به کشورشان بازگردانده شده‌اند، تنها در عرض چند هفته پس از پایان درگیری با اسرائیل، این روند شتابی خیره‌کننده به‌خود گرفته و روزانه ده‌ها هزار نفر از مرزها عبور کرده‌اند.

مقامات ایرانی دلیل اصلی این برخورد شدید را نگرانی‌های امنیتی و ادعای همکاری برخی مهاجران افغانستانی با اسرائیل در جریان درگیری‌های اخیر عنوان کرده‌اند. رسانه‌های دولتی ایران با پخش اعترافات افرادی با هویت نامشخص، تلاش کرده‌اند تا این روایت را تقویت کنند. با این حال، محمد منان رئیسی، یکی از نمایندگان مجلس ایران، صراحتاً اعلام کرده است: «حتی یک مورد از جاسوس‌های بازداشت‌شده از اتباع افغانستان نبودند». این اظهارات نشان می‌دهد که حتی در داخل ایران نیز روایتی یک‌پارچه در این مورد وجود ندارد.

خلأهای قانونی در ایران و پیامدهای آن برای مهاجران افغانستانی

پس از آن‌که رژیم سیاسی افغانستان به طالبان واگذار شد، شرایط ناگوار اجتماعی-سیاسی، خشکسالی و رکود گسترده‌ی اقتصادی، افغانستان را در زمره‌ی فقیرترین کشورهای جهان قرار داد. اکنون گرچه درگیری‌ها در افغانستان کاهش پیدا کرده است، اما خشونت، ترس، محرومیت و فقر شدید، مردم این کشور را به مهاجرت به دیگر کشورها، به‌خصوص ایران و پاکستان وادار می‌کند. رها بودن مرزها باعث ورود بسیاری از پناهجویان افغانستانی به ایران شده است، از سوی دیگر قوانین حقوقی ایران امکان ادغام مهاجران افغانستانی را در جامعه‌ی ایران فراهم نیاورده و آن‌ها را از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم ساخته است. قانون‌گذار، قوانین به‌روز و کاملی درباره‌ی ورود و پذیرش پناهندگان و حمایت از آن‌ها تصویب نکرده است و مقررات مشخصی مربوط به سرشماری، شرایط و نحوه‌ی ارائه‌ی درخواست پناهندگی، مرجع تصمیم‌گیرنده، استانداردهای تعیین وضعیت پناهندگی، حقوق پناهندگان، تکالیف آن‌ها، شرایط تمدید اقامت و مدت زمان و شرایط لازم برای ارائه‌ی درخواست کسب تابعیت از سوی آنان، تدوین نکرده است. مهاجران افغانستانی در ایران، اجازه‌ی داشتن حساب بانکی و سیم‌کارت را ندارند و در بسیاری از مناطق کشور از خدمات عمومی محروم هستند. محرومیت از ابتدایی‌ترین حقوق، امکان تحرک اجتماعی و طبقاتی را از مهاجران افغانستانی گرفته است که نتیجه‌اش حاشیه‌نشینی، انزوا، افزایش فقر و آسیب‌پذیری آنان بوده است. مشغول‌بودن آن‌ها به‌عنوان نیروی کار ساده در بخش ساخت‌وساز،

کشاورزی، دامداری و مرغداری، موجب انطباق جمعیت افغانستانی ایران با طبقات اجتماعی و اقتصادی بسیار پایین ایران شده است. در حالی‌که اگر قانون‌گذار دست‌یابی آنان را به فرصت‌های آموزشی، تحصیلی و شغلی مناسب تسهیل می‌کرد، شرایط زندگی‌شان بهبود می‌یافت و مشارکتشان در تولید ناخالص ملی افزایش پیدا می‌کرد. بر اساس قانون کار، مهاجران افغانستانی تنها مجاز به اشتغال در ۳۷ شغل تعیین‌شده هستند. این در حالی است که در میان آنان، افراد تحصیل‌کرده و متخصص نیز حضور دارند که جامعه از ظرفیت‌ها و توانایی‌هایشان بهره‌نبرده و آنان را به اشتغال در مشاغل سخت و یدی سوق داده است.

سرریز خشم اجتماعی بر پیکر مهاجران

در سال‌های اخیر، شرایط اقتصادی ایران اسفبار بوده است. افزایش بیکاری، تورم و گرانی هرروزه، کمر افشار کم‌درآمد جامعه را هرروز بیش‌تر خرد می‌کند، فشارهای اقتصادی و بحران‌های داخلی ایران، موجب تشدید احساسات ضد مهاجر در جامعه شده و فضای تبعیض و خشونت علیه افغانستانی‌ها را گسترش داده است.

«معصومه»، که اصالتاً افغانستانی است و بیست سالی می‌شود که ساکن تهران است، می‌گوید: «به دخترم قول داده بودم توی کتابخونه ثبت‌نامش کنم. پاسپورتمون رو به مسئول کتابخونه دادیم، ولی گفتن چون اعتبارش کم‌تر از شیش ماهه قبول نمی‌کنیم. اعتراض که کردم، گفتن شما اتباعید و وضعیت‌تون فرق کرده، معلوم نیست اقامتتون بعد از این دو، سه ماه تمدید بشه یا نه و کتابخونه هم قوانین خاص خودش رو داره. از خیر عضو شدن توی کتابخونه گذشتیم، وقتی برمی‌گشتیم خونه، دخترم ازم پرسید اتباع یعنی چی؟ و من نمی‌دونستم چه جوابی بهش بدم».

«مریم»، دانشجوی ۲۲ ساله‌ی افغانستانی ساکن تهران، می‌گوید: «من در بین مردم، حتی دوست‌های ایرانی‌ام، خشم زیادی احساس می‌کنم. وقتی مردم نتونن خشم خودشونو از ناکارآمدی حکومت نشون بدن، خشم‌شون رو به افراد ضعیف‌تر منتقل می‌کنن».

در چنین شرایطی انتشار مطالبی مانند استفاده‌ی مهاجرین از یارانه‌ی ایرانیان، نگرش جامعه را نسبت به مهاجران افغانستانی تلخ‌تر کرده است و برخی از ایرانیان در جای‌جای فضای مجازی، لب به اعتراض و ناسزا و حتی تهدید گشوده‌اند و کمپین‌هایی به راه انداخته‌اند که اخراج افغانستانی‌ها را «مطالبه‌ی ملی» عنوان می‌کند. با این حال، باید توجه داشت مهاجران در ایران تنها مصرف‌کننده نیستند، آن‌ها در بخش‌هایی مانند کشاورزی، ساختمان‌سازی و خدمات شهری، در سخت‌ترین شرایط کاری با دستمزدهای کم، بدون حمایت‌های قانونی و

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

مهاجران افغانستانی در ایران، اجازه‌ی داشتن حساب بانکی و سیم‌کارت را ندارند و در بسیاری از مناطق کشور از خدمات عمومی محروم هستند. محرومیت از ابتدایی‌ترین حقوق، امکان تحرک اجتماعی و طبقاتی را از مهاجران افغانستانی گرفته است که نتیجه‌اش حاشیه‌نشینی، انزوا، افزایش فقر و آسیب‌پذیری آنان بوده است.

بیمه و بازنشستگی کار می‌کنند و برای استفاده از خدمات و امکانات جامعه، از آموزش گرفته تا بهداشت و درمان و حمل‌ونقل، هزینه‌هایی می‌پردازند که گاهی حتی از شهروندان ایرانی نیز بیش‌تر است. ضمناً آن‌ها برای دریافت ویزا، کارت آمایش، کارت سرشماری، کارت کار، تمدید اسناد و مدارک خود و صدور برگه‌ی تردد، سالانه مبالغ بسیاری به دولت ایران پرداخت می‌کنند.

«علی»، که اهل افغانستان است و در تهران در صنعت ساخت‌وساز مشغول به کار است، می‌گوید: «این روزها از خیلی‌ها می‌شنوم که می‌گن مهمونی تموم شد، برید کشور خودتون. کدوم مهمونی؟ تو این سال‌ها هر جور که می‌شد تحقیق‌مون کردن، گناه هر مشکلی رو انداختن گردن ما. می‌گن ما سوبسید مصرف کردیم، بله درست، اما مگه بهمون مزد عادلانه دادن؟ مگه بیمه‌مون کردن یا بهمون بازنشستگی دادن؟ کسی رو می‌شناسم که از سر داریست سقوط کرد و صدها برابر پولی که درآورده بود رو خرج عمل شکستگی دست و پاش کرد. یه بار شنیدم که یه کله‌گنده‌ای برج ساخته بود و به‌جای تسویه‌ی پول کارگرها، زنگ زده بود پلیس بیاد همه‌شون دستگیر کنه. چقدر آدم نشونتون بدم که صاحب‌کارهاشون پولشونو خوردن. به جرأت می‌گم که این قضیه‌ی ندادن دستمزد برای همه‌ی افغانستانی‌ها اتفاق افتاده».

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

با این حال «حسین»، که ایرانی و در یک کافه باریستا است، می‌گوید: «کمبود آب، برق، گاز، مسکن و شغل تقصیر افغانستانی‌هاست، امنیت ما و خانواده‌هامونو هم به‌خطر می‌اندازن. سربازی که نمی‌رن، مالیات نمی‌دن، از یارانه‌ی مفت هم استفاده می‌کنن. کشورهای دیگه متخصص و سرمایه‌دار جذب می‌کنن، ما که تو اوج بحران‌های اقتصادی و انرژی هستیم میلیون‌ها نفر آدم غیرمولد رو جذب کردیم. مهمونی یه سال، دو سال، نه همیشه، اونم هزار نفر، ده هزار نفر نه، پنج، شیش میلیون نفر آدم. توی این جنگ هم که ظاهراً خیلی از خراب‌کاری‌ها زیر سر همین‌ها بوده».

اتهامات جاسوسی پس از جنگ با اسرائیل، آتش خشونت علیه افغانستانی‌های ساکن ایران را بیش از پیش شعله‌ور کرده است. علاوه بر شنیدن توهین در کوچه و خیابان، این روزها اخبار زیادی از افغانستانی‌هایی به‌گوش می‌رسد که مورد ضرب‌وشتم یا حمله با چاقو قرار گرفته‌اند، یا از ارائه‌ی خدمات به آن‌ها در بانک‌ها، نانوائی‌ها، داروخانه‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها خودداری شده است.

«شریف»، که اهل افغانستان و سرایدار است، می‌گوید: «اگه از یه نفر خطایی سر زده باشه، نباید گناهشو به‌پای همه‌ی ما بنویسن. الان شرایط جوری شده که من هم از مردم می‌ترسم، هم از دولت. هیچ‌جا احساس امنیت ندارم.



عکس از ایرنا

بعضی‌ها رو توی اتوبوس و مترو کتک زدن، به خود من بارها گفتن جاسوس اسرائیل».

«وحیه»، ۲۴ ساله که در تهران به دنیا آمده و با خانواده‌اش در شهر قدس زندگی می‌کند، از بی‌مهری‌هایی که دیده است، چنین می‌گوید: «سوار تاکسی شده بودم که راننده گفت به‌خاطر شماس‌ت که ایرانی‌ها کشته شدن. بهش گفتم ما که کاری نکردیم. ما داریم زندگی‌مونو می‌کنیم. یه بار تو صف نونوایی یه خانم که یه عالمه نون خریده بود به بقیه می‌گفت این نون‌ها رو می‌خرم که به افغانستانی‌ها نرسه. این‌ها مملکتو اشغال کرده‌ان».

روایت‌هایی از بازگشت اجباری

جنگ با اسرائیل، ثبات نسبی‌ای را که در زندگی بسیاری از افغانستانی‌های مقیم ایران وجود داشت از میان برد و موجب شد بسیاری از آن‌ها مشاغل خود را از دست بدهند و مجبور به ترک ایران شوند. «نادیا»، که چهار سال بود ساکن ایران شده بود و همسرش یک کارگاه کفش را می‌گرداند، می‌گوید: «به دلیل بی‌کاری و ناامنی از افغانستان اومدم ایران، اما جنگ ایران و اسرائیل همه‌چیزو عوض کرد. شرایط کار برای شوهرم سخت شد و یه مدت بی‌کار موند. همون موقع تصمیم گرفتیم برگردیم. یه شبانه‌روز بدون آب و غذا توی اردوگاه موندیم، بعد راهی کابل شدیم. من ایران رو خیلی دوست دارم، از مرز که رد می‌شدیم گریه‌م گرفته بود».

مهاجران بازگشته، داستان‌های تکان‌دهنده‌ای از روند اخراج‌ها تعریف می‌کنند، از دستگیری در خیابان‌ها و ایستگاه‌های مترو گرفته، تا یورش‌های ناگهانی پلیس به محل کار و ضرب‌وشتم، و تحقیر.

«حمید»، که مهندسی ایرانی است، از تجربه‌ی خشونت‌ی که شاهد بوده است، می‌گوید: «رفته بودم کارواش، یهو یه ون سفید اومد تو محوطه. همه‌ی کارگرها قایم شدن. سرباز جوانی پیاده شد و چند تاشون رو از بین ماشین‌ها پیدا کرد و برد توی ون. ون که راه افتاد دو تاشون از بالای پشت‌بوم اومدن پایین. نگران دوست‌هاشون بودن، می‌گفتن احتمال داره همین امشب دست خالی رد مرزشون کنن. مدیر کارواش رو خبر کردن که مدارک رو ببره پاسگاه، خودشونم شروع کردن ماشین منو شستن. یکی شون می‌گفت من نظامی بودم، طالبان که اومد مجبور شدیم بیایم ایران. اون یکی هم که خیلی کم‌سن بود، جای تیر طالبان رو توی پاش نشونم داد».

«فاطمه» می‌گوید: «برادر نوجوونم رو هفته‌ی پیش رد مرز کردن. حین کار گرفتنش، دمای پاش بوده که بردنش اردوگاه و همون شکلی فرستادنش افغانستان. وقتی زنگ زده بود، می‌گفت با شلنگ کتکش زدن. من توی ایران دانشجویام و قراره بمونم، ولی پدر و مادرم می‌خواستن برگردن افغانستان

که حالا برادرم این‌جوری رد مرز شده، بابام رو هم گرفتن».

«مریم» می‌گوید: «بعضی بچه‌ها رو توی خیابون بازداشت کردن و تنهایی برگردوندن افغانستان. بچه‌ی ده‌ساله رو گرفتن و اجازه نمی‌دادن به مادرش تلفن کنه و وقتی مادر خودشو به اون‌جا رسونده، مادرو هم بازداشت کردن، در حالی که دختر بچه‌ی خردسالش خونه بوده».

«مهدی»، که در بازار تهران کارگری می‌کند، می‌گوید: «وقتی می‌برن اردوگاه، کاش سریع رد مرز می‌کردن. مدتی زیادی توی گرما و شلوغی و بی‌امکاناتی نگه می‌دارن. خبری از آب و غذا هم نیست. من توی همین اردوگاه عسگرآباد کسی رو می‌شناختم که می‌گفت یه آب معدنی بخوای اون‌جا بخری، سیصد هزار تومن باید هزینه کنی، می‌گفت چند نفر فوت کردن تو اون وضعیت. دست آخر هم کسانی که رد مرز شدن، باید سه میلیون و سیصد هم پول بدن واسه اتوبوس تا بیردشون لب مرز».

گزارش‌های رسانه‌ها و نهادهای حقوق بشری حاکی از آن است که حتی برخی از افغانستانی‌هایی که دارای مدارک معتبر اقامت هستند نیز به‌صورت اجباری اخراج شده‌اند. مهدی می‌گوید: «خیلی وقت‌ها حتی افرادی که مجاز و قانونی هستند رو رد مرز می‌کنند. اون وقت سالیانه خداتومن هزینه‌ی تمديد این مدارک از مردم افغانستانی گرفته شده».

در این میان کسانی هم بوده‌اند که برگه‌ی خروج داشتند و قرار بوده در تاریخ مشخصی با خانواده‌ی خود راهی افغانستان شوند، اما بی‌هوا در کوچه، خیابان یا محل کار دستگیر شده‌اند و مجبور شده‌اند بدون هیچ برنامه‌ای خانه و زندگی خود را بگذارند و بروند.

«کلثوم» می‌گوید: «من باردارم، با سه‌تا بچم تو اسلام‌شهر تنها موندم، کسی رو هم ندارم. شوهرمو پلیس گرفته و فرستاده افغانستان. برگه‌ی سرشماری داشت، قرار بود خودمون از ایران بریم. ولی پلیس از سر ساختمان گرفتش بردش کمپ. هر چی بهشون گفته بود من برگه‌ی خروج دارم، فایده نداشت. اصلاً کسی گوش نکرد. پول کارش رو هم نتونست بگیره، چون کارفرماش گفته بود بعد از تموم شدن پروژه، تسویه می‌کنه. الآن شوهرم تو هراته، من این‌جا، باید خودم دست‌تھا با این وضع خونه و زندگی‌مونو جمع‌وجور کنم و برم افغانستان».

بسیاری از افغانستانی‌ها، پیش از آن‌که بتوانند حتی دستمزد کار یا پول پیش خانه‌های اجاره‌ای‌شان را دریافت یا اسباب و اثاثیه‌ی خود را جمع کنند، با باروبنه‌ای مختصر مجبور به ترک ایران شدند. آن‌هایی هم که مقاومت کرده و برای دریافت حق و حقوق خود مانده‌اند، با خطر دستگیری مواجه‌اند. «احمد» می‌گوید: «چند وقت پیش به صاحب‌خونه گفتم که پول رهن خونه رو، که پونصد میلیون تومن بود، بهم برگردونه. اما صاحب‌خونه می‌گه خونه رو برای اجاره، سپرده به یه بنگاه و



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

نقش مهاجران افغانستانی
به‌عنوان «تهدید امنیتی» یا
«فشار مضاعف بر منابع»،
نگاه‌ها را از کم‌کاری‌های خود
منحرف کند و به‌جای آن‌که
مسئولیت بحران‌های اقتصادی،
ضعف در مدیریت شرایط
بحرانی و فقدان برنامه‌ریزی
در حوزه‌هایی مانند اشتغال،
آموزش، خدمات عمومی و
سیاست خارجی را بپذیرد،
مهاجران افغانستانی را به
ابزاری برای انحراف افکار
عمومی و سرپوش گذاشتن بر
ناکارآمدی‌های خود بدل کرده
است. افغانستانی‌ها اکنون
سپر بلای دستگاهی شده‌اند
که برای بقای خود، نیازمند
«دشمن‌سازی» است، حتی اگر
آن دشمن، کودکانی باشند که
در ایران زاده شده و هرگز
خاک افغانستان را ندیده‌اند.

اسمش بود نصف قیمت بفروشم».

بحران مهاجرت، آینه‌ی تمام‌نمای ناکارآمدی‌ها

آن‌چه در این گزارش آمد، نه تنها روایتی از رنج مهاجران افغانستانی، که تصویری روشن از سازوکاری است که در مواجهه با بحران، به جای پاسخ‌گویی و اصلاح ساختارها، راه انکار و مقصریابی را برمی‌گزیند. در روزهایی که کشور با تبعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جنگ دست‌وپنجه نرم می‌کند، حکومت ایران تلاش کرده است تا با برجسته‌کردن نقش مهاجران افغانستانی به عنوان «تهدید امنیتی» یا «فشار مضاعف بر منابع»، نگاه‌ها را از کم‌کاری‌های خود منحرف کند و به جای آن که مسئولیت بحران‌های اقتصادی، ضعف در مدیریت شرایط بحرانی و فقدان برنامه‌ریزی در حوزه‌هایی مانند اشتغال، آموزش، خدمات عمومی و سیاست خارجی را بپذیرد، مهاجران افغانستانی را به ابزاری برای انحراف افکار عمومی و سرپوش گذاشتن بر ناکارآمدی‌های خود بدل کرده است. افغانستانی‌ها اکنون سپر بلای دستگاهی شده‌اند که برای بقای خود، نیازمند «دشمن‌سازی» است، حتی اگر آن دشمن، کودکانی باشند که در ایران زاده شده و هرگز خاک افغانستان را ندیده‌اند.

نخستین گام در حل بحران مهاجرت، کنار گذاشتن «سیاست مقصریابی» و «پذیرش مسئولیت» است، چیزی که در روایت این روزها، بیش از هر چیز غایب است.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

تا وقتی مستأجر پیدا نشه نمی‌تونه پول منو بده. چند وقتی هم هست که دیگه وقتی زنگ می‌زنم جوابو نمی‌ده. دوازده سال توی ایران جون کندم، عرق ریختم، تحقیر شدم تا تونستم این پول رو جمع کنم. طبق برگه‌ی خروج، قرار بود چند هفته پیش از ایران بریم، اما حالا موندیم تا ببینیم تکلیف پولمون چی می‌شه. برای این که دستگیر نشم، صبح خیلی زود با اسنپ می‌رم سر کار، شب هم دیروقت برمی‌گردم خونه. به راننده‌ی اسنپ هم پول بیش‌تری می‌دم تا از مسیری بره که به پلیس برنخوریم».

در طول چند دهه اقامت در ایران، بعضی از مهاجران موفق به خرید خانه شده‌اند. اما به دلیل محدودیت‌های قانونی، امکان ثبت سند به نام خود را نداشته‌اند و به ناچار در سند، نام یک فرد ایرانی را درج کرده‌اند. اکنون که بسیاری از آن‌ها مجبور به ترک ایران شده‌اند و قصد فروش خانه‌هایشان را دارند، با مشکلات جدی‌ای روبه‌رو شده‌اند، چرا که خریداران حاضر نیستند بهای واقعی ملک را بپردازند و با توسل به انواع فشارها و بهانه‌ها، تلاش می‌کنند مهاجران را وادار کنند که ملک خود را زیر قیمت به فروش برسانند.

«شکیب» می‌گوید: «سه سال پیش یه واحد ۶۰ متری تو کهریزک خریدم. چون نمی‌شد سند به اسم خودم باشه، خونه رو به اسم یکی از آشناهای ایرانیم زدم. وقتی تاریخ برگه‌ی خروج نزدیک شد، نتونستم هیچ مشتری منصفی پیدا کنم که خونه رو به قیمت بخره، مجبور شدم خونه رو به همون کسی که سند به



عکس از ایرنا



اجتماعی

■ قتل عام اجتماعی مهاجرین افغانستانی در سایه‌ی شکست امنیتی جمهوری اسلامی

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

امین قضایی
نظریه پرداز



بود که اتباع غیرمجاز علیه امنیت ملی و به نفع اسرائیل اقدام می‌کنند. در شرایطی که دستگاه‌های امنیتی این حکومت، حتی توان محافظت از مقامات ارشد سپاه را نداشتند، باورپذیر نیست که ظرف چند روز به چنان اشراف اطلاعاتی دست یافته باشند که صدها نفر را به عنوان جاسوس شناسایی و بازداشت کنند. به همین منوال، ادعای همکاری گسترده‌ی افغانستانی‌ها با اسرائیل و تهدید امنیت ملی نیز قابل پذیرش نیست. بدیهی است اگر چنین اشراف اطلاعاتی وجود داشت، همان دستگاه‌ها در حفاظت از جان ارشدترین مقام‌های حکومتی و نظامی خود به چنین طرز خجالت‌آوری ناکام نمی‌ماندند.

بنابراین، اخراج صدها هزار تبعه‌ی افغانستانی در مدت کوتاه هیچ توجیه و مبنای امنیتی قابل قبولی ندارد. البته این ادعا مطرح می‌شود که ورود و اقامت غیرقانونی در یک کشور نقض قوانین مهاجرت است و در نتیجه، هر کشوری حق دارد مهاجران فاقد مدارک قانونی را اخراج کند.

اما تبعیض تنها در محتوای قانون رخ نمی‌دهد، بلکه در نحوه‌ی اجرای آن نیز می‌تواند وجود داشته باشد. قانون باید صریح، مشخص و عاری از تبعیض باشد، و شاید مهم‌تر از آن، اجرای قانون نیز نباید سلیقه‌ای و گزینشی صورت گیرد.

اعمال سلیقه‌ای قانون ممکن است به لحاظ مکانی یا زمانی رخ دهد. نهادهای مسئول اجرای قانون ممکن است آن را برای برخی افراد اعمال کنند و برای برخی دیگر نه. اما اعمال قانون هم‌چنین می‌تواند به لحاظ زمانی ناسازگار باشد و براساس تغییر سیاست در طول زمان تغییر کند؛ مانند ثبت‌نام موقت مهاجران افغانستانی و سپس عدم تمدید یا ابطال آن در سال‌های بعد. چنین وضعیتی موجب کاربرد غیرقابل پیش‌بینی می‌شود، به گونه‌ای که فرد مهاجر نمی‌داند آیا از کشور اخراج خواهد شد یا خیر. پس با این کار، اعمال قانون و زمان و مکان آن نامشخص و تحت اراده‌ی سیاستمداران و سلیقه‌ی بالهوسانه‌ی نهادهای اعمال قانون قرار می‌گیرد؛ همان‌گونه که پس از جنگ ایران و اسرائیل دیدیم، ناگهان و یک‌شبه، با یک تغییر سیاست امنیتی، مهاجر افغانستانی مجبور شد زندگی‌ای را که طی سال‌ها با مشقت ساخته بود رها کند و برود. برای بسیاری از کودکان افغانستانی، افغانستان فقط یک نام است و آن‌ها ناگهان باید پا به سرزمینی ناشناخته بگذارند.

جدا از این، دولت ایران در نحوه‌ی اجرای قانون نیز هیچ اصولی را رعایت نکرده است و حتی یک مهلت زمانی کافی (Grace Period) مقرر نکرد. بدین ترتیب، زمینه‌ی سوءاستفاده‌های فراوان علیه اتباع افغانستانی فراهم شد؛ از جمله خودداری از پرداخت پول پیش‌اجاره‌ی منزل، دستمزد

یا بدهی‌ها، می‌دانیم که بسیاری از اتباع افغانستانی به علت نداشتن دسترسی به سیستم بانکی، بالاجبار پس‌اندازهای خود را به صورت نقد نگه می‌دارند یا نزد دیگران به امانت می‌گذارند؛ موضوعی که همواره زمینه‌ی سوءاستفاده و وقوع جرم را فراهم می‌کند. کاملاً روشن است که با این اخراج‌های ناگهانی، آنان متحمل چه خسارات سنگینی شده‌اند.

بروز این فاجعه‌ی انسانی، که می‌توان آن را حتی نوعی پاکسازی قومی یا قتل‌عام اجتماعی مهاجرین افغانستانی در ایران دانست، نشان می‌دهد که اعمال سلیقه‌ای قانون می‌تواند از تبعیض قانونی نیز بدتر باشد؛ و این عرصه‌ای است که کم‌تر مورد توجه فعالیت‌های سازمان‌های حقوق بشری قرار گرفته است.

به این ترتیب، مهاجران افغانستانی در ایران در وضعیت معلق و خارج از قانون قرار می‌گیرند. بسیاری از آن‌ها به امید قانونی‌شدن در آینده، سال‌ها در این حالت معلق باقی می‌مانند و در این مدت از حق کار قانونی، آموزش، بهداشت و محافظت حقوقی محروم می‌شوند. اما عواقب سال‌ها زندگی در این فضای تعلیقی تنها محرومیت نیست؛ افغانستانی‌ها در ایران در اثر سال‌ها زندگی در حیطه‌ی بیرون از قانون، به افراد طبقه‌ی پایین (Under-Class) تبدیل شده‌اند. به لحاظ منزلت اجتماعی، این طبقه‌ی خارج از قانون تفاوت چندانی با بردگان امپراتوری روم یا یک نظام کاستی ندارد. مهاجر افغانستانی بدون مدرک، نه حتی با عنوان «اتباع بیگانه» یا «مهاجر» یا «خارجی»، بلکه صرفاً به عنوان کارگر کارهای ساده و سیاه شناخته می‌شود و از این‌رو هرگز شانس برای پیشرفت اجتماعی نخواهند داشت. آنان در یک کاست باقی می‌مانند. پس هویت افغانستانی به صورت داغ ننگ (Stigma) در می‌آید و آنان قربانی شدیدترین اشکال نژادپرستی و آزار می‌شوند. این همه، با وجود این صورت می‌گیرد که افغانستانی‌ها تنها کشور همسایه‌ی ایران با زبان مشترک هستند.

با گذشت سال‌ها، حکومت ایران نتوانسته است چارچوبی قانونی متناسب با نیازها و ظرفیت‌های کشور برای پذیرش مهاجران افغانستانی تعیین کند. از سوی دیگر، بخش بزرگی از مردم ایران نیز هنوز نتوانسته‌اند بپذیرند که افغانستانی‌ها، به عنوان مردم تنها کشور همسایه و هم‌زبان، باید جایگاه و منزلتی شایسته در جامعه‌ی ایران داشته باشند. پس افغانستانی‌ها در ایران در دوراهی «اخراج توده‌ای» و یا «زندگی در وضعیت بی‌قانون» گیر کرده‌اند. برای سازمان‌های حقوق بشری، وضعیت مهاجرین افغانستانی در ایران باید به عنوان آشکارترین تبعات اعمال سلیقه‌ای قانون و تبعیض در اعمال قانون مورد توجه قرار گرفته و محکوم شود.

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

بروز این فاجعه‌ی انسانی، که می‌توان آن را حتی نوعی پاکسازی قومی یا قتل‌عام اجتماعی مهاجرین افغانستانی در ایران دانست، نشان می‌دهد که اعمال سلیقه‌ای قانون می‌تواند از تبعیض قانونی نیز بدتر باشد؛ و این عرصه‌ای است که کم‌تر مورد توجه فعالیت‌های سازمان‌های حقوق بشری قرار گرفته است.



عکس از ایستنا

اجتماعی

■ سازمان ملی مهاجرت و پازل امنیتی سازی

تبعیض نهادی علیه مهاجران افغانستانی

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

مرتضی هامونیان
فعال حقوق بشر



ایجاد می کند و گاه بدل به فرصت می شود، حتی زمانی
به عنوان ابزاری در دست دولت ها، برای چانه زنی و

مهاجرت سوژه ای تاریخی است که همیشه برای دولت ها
مسئله بوده، سوژه ای که گاه معضلاتی را برای دولت ها

فشار بر دیگران مورد استفاده قرار می‌گیرد. مهاجرت، به‌ویژه در قرن بیستم و بیست‌ویکم، در جهانی که مدرنیته در آن حرف اول را می‌زند، پیامدهای چند لایه‌ای دارد که در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و امنیتی، می‌تواند خود را نمایان کند. این امر برای کشورهای هم‌جوار که ریشه‌های فرهنگی و تاریخی نزدیک به هم دارند و برای سرزمین‌هایی که در طول تاریخ دور و نزدیک، از یک‌دیگر جدا شده‌اند، امری جدی‌تر است، بالاخص که هم‌زبانی و هم‌دینی و تا حدود بسیاری هم‌فرهنگی، موجب می‌شود که فرد مهاجر، فرض کند که سرزمین مجاور، جایی است شبیه به خانه‌ی او که از آن خارج شده است. این داستان وقتی در خصوص ایران و افغانستان باشد، قدری هم جدی‌تر می‌شود. افغانستانی که دهه‌ها است درگیر جنگ است و مهاجرین افغانستانی سال‌ها است که در ایران پسا انقلاب بهمن ۵۷، ایران را به مثابه خانه‌ی دیگر خود می‌بینند. جایی که آن‌ها، در آن کار کرده و زحمت کشیده‌اند، چند نسل در آن زاده شده و رشد کرده‌اند و اما هم‌چنان شهروندان درجه‌ی چندم به حساب می‌آیند. مهاجران و پناهجویانی که حقوق‌شان با حقوق مهاجران و پناهجویان در نقاط دیگر دنیا —از اروپا گرفته تا آمریکا—، قابل قیاس نیست و گویی هیچ‌گاه قرار نیست شهروند کشوری شوند که چند نسل در آن زیسته‌اند.

مهاجرت از افغانستان به ایران ریشه‌ای قدیمی دارد و مختص چند دهه‌ی اخیر نیست. مثلاً طاهر احمدزاده، از فعالان و مبارزان سیاسی پیش و پس از انقلاب بهمن ۵۷، تباری افغانستانی داشت. پدر او پیش از تولدش به مشهد رفته و در آن‌جا ازدواج کرده بود. یک بار هم امان‌الله شاه، پادشاه افغانستان، در زمان کودکی طاهر احمدزاده، به خانه‌ی آن‌ها در مشهد آمده بود. (۱)

با اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی پس از انقلاب ۵۷، دور دیگری از مهاجرت به ایران آغاز شد. در گفتمان دینی و انقلابی آن زمان، این مهاجران مهمان بودند، حضورشان در مدارس و دانشگاه‌ها و بازار کار با سخت‌گیری‌های کم‌تری همراه بود و حتی رزمندگان افغانستانی در قالب تیپی به نام «تیپ ابوذر»، به جبهه‌های جنگ ایران و عراق رفتند و دوهزار تن از ایشان نیز در این جنگ جان باختند. اما در سال ۱۳۶۵ و با جان‌باختن تعدادی از نیروهای این تیپ، پشتیبانی خوبی از این گروه صورت نگرفت و فرماندهان این تیپ تصمیم به انحلال آن گرفتند. نیروهای تیپ ابوذر،

از آن‌روز به‌عنوان یکی از غمگین‌ترین روزهای عمر خود یاد می‌کنند. (۲) علاوه بر این، این مهاجران افغانستانی هیچ‌گاه شهروند ایران نشدند و هم‌چنان مهاجر باقی ماندند.

در دهه‌ی ۷۰ و هم‌زمان با جنگ‌های داخلی افغانستان و قدرت‌گیری طالبان، موج دیگری از مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران شکل گرفت. مهاجران افغانستانی، در نتیجه‌ی جنگ، اشغال توسط آمریکا و حضور بنیادگرایان در سیاست افغانستان، برای یافتن زندگی بهتر دست به ترک کشور خود زدند. نگاه‌ها به مهاجران، در روند تدریجی تغییر کرد و آن برادران و خواهران ایمانی دیروز، به مهاجرانی تغییر کردند که حضورشان تحمل می‌شد و کارهای سخت و کارگری‌های طاقت‌فرسا را انجام می‌دادند، حتی عبارت «افغانی» بدل به عبارتی برای تحقیر شد؛ روندی که در دهه‌های ۸۰ و به‌ویژه دهه‌ی ۹۰، با نگاه امنیتی همراه شد. مهاجران افغانستانی دیگر برادران دینی سابق نبودند، بلکه به مسئله‌ای امنیتی تبدیل شده بودند و محدودیت‌ها بر زندگی، اقامت، کار، تردد و حیات آن‌ها تشدید شده بود. در این میان، تغییرات قانونی نیز، به دردسری مضاعف برای مهاجران افغانستانی بدل شد. در سال ۱۳۹۵، دولت جمهوری اسلامی با هدف‌هایی نظیر «واکسیناسیون سراسری» و «گسترش آموزش عمومی»، طرحی را برای ثبت اطلاعات مهاجران به اجرا گذاشت، این برنامه بار دیگر در سال ۱۴۰۰ تکرار شد و طی آن بیش از دو میلیون مهاجر افغانستانی نام‌نویسی کردند. امیدشان آن بود که این روند، به دریافت اقامت رسمی یا کارت آمایش بیانجامد. علی‌رغم طی‌شدن این روند، در سال ۱۴۰۴ ناگهان اعلام شد که برگه‌های سرشماری دیگر اعتباری ندارند. این تصمیم غیرمنتظره، هزاران نفر را —که بعضاً برای به‌دست آوردن این برگه‌ها هزینه‌های مالی چشم‌گیری پرداخته بودند— در موقعیت «اقامت غیرمجاز» قرار داد. پیش‌تر، از سال ۱۳۹۳ و به‌دنبال ابلاغ دستورالعمل‌هایی از سوی شورای عالی امنیت ملی، اقامت و اشتغال اتباع افغانستانی در ۹ استان کشور ممنوع شده بود. بعدها دامنه‌ی این محدودیت‌ها در سال ۱۴۰۲ گسترش یافت و به‌شکل رسمی ۱۶ استان را دربر گرفت، بماند که این محدودیت‌ها در برخی شهرستان‌های دیگر نیز به‌طور غیررسمی اعمال شد. نتیجه این شد که شهروندان افغانستانی در ۲۱ استان از مجموع ۳۱ استان ایران، امکان زندگی و کار

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

نداشتند. شهرهایی هم چون نیشابور، قم، اصفهان، کرج و شیراز، «افغان ممنوع» شدند. (۳) ممنوعیت‌هایی که نسل دوم و سوم افغانستانی‌های متولد ایران را با دوگانگی مواجه کرد، آن‌هایی که ایران زادگاهشان است و جز ایران جایی را نمی‌شناسند، حالا شهروند ایران به حساب نمی‌آیند و «دیگری»‌ای هستند که خودی نیستند. در این میان و به‌خصوص در دوران پسا جنیش اعتراضی ۱۴۰۱، دست‌های پیدا و پنهان امنیتی‌ها، با انداختن تقصیر همه چیز بر گردن افغانستانی‌های مقیم ایران، جبهه‌ی جدیدی علیه این مهاجران باز کردند و برخی شهروندان ایرانی هم با هشتگ‌های مهاجرت‌ستیزانه در فضای مجازی، به این مهاجران حمله کردند، هرچند بخشی از شهروندان هم به دفاع از این مهاجران بی‌دفاع مبادرت کردند که منجر به ایجاد بحث‌های بسیاری در فضای مجازی شد. این فرهنگ مهاجرت‌ستیز که دست‌های پیدا و پنهان امنیتی‌ها در آن آشکار است، به تعبیر تقی آزاد ارمکی، جامعه‌شناس ایرانی، ماجرای مصنوعی است که توسط حاکمیت ساخته شده است. (۴)

در این‌جا، برای فهم نظری این تبعیض‌ها و وضعیت این مهاجران، دو مفهوم کلیدی باید لحاظ شود. مفهوم اول امر «تبعیض نهادی» است. این تبعیض زمانی رخ می‌دهد که قوانین و ساختارهای رسمی به‌گونه‌ای طراحی یا اجرا شوند که دسترسی یک گروه اجتماعی به فرصت‌ها محدود شود. (۵) این تبعیض نهادی در مورد خاص شهروندان افغانستانی مهاجر در ایران، محدودیت آموزشی، شغلی، مسکونی و امثال آن‌ها هستند. مفهوم دیگر «امنیتی‌سازی امر مهاجرت» است. براساس تعریف اولی وی‌ویر، از نظریه پردازان مکتب کپنهاگ: «امنیتی‌سازی فرآیندی است که طی آن بازیگران حکومتی مسایل ساده‌ی سیاسی را به مسایل امنیتی تبدیل می‌کنند و بالطبع اجازه می‌دهند که به نام امنیت، برای مقابله با آن، ابزارهای فوق‌العاده به کار گرفته شود». (۶) این مفهوم و امنیتی‌سازی در مورد مهاجران افغانستانی با «دیگری‌سازی» نیز همراه شده است. یعنی مهاجر افغانستانی که به‌عنوان نیروی کار و یا فردی جویای دانش دیده نمی‌شود. خودی هم نیست، یک «دیگری» است که مرتکب جرم و بزه می‌شود.

مورد اول در خصوص مهاجران افغانستانی، یعنی گام تبعیض نهادی، سال‌ها است که محقق شده و به‌صورت رسمی، این تبعیض رسمی و قانونی از سوی حاکمان و رفتار گاه‌ا نژادپرستانه از سوی مردم، هرروزه توسط مهاجران افغانستانی تجربه می‌شود. اما گام دوم، یعنی

امنیتی‌سازی این دیگری‌ها که باید هرچه اتفاق می‌افتد را بر گردنشان انداخت، گامی دیگر به پیش آمده است. گامی که اسم مستعار آن تشکیل سازمانی به نام «سازمان ملی مهاجرت» است.

اواخر تیرماه ۱۴۰۴، پس از روزهای سخت جنگ دوازده‌روزه به ناگاه نمایندگان مجلس به این جمع‌بندی می‌رسند که باید با بررسی لایحه‌ی ساختار وظایف و اختیارات سازمان ملی مهاجرت در کمیسیون مشترک امنیت ملی و سیاست خارجی و هم‌چنین امور داخلی کشور و شوراها موافقت کنند. آن‌قدر هم عجله هست که پای اصل ۸۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به پیش کشیده می‌شود. اصلی که به‌موجب آن اجازه‌ی تفویض اختیار وضع بعضی قوانین یا تصویب دائمی اسانامه‌ی سازمان‌ها و مؤسسات دولتی را به کمیسیون‌های داخلی مجلس می‌دهد که در این صورت، قوانین مصوب به‌مدتی معین، به‌صورت آزمایشی اجرا می‌شوند، یعنی عجله‌ای هست که این سازمان کارش را سریعاً آغاز کند. کل این روند در شرایطی اتفاق می‌افتد که تبلیغات رسمی و غیررسمی حکومت، در حال انداختن تقصیر نفوذ و صدمات روی‌داده در جریان جنگ دوازده‌روزه، بر گردن مهاجران افغانستانی است. احمد بخشایش اردستانی، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی هم خیلی شفاف می‌گوید: ما به غیر از اتباع افغانستانی، مهاجر دیگری نداریم. (۷)

مدعا این است که سازمان ملی مهاجرت، با هدف ساماندهی امور مهاجران، هماهنگی بین دستگاه‌ها، مدیریت چالش‌های مهاجرتی و ارائه‌ی خدمات به اتباع خارجی تشکیل می‌شود. (۸) به بیان دیگر، این سازمان، نهادی رسمی است که متولی امور اتباع خارجی است و وظیفه‌اش ساماندهی وضعیت اقامت اتباع، هماهنگی با دستگاه‌های آموزشی و بهداشتی و تدوین سیاست‌های مهاجرتی است. در ظاهر مسئله، این اتفاق خوبی است که سازمانی به رتق و فتق امور مهاجران بپردازد. اما وقتی موضوع به اصطلاح، اصل هشتادوپنجمی می‌شود — که در بالا توضیح داده شد — ماجرا تفاوت می‌کند. اصل هشتادوپنجمی شدن، یعنی قوانین مشمول قید مجرمانه می‌شوند. قبل از این هم قانون عفاف و حجاب مشمول این روند بود که در پستوهای مجلس تصویب و در نهایت به دستور شورای عالی امنیت ملی متوقف شد. در واقع در همین اول امر تصویب، اصل شفافیت در این خصوص در حد یک شعار باقی ماند. (۷) سوابق

صیغ
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

این امور غیرشفاف در ساختار نظام جمهوری اسلامی روشن است، در این سیستم، امور وقتی غیرشفاف می‌شوند که پای سیستم امنیتی در میان است.

شاهد هم البته از غیب می‌رسد و نادر یاراحمدی، رئیس سازمان ملی مهاجرت، برای توجیه موج اخیر اخراج اتباع افغانستانی از ایران، به قانون استناد می‌کند و پای پلیس را به میان می‌کشد و صراحتاً می‌گوید که فردی از اتباع که در ایران به دنیا آمده، «آیا موفق شده است اقامت بگیرد؟ آیا موفق شده است که از اسناد دیگر هویتی و اقامتی استفاده کند؟ اگر موفق نشده، صرف این که چندین سال در کشور ما حضور داشته، نمی‌تواند دلیل موجهی برای ادامه اقامتش باشد». (۹)

روند مشخص است. ابتدا تبلیغ می‌کنند که مقصر تمام مشکلات مملکت، مهاجران افغانستانی هستند. بعد هم به بهانه‌ی جنگ، همه‌ی مصائب و مشکلات امنیتی را بر سر آن‌ها می‌ریزند و به جامعه این‌گونه القا می‌کنند که این اتباع افغانستانی بودند که نقش عاملان نفوذی اسرائیل را در ایران بازی کردند. گامی بعدی‌شان، هم‌زمان با روند تصویب و پاگیری نهاد جدید سازمان ملی مهاجرت برای نظارت امنیتی بر اتباع غیر ایرانی، اخراج وسیع اتباع خارجی، و به‌طور مشخص افغانستانی‌ها از خاک ایران است. اخراجی که با هتک حرمت آن‌ها، پاره‌کردن اسناد هویتی‌شان و مصادره‌ی اموال و برخورد‌های امنیتی همراه است. مؤمنی، وزیر کشور جمهوری اسلامی، در اواسط تیرماه ۱۴۰۴ خبر از اخراج ۴۰۰ هزار تن از اتباع افغانستانی از ایران می‌دهد و چونان که در بالا گفته شد، رئیس سازمان نوپای مهاجرت، پای پلیس را برای برخورد با آن‌چه او اتباع غیرقانونی در ایران می‌خواند، به میان می‌کشد. در واقع سازمان ملی مهاجرت، بخشی از پازل امنیتی برخورد با مهاجران در ایران است. پازلی که پس از جنبش اعتراضی ۱۴۰۱ اتباع افغانستانی را هدف قرارداد تا ذهن جامعه را از واقعیت‌های روی داده، به سمت دیگری بکشاند و پس از جنگ دوازده‌روزه هم به جامعه این‌طور القا کند که جاسوسانی که محل دقیق خواب و جلسات فرماندهان ارشد نظامی کشور را به اسرائیل لو دادند، اتباع افغانستانی بودند، نه هم‌لباسان همان نظامیان و امنیتی‌هایی که در حملات اسرائیل کشته شدند، آن‌هم اتباع افغانستانی‌ای که به کم‌ترین امکانات و اطلاعات هم دسترسی ندارند. در این میان، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، به موضوع «دیگری‌سازی» دامن زدند.

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

سازمان ملی مهاجرت، سازمانی جدید است. سازمانی که مصوبه‌ی شورای عالی اداری در خصوص تأسیس آن به اردیبهشت ۱۳۹۷ برمی‌گردد، (۱۰) اما لایحه‌ی ساختار وظایف و اختیارات آن، در ماه‌های اخیر به مجلس رفته و مشمول اصل ۸۵ شده و با روندی امنیتی و سریع، در حال نهایی‌شدن است. سازمانی که در وضعیت فعلی، بخشی از روند امنیتی‌سازی مهاجران در ایران و دادن آدرس غلط مشکلات به مردم ایران است. آدرس غلطی که این بار، بر دیگری‌سازی و ملی‌گرایی غیردمکراتیک تکیه زده و در حال تغذیه از آن است. این هم البته مانند باقی طرح‌های حاکمیت برای منحرف کردن اذهان عمومی، خواهد گذشت و روسیاهی به زغال‌هایی خواهد ماند که در این بازی، همراه با حاکمیت بر طبل ستیز با مهاجران می‌کوبند.

پانوشته‌ها:

- ۱- خاطراتی از ۶۰ سال مبارزه، پایگاه خبری ملی-مذهبی، ۹ آذرماه ۱۳۹۶.
- ۲- روایتی از حضور ۲ هزار شهید افغانستانی در دفاع مقدس، خبرگزاری دفاع مقدس، ۶ مهرماه ۱۴۰۱.
- ۳- اخراج اجباری، تبعیض ساختاری: حذف نظام‌مند زندگی مهاجران افغان در ایران، فمنا، ۳۱ جولای ۲۰۲۵.
- ۴- دکتر تقی آزاد ارمکی: جامعه‌ی ایرانی، یک جامعه‌ی ناتمام است، اصل ۲۰، ۱۸ تیرماه ۱۴۰۴.
- ۵- تبعیض نهادی، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ادبیات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۱ دی ماه ۱۳۹۸.
- ۶- امنیتی‌سازی ایران؟، هم‌میهن، ۳۱ تیرماه ۱۴۰۲.
- ۷- پشت پرده‌ی لایحه‌ی سازمان ملی مهاجرت چیست؟، شبکه‌ی شرق، ۳۱ تیرماه ۱۴۰۴.
- ۸- تشکیل سازمان مهاجرت، شفافیت و امنیت را افزایش می‌دهد، خبرگزاری ایرنا، ۲۸ تیرماه ۱۴۰۴.
- ۹- هشدار رئیس سازمان ملی مهاجرت ایران، استخدام کارگر خارجی غیرمجاز دیگر آسان نخواهد بود، خبرآنلاین، ۲۳ مردادماه ۱۴۰۴.
- ۱۰- مصوبه‌ی شورای عالی اداری در خصوص تأسیس «سازمان ملی مهاجرت کشور»، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۹۷.



اجتماعی

■ امیر محمود حریری، جامعه‌شناس:

اخراج افغانستانی‌ها پاک کردن صورت مسئله است، نه سامان دادن

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

گفتگو از پدram تحسینی



ریز و درشت پیروزی‌ها و شکست‌ها — جا خوش کرده. اما این حکایت برای مردم افغانستان، سرشار از

مهاجرت قصه‌ی تازه‌ای نیست؛ روایتی‌ست کهن که در جای‌جای سینه‌ی تاریخ هر قوم — انباشته از حکایت‌های

داستان‌های پر غصه است. دردی تاریخی برای همسایه‌ی شرقی که اتفاقاً خویشاوندان تاریخی ما نیز هستند؛ مردمی که تا چندی پیش، در سده‌ی گذشته، خاک و فرهنگ ایران را در پیوند با سرنوشت خود می‌دانستند. روزهای خوش مردمان مظلوم افغانستان آن‌قدر اندک و کوتاه‌مدت است که اصولاً در حساب روزگار جای نمی‌گیرد. مردم افغانستان در تاریخ کوتاه استقلال خویش، در جست‌وجوی مأمنی تازه، همواره در حال هجرت بوده‌اند و اولین و مهم‌ترین مقصدشان همیشه ایران بوده است. این روند، به‌ویژه با ظهور طالبان شتاب گرفت؛ طالبانی که برای دومین بار بر این سرزمین مسلط شد و حاکمیت‌شان هنوز ادامه دارد. در سال‌های گذشته و به‌ویژه از سال ۱۴۰۰ موج مهاجرت از افغانستان به‌شکل بی‌سابقه‌ای افزایش پیدا کرد. در این چندسال و با بالارفتن میزان حضور و اثرگذاری آن‌ها در جامعه‌ی ایرانی، مخالفت‌های داخلی پر رنگ‌تر شد، تا جایی که در طول یک‌سال گذشته، کمپین‌هایی رسمی برای اخراج آنان شکل گرفت. طی یک‌سال گذشته و با آغاز کار دولت چهاردهم، طرح اخراج «اتباع بیگانه‌ی غیرمجاز» در دستور کار قرار گرفت و پس از جنگ دوازده‌روزه و به بهانه‌های امنیتی شدت گرفت. بر اساس آمار رسمی اعلام شده از سوی وزارت کشور، تاکنون یک‌میلیون دویست‌هزار نفر به‌صورت «داوطلبانه» یا «اجباری»، خاک ایران را ترک کرده‌اند. با این حال تعدادی از کنشگران اجتماعی در داخل کشور، ضمن مخالفت با اصل یا نحوه‌ی اجرای این برنامه، به‌خصوص شکل اخراج آن‌ها، پرسش‌هایی جدی را پیش روی تصمیم‌گیران نهادند. در همین زمینه، گفت‌وگویی با دکتر «امیرمحمود حریری»، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه، انجام دادیم. این استاد دانشگاه، مهاجران افغانستانی را پناهجویانی می‌داند که به ضرورت و به اجبار به ایران مهاجرت کرده‌اند. وی معتقد است چنان‌چه تصمیم گرفته شده که آن‌ها ایران را ترک کنند، به جای «انگ» زدن به آن‌ها، باید قائل به رعایت حقوق‌شان بود. این استاد دانشگاه و جامعه‌شناس در بخشی از صحبت‌های خود، سوالاتی را مطرح می‌نماید که بسیار قابل تأمل‌اند: اگر افغانستانی‌ها اخراج شوند وضع یارانه درست می‌شود؟ آیا شرایط کار و ایجاد اشتغال دوباره افزایش پیدا می‌کند؟ مشروح گفت‌وگوی خط صلح با این استاد دانشگاه را در ادامه می‌خوانید.

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

■ به‌عنوان یک جامعه‌شناس، چه فاکتورهایی را در تصمیم‌گیری درباره‌ی اخراج مهاجران افغانستانی از ایران مهم می‌دانید و اصولاً ورود آن‌ها به ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پیش از هر چیز باید بگویم که از این وضعیت بسیار متأسفم. مردمی بودند که به کشور ما پناه آورده بودند، اما در تمام مدتی که در ایران زندگی کردند، بسیاری از آن‌ها از سوی کارفرمایان به‌شدت مورد استثمار و آزار قرار گرفتند. طبیعی است که چنین تجربه‌هایی در بخشی از آنان واکنش‌هایی ایجاد کند که برای بعضی از ایرانی‌ها خوشایند نباشد. اما اگر به ریشه‌ی مسئله نگاه کنیم، پرسش اصلی این است: چگونه ممکن است کسانی را که به کشور ما پناه آورده‌اند — و حتی فرزندان‌شان در همین جا متولد شده‌اند — به‌سادگی از ایران اخراج کنیم؟

■ یعنی شما این کار را درست نمی‌دانید.

من درست نمی‌دانم. ببینید، انگ‌هایی زده می‌شود اما چند درصدشان این شکلی هستند؟ بسیاری از آن‌ها کارگر ساختمانی یا پاکبان بودند، شغل‌شان را در نظر بگیرید. الان ما در این بخش‌ها با مشکل مواجه شده‌ایم. چطوری می‌خواهند نیروی کار را جایگزین کنند؟

اگر ورود بدون کنترل هم بوده، که مشکل کشور ما هست. دولت‌های قبلی چرا اجازه‌ی ورود داده‌اند؟ در دوره‌ی طالبان پناه آوردند. برآورد می‌شد که پنج‌میلیون افغانستانی وارد ایران شده باشند و حالا به این شکل در حال اخراج هستند. گفته می‌شود حتی کسانی بودند که به اصطلاح کارت و مشخصات ایرانی (اقامت) در دست داشتند و زنان و کودکان میانشان بود. آن موقع که وارد شدند با چه دلیلی بوده است؟ طالبان آمد و این‌ها وارد مملکت ما شدند. اگر قاچاقی وارد شده‌اند، پس همان زمان باید برخورد می‌شد. اما این‌ها پناه آورده بودند.

■ یکی از دلایل کمپین مخالفت با حضور مهاجران افغانستانی در ایران، حجم بالای استفاده‌ی این جمعیت از منابع کشور عنوان شده است؛ مانند کاهش ۶ درصدی تراکنش‌ها در کشور با اخراج بیش از یک‌میلیون نفر از مهاجران افغانستانی، که وزیر کشور آن را مطرح کرده است. نظر شما در این رابطه چیست؟

کدام منابع کشور؟ باید به‌شکل قانونی در مملکت باشد تا این یارانه به او داده شود؟ کاهش ۶ درصدی هم از

آن حرف‌ها است. ده سال پیش هم بر این موضوع تأکید داشتیم. یعنی الان در حال چرتکه انداختن هستند که تراکنش نان آن‌طوری یا این‌طوری شد؟ پس آن‌زمان که کارفرماها در حال استثمارشان بودند چه؟ عمده‌ی این مهاجرها کارگر ساختمانی یا زباله جمع‌کن و پاکبان بودند، با حداقل حقوق و بدون بیمه. یعنی کسانی که حداقل دستمزد را داشتند که هیچ، چیزی هم نداشتند و شغل‌هایی داشتند که در واقع نیروی ایرانی آن را انجام نمی‌داد. به‌عنوان نیروی کار که می‌توان به آن‌ها نگاه کرد. آن‌هم فقط در شهرهای خاص نه در تمام کشور. طوری که بتواند کار کند و زندگی زن و بچه‌اش را تأمین کند.

■ به‌نظر شما گسترش کمپین‌های ضد مهاجر و ضد افغانستانی در یکی-دو سال اخیر در ایران چه دلایلی داشته؟ یا پشت پرده‌ی آن چه جریان یا اشخاصی هستند؟

از نظر من بهانه‌جویی است، برای این که بگویند اگر کار نیست به‌خاطر وجود و حضور افغانستانی‌هاست.

■ یعنی هیچ تشکیلات سیستماتیک‌ی پشت این گروه از مردم ایران که قائل به اخراج مهاجران افغانستانی هستند وجود ندارد و فقط یک بهانه است؟ بالاخره قبل از اقدام دولت چهاردهم کمپینی شکل گرفته بود که دولت را دقیقاً تشویق به این کار می‌کرد.

بر چه اساسی این کار را کرده بودند؟ کدام نظرسنجی را از مردم ایران کرده‌اند که در این باره نظرشان را بگویند که این‌ها در مملکت ما به این دلایل مشکل ایجاد می‌کنند، پس باید اخراج شوند؟ ببینید، در مورد این که شرایط باید طوری باشد که با یک نظم درست وارد کشور ما شوند حرفی ندارم، اما این‌ها «پناه» آورده‌اند و من درباره‌ی این واژه حرف می‌زنم. همان تعدادی که افغانستانی به ایران پناه آورده بودند، همین تعداد و بیشتر هم ایرانی به کشورهای دیگر — به شکل‌های مختلف قانونی و غیرقانونی — رفته‌اند. ببینیم چرا پناه برده‌اند و چرا این همه تمایل وجود دارد که از ایران خارج شوند و خودش را حتی به‌خطر بباندازند تا از ایران بیرون بروند. نخبگانی در کشور داشته‌ایم که مجازات شده‌اند و حالا شرایط قانونی ایجاد می‌کنیم که مجازات نشوند و برگردند، مجازات چه؟ چرا باید مجازات کنند؟

همان میزان که از افغانستان و زمانی از عراق وارد ایران شده‌اند، به همان نسبت هم از ایران خارج شده‌اند. هنوز هم در ایران تمایل شدید برای مهاجرت وجود دارد.

■ البته شاید مقایسه‌ی ایران با اروپا چندان درست نباشد. اروپا این گنجایش را دارد که بتواند بخش قابل‌توجهی مهاجر را بپذیرد. آن‌هم مهاجران نخبه‌را؛ اما ایران پذیرای نخبگان کشورهای همسایه و به‌خصوص افغانستان نبوده و بیش‌ترین حجم مهاجرت، به مردم عادی اختصاص داشته...

مردم عادی افغانستان آمدند چون امکان جذب نخبگان‌شان را نداریم؟ یا افغانستان نخبه ندارد؟ این دو موضوع متفاوت است. در حالی که ما می‌بینیم در جاهای دیگر پزشکان‌شان هم حضور دارند؛ شاید زیاد نباشند اما به هر حال هستند. باید بررسی شود که مردم ما درباره‌ی افغانستانی‌ها چگونه فکر می‌کنند. یعنی آیا اگر این‌ها اخراج شوند وضع یارانه‌ها درست می‌شود؟ یا اگر از ایران اخراج شوند، شرایط کار و ایجاد اشتغال دوباره افزایش پیدا می‌کند؟

سؤال من این است: آن‌جایی که یک افغانستانی کار می‌کرده الان قرار است چه کسی جایگزین او باشد؟ من از واژه‌ی «بیگاری» برای آن‌ها استفاده می‌کنم؛ توسط کارفرماهای متعددی که می‌دانند این‌ها افغانستانی هستند و با وجود این، بسیار صادقانه و پرتلاش کار می‌کنند.

نکته‌ی اول این است که چرا آن‌ها به کشور ما پناه آورده‌اند؟ قطعاً دلایل حقوق بشری داشته است. اما ببینید در مرزها چگونه با آن‌ها برخورد می‌شود و آن‌طرف مرز چه وضعیتی در انتظارشان است. ما با این همه ادعای مسلمانی، چطور حاضر می‌شویم کسانی را به این شکل اخراج کنیم، در حالی که می‌دانیم آن‌طرف مرز چه فاجعه‌هایی در انتظارشان است؟ به‌عنوان مسلمان و هم‌زبان، که از نظر فرهنگی نیز بسیار به ما نزدیک‌اند، چطور دلمان می‌آید چنین رفتاری با آن‌ها داشته باشیم؟ آیا واقعاً برای ما مهم نیست چه چیزی در انتظارشان است؟

■ یعنی شما حقوق بشر را در این رابطه در اولویت می‌دانید؟

بله، موضوع اصلی حقوق بشر و حقوق اساسی خودش است. چطور ممکن است کسی را که در این کشور به دنیا

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

آمده، فقط به خاطر مشکل پدرش بیرون کنند؟ اگر پدر مرتکب خلافی شده، باید او را بازداشت و مجازات کنند. اما پیمانکاری که آن پدر را به کار گرفته چه؟ در همدان، یکی از این پیمانکارها یک کارگر افغانستانی را آن قدر تحت فشار گذاشته بود که او دچار جنون شد و دست به جنایت زد. این نمونه‌ها هم وجود دارد. ما طاقت دیدن رنج کودکان غزه را نداریم و ناراحت می‌شویم، پس چطور می‌توانیم کودکان بی‌پناه افغانستانی را به آن طرف مرز بفرستیم تا زیر دست طالبان قرار گیرند؟ البته شنیده‌ام که خود افغانستانی‌های آن طرف مرز داوطلبانه به استقبال‌شان آمده و کمک کرده‌اند. از طرف دیگر، صاحب‌خانه‌ای پول پیش افغانستانی را پس نمی‌دهد یا کارت شناسایی‌اش را پاره می‌کند. به نظر من، در این ماجرا جامعه جوگیر شده است.

■ چه باید کرد؟

چه باید کرد؟! به نظر من باید با نظم و انضباط رفتار کرد. اگر بر «رأفت اسلامی» تأکید داریم، این رأفت باید در قالب یک چارچوب منظم و منسجم به کار گرفته شود؛ یعنی مهاجران را در کشور حفظ کنیم و حضورشان را سامان دهیم. اگر جایی مشغول به کار هستند، باید این کار در چارچوب مشخصی انجام شود. آیا تا به حال دیده‌اید یک افغانستانی در ایران گدایی کند؟

■ دولت هم می‌گوید باید سر و سامان داد و بخشی از این «سر و سامان دادن» را اخراج «اتباع غیرمجاز» از کشور می‌نامد.

یعنی آن‌هایی که در کشور مانده‌اند، همه مجاز هستند؟ آیا واقعاً بررسی می‌شود که همین افراد مجاز در چه شرایطی زندگی می‌کنند؟ اگر به وضعیت کسانی که پناه آورده‌اند و مجاز شناخته شده‌اند رسیدگی نکنیم، آیا این انسانی است؟ آیا با حقوق بشر سازگار است؟ اخراج کردن در واقع فقط پاک کردن صورت مسئله است، نه حل کردن و سامان دادن آن.

■ در مورد راهکار پیشنهادی‌تان بیشتر توضیح می‌دهید؟

باید شناسایی کنیم که در کجاها حقوق این افراد رعایت نمی‌شود. مثلاً آیا کسی که کار می‌کند، دستمزد می‌گیرد و حتی مجاز هم هست، بیمه می‌شود؟ اگر کارفرما او را بیرون کند، به کجا می‌تواند شکایت ببرد؟ حتی در میان خود ایرانی‌ها هم کم نیستند کسانی که حقوق‌شان ضایع

می‌شود و هیچ امنیت شغلی ندارند؛ تا جایی که بتوانند از آن‌ها بیگاری می‌کشند و بعد رهایشان می‌کنند. این وضعیت باید اصلاح شود. مسئله فقط افغانستانی بودن یا نبودن نیست؛ اصل این است که هیچ انسانی نباید مورد بیگاری قرار گیرد. وقتی کودکی را به مدرسه راه نمی‌دهند، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ او تبدیل به کودک کار می‌شود. همین آمار رسمی نشان می‌دهد تعداد کودکان کار رو به افزایش است. در همین شرایط، بسیاری از ایرانیان با مدرک لیسانس یا فوق‌لیسانس مجبورند اسنپ کار کنند. طبیعی است که چنین فشارها و بی‌عدالتی‌هایی در نهایت به افزایش خشونت در جامعه منجر می‌شود.

داریم می‌بینیم که چگونه آن‌ها را به بیرون پرت می‌کنند. فردی خانه‌ای را اجاره کرده، پول پیش داده و نشسته، اما حالا صاحب‌خانه بهانه می‌آورد که او غیرمجاز است و پول پیش را هم پس نمی‌دهد. حالا چه کسی باید به این موضوع رسیدگی کند؟ این فرد به کجا باید شکایت ببرد که فلان صاحب‌خانه یا کارفرما چنین بلایی سرش آورده، بدهی‌اش را نداده یا چند ماه دستمزدش را پرداخت نکرده است؟

غیرمجازها هم حق و حقوقی دارند؛ اگر حقوق سایر مردم رعایت شود، باید حقوق این‌ها هم رعایت شود. اما وقتی حقوق ایرانی‌ها هم رعایت نمی‌شود، طبیعی است که آن‌ها بیش‌تر متضرر شوند، چه برسد به این که افغانستانی هم باشند.

خیلی خب، می‌گویید «شما غیرمجاز هستید و به این دلایل نمی‌توانید بمانید. قبلاً به شما پناه دادیم و حالا شرایط تغییر کرده و نمی‌خواهیم دیگر در این کشور باشید.» اما اگر این اخراجی مشکلاتی داشته باشد، باید به چه کسی مراجعه کند؟ به‌ویژه زنان و کودکان که همیشه آسیب‌پذیرترند. ممکن است یکی خلاف کرده باشد، اما تکلیف زن و بچه‌ی او چه می‌شود؟ آن کودک پنج-شش ساله یا زنی که با آمیدی به ایران آمده و شوهرش صبح تا شب بیگاری می‌کرده، حالا چون «غیرمجاز» شناخته شده‌اند، می‌خواهند همه‌شان را به بیرون پرت کنند.

وقتی از حقوق بشر سخن می‌گوییم، در همه‌جای دنیا و به‌ویژه درباره‌ی مهاجران، اولین موضوع زنان و کودکان است. حتی اگر تصمیم بر اخراج گرفته شده باشد، باید این کار به‌شکل انسانی و منصفانه انجام شود، نه به صورت فله‌ای و خشن، آن‌هم به شکلی که دل‌های بی‌شماری شکسته شود.

■ سپاسگزارم برای فرصتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



حقوق بشر

■ شورای تازه، پاسخی قدیمی و ناکارآمد

«شورای دفاع» چیست و چرا تصویب و تشکیل شد؟

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

سینا یوسفی
وکیل دادگستری



موسوم گردید. این جنگ نه تنها زیرساخت‌های حیاتی ایران،
از جمله مراکز حساس هسته‌ای و سامانه‌های پدافندی را هدف

در خردادماه سال جاری، ایران شاهد یکی از کوتاه‌ترین و
پرهزینه‌ترین رویارویی‌های نظامی بود که به جنگ دوازده‌روزه

قرار داد، بلکه ضعف‌های ریشه‌دار در ساختار دفاعی و امنیتی جمهوری اسلامی را نیز برملا کرد و نشان داد که میان نهادهای نظامی، امنیتی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی هماهنگی لازم برای واکنش سریع و منسجم وجود نداشته است و هر یک از این ارگان‌ها، به‌جای کار در یک چهارچوب مشترک، اغلب به‌طور جزیره‌ای عمل کرده‌اند و در مواردی حتی اطلاعات و ارزیابی‌های متناقض ارائه می‌دهند. پیامد این خلأ، کاهش کارایی در پیش‌بینی تهدیدات، تأخیر در تصمیم‌گیری‌های کلان و ناکامی در استفاده‌ی بهینه از ظرفیت‌های موجود بود. ضعف‌هایی که به بهای از دست رفتن بخشی از توان بازدارندگی و اعتبار امنیتی ایران تمام شد.

در پاسخ به این چالش‌ها و باتوجه به ارزیابی‌های امنیتی که از احتمال بسیار بالای رویارویی مجدد و آغاز جنگ تازه میان ایران و اسرائیل حکایت دارد، تشکیل «شورای دفاع» به‌عنوان یکی از شوراهای فرعی و زیرمجموعه‌ی شورای عالی امنیت ملی، بر مبنای اصل ۱۷۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در دستور کار قرار گرفت. مطابق این اصل، شورای عالی امنیت ملی اختیار دارد به تناسب وظایف خود، شوراهای فرعی از قبیل شورای دفاع و شورای امنیت کشور تشکیل دهد. در واقع این شورا با هدف تمرکز و هماهنگی تصمیم‌گیری‌های کلان دفاعی، ایجاد سازوکار واکنش سریع در برابر تهدیدات و ارتقای هم‌افزایی میان نیروهای مسلح و نهادهای امنیتی شکل گرفته است. ریاست شورا بر عهده‌ی رئیس‌جمهور است و ترکیب آن شامل رؤسای سه قوه، دو نماینده از طرف رهبر، وزیر اطلاعات، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فرماندهی کل ارتش جمهوری اسلامی ایران و فرماندهی قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیا است. این ترکیب، با گردآوردن بالاترین مقامات سیاسی و نظامی کشور در یک چهارچوب تصمیم‌گیری واحد، قرار است مرجع اصلی تدوین سیاست‌ها، برنامه‌ها و عملیات دفاعی باشد تا از تکرار ناهماهنگی‌ها و موازی‌کاری‌های پرهزینه‌ی گذشته جلوگیری شود.

از منظر ترکیب، شورای دفاع تقریباً همان ساختار شورای عالی امنیت ملی را دارد و تنها عضو جدید آن، فرماندهی قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیا است. این قرارگاه که به‌عنوان عالی‌ترین مرجع عملیاتی نیروهای مسلح در زمان جنگ شناخته می‌شود، نقش محوری در هماهنگی میان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش جمهوری اسلامی ایران ایفا می‌کند و عملاً «مغز متفکر» مدیریت دفاعی کشور در شرایط جنگی به شمار می‌آید. در جریان جنگ دوازده‌روزه، اهمیت راهبردی این نهاد به‌قدری بود که اسرائیل فرماندهی آن را به‌عنوان یکی از اهداف اصلی عملیات خود مورد حمله قرار داد. افزودن قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیا به ترکیب شورا را می‌توان اقدامی معنادار دانست که هدف آن، ارتقای پیوند عملیاتی و تصمیم‌گیری کلان دفاعی در بالاترین سطح و تضمین انسجام فرماندهی کشور در شرایط بحرانی است.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

از منظر سیاسی، تشکیل شورای دفاع را نمی‌توان صرفاً اقدامی برای ارتقای کارآمدی دفاعی کشور دانست، بلکه باید آن را در بستر کلی تصمیم‌گیری‌های راهبردی جمهوری اسلامی ارزیابی کرد. در شرایطی که افکار عمومی و جامعه‌ی مدنی انتظار داشتند دولت و حاکمیت در کنار اولویت‌دادن به ساختارهای امنیتی-نظامی، تصمیمات بزرگ و سرنوشت‌ساز در حوزه‌های اقتصادی، رفاهی و دیپلماتیک اتخاذ کنند، مسیر انتخاب‌شده معکوس این انتظار بود. نه تنها هیچ اقدام مؤثری برای بهبود معیشت مردم، رفع بحران انرژی و جلوگیری از قطعی‌های گسترده‌ی آب و برق صورت نگرفت، بلکه مجموعه‌ای از تصمیمات اقتصادی ناپایدار و مخرب، اقتصاد کشور را به مرز فروپاشی سوق داده است. در حوزه‌ی آزادی‌های اساسی نیز روند محدودسازی شدت یافته و بازداشت‌های گسترده‌ی فعالان مدنی، رسانه‌ای و سیاسی به یک رویه‌ی جاری تبدیل شده است. در عرصه‌ی سیاست خارجی، مذاکرات برای کاهش تنش و رسیدن به صلح پایدار با شکست مواجه شده و بن‌بست کامل، کشورهای اروپایی را به سمت فعال‌سازی «مکانیسم ماشه» و ارجاع پرونده‌ی ایران به شورای امنیت سوق داده است. در چنین فضایی، تأسیس شورای دفاع هرچند می‌تواند از منظر نظامی ابزار هماهنگی بیشتری فراهم کند، در سطح بین‌المللی این پیام را منتقل می‌کند که جمهوری اسلامی نه به سمت کاهش تنش، بلکه به‌سوی آماده‌سازی برای تقابل نظامی حرکت می‌کند. پیامی که می‌تواند انزوای دیپلماتیک، تشدید تحریم‌ها و افزایش خطر رویارویی نظامی را به‌عنوان پیامدهای ناخواسته به همراه داشته باشد.

درنهایت، تشکیل شورای دفاع بیش‌از آن که پاسخی به یک ضرورت ساختاری باشد، نشانه‌ای از اولویت‌دهی غیرمنطقی به منافع امنیتی و نظامی در سطح کلان کشور است. تمرکز قدرت و تصمیم‌گیری در این شورا، بدون پیوند با سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و دیپلماتیک، خطر تشدید شکاف میان حکومت و جامعه، افزایش نارضایتی عمومی و تضعیف سرمایه‌ی اجتماعی را به همراه دارد. در شرایطی که کشور با بحران‌های اقتصادی و انرژی و محدودیت‌های گسترده‌ی آزادی‌های مدنی روبه‌رو است، تمرکز صرف بر تقویت مکانیزم‌های دفاعی و نظامی، نه تنها به معنی آماده‌سازی برای مواجهه با تهدیدات خارجی است، بلکه به تقویت نهادهای امنیتی برای سرکوب گسترده‌ی اعتراضات داخلی نیز منجر می‌شود. نقض فاحش حقوق بشر و محدودسازی آزادی‌های اساسی مردم در چنین شرایطی، ابزار مقابله با صدای جامعه را تقویت می‌کند و به جای پاسخ‌گویی به مطالبات شهروندان، فضای سرکوب و کنترل امنیتی را گسترده‌تر می‌سازد. این رویکرد، علاوه بر پیامدهای داخلی و افزایش فشار بر جامعه، حساسیت بازیگران خارجی را نیز بالا می‌برد و نشان‌دهنده‌ی استمرار سیاست‌های سرکوب سیستماتیک حقوق مردم و نقض موازین بین‌المللی است.



عکس از زومیت

حقوق بشر

■ حق دسترسی به اینترنت در تعلیق

از نظریه‌ی حقوق برابر تا واقعیت محدودیت اینترنت

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

محمدهادی جعفرپور
وکیل دادگستری



وعده‌ی رئیس‌جمهور در رفع فیلترینگ، چنین تصمیمی را
مورد نقد قراردهند. اعمال چنین محدودیت‌هایی بر حقوق

چند روز پیش از آغاز جنگ دوازده‌روزه، موضوع طبقه‌بندی
اینترنت سبب شد تا برخی فعالان سیاسی و مدنی با اشاره به

شهروندان، در حالی رخ می‌دهد که در ساختار سیاسی-قضایی کشور، قواعد و قوانین متنوعی تدوین و ابلاغ شده که وجه مشترک همه‌ی آن‌ها، تبیین و شناسایی حقوق شهروندی است، از جمله: منشور حقوق شهروندی، قانون احترام به آزادی‌های مشروع، قانون صیانت از حقوق شهروندی، سند امنیت قضایی و از همه مهم‌تر قانون اساسی نظریه پردازان حقوق عمومی، بر اساس مبانی حقوق بشر و حقوق شهروندی، معتقدند که طبق موازین پذیرفته شده‌ی بین‌المللی، مردم از هر قشر و موقعیت اجتماعی که باشند، فارغ از جنسیت، نژاد، مذهب یا جایگاه اجتماعی، دارای حقوقی برابرند. لذا، استانداردهای حقوق بشری بر این اصل استوارند که در هیچ جامعه‌ای، شهروندان درجه بندی نمی‌شوند و همه‌ی مردم «شهروند درجه اول» تلقی می‌گردند و از حقوق یکسان برخوردارند. اما در عمل، و در تعریف مصداقی حقوق شهروندی در ایران، نمی‌توان ادعا کرد که همه‌ی مردم به‌طور کامل از تمامی امتیازات یک شهروند برخوردار هستند. در این جا، مسئله‌ی «درجه بندی شهروندان» ظهور و بروز می‌یابد، مفهومی که نشان دهنده‌ی فاصله‌ی بین نظریه و واقعیت است. طرفداران این نظریه معتقدند که برخلاف حقوق بشر که امری مطلق است، حقوق شهروندی از قاعده‌ی نسبیّت تبعیت می‌کند و در واقع حقوق شهروندی «نسبی» است. این دیدگاه سرآغاز چالشی جدی است که در قالب «طبقه بندی شهروندان» نمود پیدا می‌کند. در این چارچوب، برخی استدلال می‌کنند که بهره‌مندی کامل از حقوق شهروندی منوط به «وفاداری به آرمان‌های حکومت» است. در این دیدگاه، آن دسته از افراد جامعه که وفاداری بیش‌تری به دولت (که نماینده‌ی سعادت و نظم جمعی شناخته می‌شود) دارند، در تعریف «شهروند خوب» قرار گرفته و مستحق بهره‌مندی بیش‌تری از حقوق شهروندی‌اند.

اما این نگاه با چند پرسش اساسی روبه‌رو است: آیا منتقدان و معترضان به سیاست‌های دولت، حتی اگر وفاداری‌شان به نظام حفظ شده باشد، در تعریف شهروند خوب جای می‌گیرند؟ معیار وفاداری به دولت نسبی است یا مطلق؟ و مهم‌تر این‌که، این میزان وفاداری توسط کدام نهاد یا مرجع تعریف و تعیین می‌شود؟ اگر قانون اساسی به‌عنوان میثاق مدنی میان شهروندان و حاکمیت پذیرفته شده است، آیا ملاک یا معیار معتبرتری برای سنجش وفاداری شهروندان به دولت وجود ندارد؟ چنان‌چه شهروندان نسبت به مطالبات حقوقی خود، مستند به مقرراتی که حاکمیت در قالب حقوق شهروندی تصویب کرده است، اعتراض کنند، آیا این موضوع دلیلی بر شک در وفاداری آنان به نظام است؟

طبقه‌بندی شهروندان در فضای مجازی و اینترنت

بحث طبقه‌بندی شهروندان در عرصه‌ی حقوق شهروندی، در عصر دیجیتال و فضای مجازی ابعاد جدیدی پیدا می‌کند. محدودیت‌های اعمال شده در حق دسترسی به اینترنت، سانسور محتوا، فیلترینگ و کنترل فعالیت‌های آنلاین، عملاً موجب طبقه‌بندی غیررسمی مردم می‌شود. حق دسترسی آزاد به اطلاعات که به صراحت در قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات از آن یاد می‌شود، یکی از مهم‌ترین شاخص‌های بهره‌مندی از حقوق شهروندی در جهان معاصر است و محرومیت از آن، می‌تواند نشان‌دهنده‌ی محدودیت‌های جدی در اجرای کامل حقوق شهروندی باشد. در این چارچوب، شهروندانی که به دلایل سیاسی، اجتماعی یا عقیدتی تحت کنترل شدید و محدودیت‌های اینترنتی قرار می‌گیرند، عملاً در طبقه‌ای پایین‌تر از نظر بهره‌مندی از حقوق خود قرار می‌گیرند. این مسئله، چالشی جدی برای اصول برابری و عدالت حقوقی است که در متون قانونی و حقوق بشری به آن تأکید شده است.

چالش‌ها و پیامدهای طبقه‌بندی شهروندان

طبقه‌بندی شهروندان بر اساس وفاداری یا میزان تطابق با دولت، نه تنها به نقض اصول عدالت اجتماعی و برابری منجر می‌شود، بلکه زمینه‌ساز ایجاد نابرابری‌های حقوقی، اجتماعی و سیاسی است که می‌تواند موجب افزایش نارضایتی و بی‌اعتمادی عمومی شود. این وضعیت، به‌ویژه در زمینه‌ی حقوق ارتباطات و دسترسی به اطلاعات، می‌تواند موجب گسست اجتماعی و سیاسی شود و از کارکردهای مشروعیت‌بخش حاکمیت بکاهد.

نقد و مباحثه درباره‌ی اعمال فیلترینگ و ایجاد مانع در طریق دسترسی مردم به اینترنت و شبکه‌های مجازی، به تکرار و به شیوه‌های متنوعی از سوی وکلای دادگستری، کارشناسان حوزه‌ی ارتباطات، فعالان مدنی و اهالی رسانه مطرح شده، اما آن‌چه طی روزهای جنگ دوازده‌روزه اعمال شده، متفاوت است. در شرایطی که اطلاع از اخبار جنگ و اقدامات حکومت حق طبیعی مردم است، اعمال محدودیت در دسترسی مردم به فضای مجازی، حکایت از قوز بالاقوزی دارد که بر حجم فشار روحی و روانی مردم افزوده است.

حق‌ها و امتیازاتی که یک انسان بنا بر فطرت و طبیعت انسانی‌اش باید از آن بهره‌مند شود، در هیبت حقوق اساسی، حقوق شهروندی، حقوق بشر و غیره تعریف شده است، علاوه بر این‌که در شرایطی مانند اوضاع و احوال این روزهای ایران، ضرورت توجه به این حقوق و تأمین مصادیق حقوق انسانی، بیش از پیش احساس می‌شود. بدون تردید شرایط جنگی و ضرورت اعمال رفتارهایی با هدف صیانت از

صیحت
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

مرزهای کشور و پیشگیری از حملات دشمن، دلیل موجهی است برای برخی اقدامات خاص که شاید اعمال محدودیت در دسترسی به اینترنت از اینگونه اقدامات تلقی شود، اما اهمیت توجه و مراقبت از شرایط روحی و روانی مردم هم اقدامی واجب و ضروری است. در تأیید چنین ادعایی می‌توان به تعریف و مصادیق پدافند غیرعامل استناد کرد، پدافند غیرعامل به تجهیزات نظامی نیاز ندارد و با هدف حفظ جان مردم، تضمین امنیت و سلامت افراد و پاسداری از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی صورت می‌گیرد. کاهش آسیب‌پذیری و افزایش تاب‌آوری در برابر حملات، یکی از چند هدفی است که ذیل اهمیت پدافند غیر عامل تصریح می‌شود، به همین سبب، لازم است به موازات اقدامات نظامی، دستگاه‌ها و ارگان‌های ذی‌ربط، طریقی صواب و منطبق بر استانداردهای شرایط جنگی برای القای آرامش به جامعه و صیانت از سلامت روحی و روانی مردم اتخاذ کنند. خاصه در روزگاری که تأمین بخش درخور توجهی از نیازهای روزمره‌ی شهروندان، در گرو دسترسی به اینترنت است. تأمین طریقی سهل و آسان برای بهره‌مندی از این امکان نه صرفاً از باب سرگرمی و تفریح که به‌جای خود، اقدامی مناسب برای آرامش ذهنی مردم است. این موضوع، از این جنبه واجب اهمیت است که درصد شایان توجهی از نیازهای روزمره‌ی مردم مانند فعالیت‌های اقتصادی، بانکی و امور شخصی ایشان معطل سرعت اینترنت و باز شدن گره فیلترینگ است. با این وصف، ایجاد مانع در دسترسی مردم به فضای اینترنت، سبب می‌شود تا جامعه‌ای ملتهب شکل بگیرد و چنین جماعتی تاب‌آوری کم‌تری نسبت به حوادث و اتفاقات حاصل از جنگ خواهند داشت. بنابراین لازم است با هدف کم کردن بار روانی جامعه، ضمن تعریف فضایی ایمن، تمامی محدودیت‌های اعمال شده برای شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی برداشته شود. علاوه بر تمامی ضرورت‌ها، نکته‌ی قابل اهمیتی که لازم است در این شرایط مورد توجه متخصصان سایبری نهادهای امنیتی قرار بگیرد، امکان شناسایی و رصد کردن عوامل نفوذی دشمن در کف فضای سایبری است

اختلالات اینترنت: امنیت یا حکمرانی؟

قطع یا اختلال اینترنت، از جمله فیلتر واتساپ در همان روزهای نخست جنگ اعمال شد و تا پایان جنگ ادامه داشت. سخن‌گوی دولت آنرا اقدامی برای حفظ جان مردم و جلوگیری از تهدیدهای امنیتی عنوان کرد و تأکید نمود که این قطع ارتباط، موقتی و با هدف بازگشت به حالت عادی بوده است. برخی تحلیل‌گران بر این باورند که این محدودیت‌ها ممکن است مسیر، انتقال روایت از مردم به خارج را باز کرده و به‌سود رسانه‌های خارجی تمام شود. دولت نیز اعلام کرد که پس از پایان بحران، اینترنت به حالت عادی باز خواهد گشت،

اما کیفیت اتصال و سرعت هم‌چنان پایین باقی ماند.

پیامدهای حقوقی، اجتماعی و اقتصادی محدودسازی اینترنت

پیامدهای اقتصادی و کسب‌وکار

انجمن صنفی کسب‌وکارهای اینترنتی، زیان بیش از یک‌ونیم میلیون دلار در هر ساعت اختلال را گزارش کرد. در این دوره بیش از ۴۰۰ هزار کسب‌وکار کوچک و متوسط در معرض تعطیلی قرار گرفتند. معاون وزیر ارتباطات نیز از قربانی شدن هزاران کسب‌وکار و میلیون‌ها کاربر اینترنت گفت. درآمد کسب‌وکارهای دیجیتال بین ۷۰ تا ۸۰ درصد کاهش یافت و تراکنش‌ها نیز به‌شدت افت کردند. این وضعیت دولت را به ارائه‌ی تسهیلات حمایتی سوق داد، اما فعالان این حوزه آنرا غیرشفاف و ناکافی ارزیابی کردند.

پیامدهای اجتماعی و روانی

اختلال در خدماتی نظیر اپلیکیشن‌های تاکسی آنلاین و جی‌پی‌اس (GPS)، موجب سردرگمی، عدم اطمینان و تجربه‌ای از ناامنی روانی شد. روان‌پزشکان معتقدند این ناکامی‌های مکرر، روند بازسازی روانی جامعه را دچار اختلال می‌کنند.

حقوق و حاکمیت دیجیتال

سازمان نظام صنفی رایانه‌ای تأکید کرد که دسترسی آزاد و پایدار به اینترنت بین‌الملل، حق بنیادین شهروندی و زیربنای اقتصاد دیجیتال است. آن‌ها هشدار دادند که نقض این حق، فراتر از آسیب اقتصادی، موجب کاهش اعتماد عمومی، تضعیف انسجام ملی و سردرگمی کاربران خواهد شد.

علی‌رغم این که دولت، قطع و محدودسازی را با هدف حفظ امنیت و جلوگیری از سوءاستفاده‌ی دشمن توجیه کرد، اما پیامدهایی در حوزه‌های مختلف برای شهروندان ایجاد نمود، ازجمله:

- حق دسترسی عمومی: اختلال مکرر و بلندمدت اینترنت، حق شهروندان برای دسترسی به اطلاعات و خدمات را نقض کرد.

- پیامدهای اقتصادی: کسب‌وکارها و اقتصاد دیجیتال ضربات مالی سنگینی متحمل شدند و دولت برای جبران این خسارات، تسهیلات کافی در اختیار شهروندان آسیب دیده، قرار نداد.

- اعتماد اجتماعی: محدودسازی اینترنت باعث بی‌اعتمادی، ایجاد فاصله میان مردم و دولت و کاهش سرمایه‌ی اجتماعی شد.

- امنیت داده‌ای: استفاده از فیلترشکن‌های جاسوسی، خطر نفوذ و سرقت داده‌های کاربران را افزایش داد.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



عکس از هرانا

حقوق بشر

■ ابزار جدید کنترل: قطع سیم کارت منتقدان مرزهای تازه‌ی جنگ روانی آنلاین در ایران

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

فرشته گلی
روزنامه‌نگار



حق بشری اشاره کرده است، به‌ویژه در اعلامیه‌ی اصول اجلاس جهانی (۱) درباره‌ی جامعه‌ی اطلاعاتی (WSIS)، باعنوان ارتباطات به‌عنوان حقوق بشر، بر فراهم‌سازی دسترسی برابر و غیردیجیتالی به اطلاعات و دانش تأکید شده است. (۲) اکنون تصور کنید که شما را به‌خاطر نقدهای اجتماعی و سیاسی که در فضای مجازی منتشر می‌کنید احضار و به شما حکم کنند که: یا نوشته‌های خود را در فضای مجازی پاک کن و یا در تأیید عملکرد حکومت مطالبی منتشر کن، وگرنه سیم

امروزه داشتن سیم کارت، یکی از الزامات زندگی در دنیای دیجیتال و مجازی است و هرگونه محروم‌شدن از این حق برای هرکسی می‌تواند یک فاجعه قلمداد شود. اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات (ITU) در چندین سند رسمی، به اهمیت دسترسی به ابزار ارتباطاتی به‌عنوان یک

کارت توقیف و مسدود می‌شود، در غیر این صورت نه تنها از حضور در آن فضا محروم می‌شوید، بلکه از تمام دسترسی‌ها، از جمله امور بانکی و غیره، محدود می‌شوید. حتی نمی‌توانید سیم کارت جدید به نام خود ثبت کنید. در شرایط حاضر و در دنیای ارتباطی امروزه، این محدودیت‌ها مثل کابوسی است که تمام زندگی شما را تحت الشعاع قرار می‌دهد. متأسفانه مدتی است که این کابوس، بی‌سر و صدا برای بسیاری از کنشگران فضای مجازی اجرایی شده و رنگ واقعیت پیدا کرده است. گفته می‌شود این اتفاق پس از جنگ دوازده روزه شدت گرفته، هرچند با نگاهی به پیشینه‌ی موضوع، می‌توان رد اجرای آن را از اردیبهشت ۱۴۰۳ رصد کرد.

چندی پیش، یکی از کاربران منتقد سیاست‌های حکومتی که گفته می‌شود فرزند یکی از وزرای دولت سید محمد خاتمی بود، ناگهان و بدون هیچ توضیحی، شروع به انتشار توییت‌هایی در تأیید حاکمیت، به‌خصوص نیروهای به اصطلاح ارزشی نظام کرد. پس از انتشار ۲۰ توییت، محتوای توییت‌های او، دوباره به روال سابق بازگشت. این اتفاق برای برخی دیگر از کاربران نیز افتاده است، حتی برخی از آن‌ها مجبور شده‌اند بسیاری از توییت‌ها و مطالب پیشین خود را حذف کنند، تا از مسدود شدن سیم کارتشان جلوگیری نمایند. این درحالی است که تنها قانون موجود برای مجاز کردن قاضی به صدور چنین احکامی (قطع سیم کارت) استناد به ماده‌ی ۲۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری و برخی مواد قانون ابلاغ نشده‌ی عفاف و حجاب و سند تحول و تعالی قوه‌ی قضاییه (۳) است، هرچند هیچ ماده قانون مشخصی، اجازه‌ی چنین اقدامی را نداده است.

از اردیبهشت ۱۴۰۳ و پس از تصویب سند تحول و تعالی قوه‌ی قضاییه، نهاد قضایی امکان دسترسی به اطلاعات سجلی، بانکی و تلفن همراه شهروندان را یافته است. با این حال این دو قانون و سند، بدون توجه به حضور یا عدم حضور افراد در محاکم قضایی و صرفاً بر اساس داشتن یا نداشتن حجاب، یا انتشار یک پست در فضای مجازی، امکان اعمال برخی محدودیت‌ها را به ضابط قضایی می‌دهد و در صورت نیاز به اجرای حکم، سرعت و سهولت اجرای این محدودیت را بیش‌تر می‌کند. از سوی دیگر، می‌دانیم که لایحه‌ی جدیدی که دولت از سوی قوه‌ی قضاییه برای کنترل فضای مجازی به مجلس و با دو فوریت ارائه کرده بود، با انتقادهای حقوق‌دانان و فعالان سیاسی برگردانده شد. بنابراین به‌نظر می‌رسد این رفتار را باید به‌شکلی در گروه رفتارهای خودسرانه یا همان آتش به اختیارها، دسته‌بندی کرد، چون تا امروز، هیچ نهاد رسمی مسئولیت آن را رسماً برعهده نگرفته است. چیزی شبیه پیامک‌های حجاب که تا همین اواخر از سوی نهادهای خاص برای مردم ارسال می‌شد و کسی مسئولیت آن را گردن نمی‌گرفت.

داستان وقتی ترسناک‌تر می‌شود که در برخی گزارش‌ها آمده است که قطع سیم کارت‌ها بدون اطلاع قبلی و ناگهانی بوده و به زبان دیگر، جای هیچ جبرانی برای صاحب سیم کارت وجود نداشته است. یعنی پس از قطع شدن، کاربر باید ابتدا از اپراتور دلیل قطع شدن را پیگیری نماید، طبعاً اپراتور، صاحب سیم کارت را به مرجع قضایی و امنیتی هدایت

می‌کند، تا در مراجعات مکرر به این نهادها، بفهمد که کدام مرجع امنیتی دستور قطع را صادر کرده است. جالب‌تر این که همه می‌دانند این روند بدون حکم قاضی یا برگزاری دادگاه یا صدور ابلاغیه و احضاریه و اختطاریه اتفاق افتاده است، در یک کلام، این رفتارهای خودسرانه، زیر پا گذاشتن نه، زیر پا له کردن تمام حقوق انسانی و شهروندی محسوب می‌شود. با این حال، علی‌رغم طرح سوال و موضوع از سوی تعدادی از فعالان اجتماعی و سیاسی و نیز حقوقدانان، از سوی هیچ‌کدام از نهادهای حکومتی و امنیتی پاسخی روشن و شفاف دریافت نشده و این موضوع، بر ابهام‌ها و نگرانی‌ها افزوده است. به‌نظر می‌رسد سکوت حاکمیت، بیش‌تر برای تبدیل این اقدام فراقانونی، به رویه‌ای ثابت و غیر قابل تغییر است. این در حالی است که بر اساس اصل ۲۲ قانون اساسی، حقوق اشخاص مصون از تعرض است. هم‌چنین طبق اصل ۳۶ قانون اساسی، حکم به مجازات و اجرای آن، باید تنها از طریق دادگاه صالح و به‌موجب قانون باشد. بر اساس اصل سی و هفتم قانون اساسی نیز، اصل بر برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت شود. با این وصف، چنانچه حاکم شرع و ارکان حکومت به هر دلیلی اراده‌ای برای جرم‌انگاری رفتار شهروندان و سپس اعمال کیفر برای آن‌ها داشته باشد، باید ابتدا آن رفتار به‌طور صریح به‌عنوان جرم در قانون تعریف شود، سپس کیفر چنین جرمی، شفاف و روشن انشا شود و در نهایت باید تشریفات ابلاغ قانون به شهروندان طی شود تا بتوان محروم کردن شهروندان از داشتن سیم کارت یا محدود کردن حق دسترسی ایشان به وسایل الکترونیکی مانند تلفن همراه—را به‌عنوان مجازات پذیرفت. با این مقدمه، باید گفت در هیچ‌یک از نصوص قانونی، اعم از قانون مجازات اسلامی و سایر قوانین خاص، کیفر و مجازاتی با عنوان مسدود کردن سیم کارت شهروندان تصریح نشده و بالطبع در فرضی که تحمیل چنین محدودیتی خلاف قانون است، اخذ تعهد از شهروندان در این فقره نیز خلاف قانون بوده و چنین تعهدی فاقد اعتبار قانونی است. نکته‌ی درخور تأمل، احکامی است که در ماده‌ی ۱۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری درباره‌ی جمع‌آوری اطلاعات مرتبط با جرم، به دستور بازپرس توسط کارشناس انشاء شده و مواد ۱۳۷ تا ۱۴۷ قانون مذکور که راجع به اختیارات بازپرس در بازرسی و تفتیش وسایل متعلق به متهم، منزل مسکونی متهم و سایر اشیاء و وسایلی که در کشف جرم مؤثر است، انشاء شده، حدود و ثغور چنین اختیاری مبین ضرورت احترام به حریم خصوصی متهم و اصل تسلیط (اختیار تام) در مالکیت است. (۳)

در همین زمینه علی مجتهدزاده، حقوق‌دان و وکیل دادگستری به سایت و کلاپرس گفته است: «به‌شخصه وقتی این مسئله را شنیدم، تصورم این بود که واقعا با یک شوخی روبرو هستیم و اصلاً مگر چنین چیزی امکان دارد؟! واقعا متأسفم که چنین مسئله‌ای واقعیت دارد!... در این موضوع اصول متعددی از قانون اساسی و از جمله اصل ۳۶ به‌طور آشکار نقض شده است. این اصل می‌گوید: حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به‌موجب قانون باشد. ماده‌ی ۴ قانون آئین دادرسی کیفری هم به‌شکل دیگری متضمن همین فرایند است و تأکید می‌کند

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

چندی پیش، یکی از کاربران منتقد سیاست‌های حکومتی که گفته می‌شود فرزند یکی از وزرای دولت سید محمد خاتمی بود، ناگهان و بدون هیچ توضیحی، شروع به انتشار توییت‌هایی در تأیید حاکمیت، به‌خصوص نیروهای به اصطلاح ارزشی نظام کرد. پس از انتشار ۲۰ توییت، محتوای توییت‌های او، دوباره به روال سابق بازگشت. این اتفاق برای برخی دیگر از کاربران نیز افتاده است، حتی برخی از آن‌ها مجبور شده‌اند بسیاری از توییت‌ها و مطالب پیشین خود را حذف کنند، تا از مسدود شدن سیم کارتشان جلوگیری نمایند.

که اصل، برائت است. هرگونه اقدام محدودکننده، سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص، جز به حکم قانون و با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضایی، مجاز نیست و در هر صورت، این اقدامات نباید به گونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند. ماده‌ی ۷ همین قانون هم مراحل دادرسی را منوط به رعایت قانون آزادی‌های مشروع کرده است که باز اتفاق رخ داده مغایر بندهای اول و دوم آن است. یعنی ضابط به روشنی اصول قانون اساسی و موادی از قوانین دیگر را نقض کرده است... اما مسئله فقط هم مسئله‌ی ضابط نیست. مسئله‌ی دیگر این است که چرا مراجع قضایی در این مورد به وظیفه‌ی قانونی خود در قبال اقدام غیرقانونی ضابط، عمل نمی‌کنند. ماده‌ی ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی به صراحت این دست اقدامات را جرم‌انگاری کرده و برای آن مجازات تعیین نموده است. هم‌چنین ماده‌ی ۷۳۷ همین قانون را داریم که اختلال غیرمجاز در سامانه‌های رایانه‌ای و مخابراتی دیگران را جرم‌انگاری کرده و علاوه بر جزای نقدی، آن‌را مستحق ۶ ماه تا ۲ سال حبس دانسته است. این که چرا مرجع قضایی با این صراحتی که قانون برایش تعیین مسئولیت کرده، وظیفه‌اش را انجام نمی‌دهد، سوال مهم‌تری است.» (۴)

در انتهای این یادداشت، شاید خالی از لطف نباشد که مروری داشته باشیم به آن‌چه با نام حقوق اساسی بشر و انسان از آن یاد می‌شود. حقوق اساسی انسان، که اغلب در اسناد بین‌المللی ذکر شده، عبارتند از:

- ۱- حقوق مدنی و سیاسی: شامل حق حیات (ممنوعیت اعدام خودسرانه)، منع بردگی و شکنجه، حق آزادی عقیده و بیان، حق آزادی مذهب و وجدان، حق برابری در مقابل قانون (عدم تبعیض بر اساس نژاد، جنسیت، مذهب)، حق مشارکت سیاسی (انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن) و حق دادگاه عادلانه.

- ۲- حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی: مشتمل بر حق کار و دستمزد منصفانه، حق تأمین اجتماعی (بیمه، بازنشستگی)، حق آموزش و پرورش رایگان، حق دسترسی به مسکن، غذا و بهداشت، حق مشارکت در زندگی فرهنگی.

- ۳- حقوق جمعی (گروهی): شامل حق تعیین سرنوشت (برای ملت‌ها)، حق برخورداری از محیط زیست سالم و حق توسعه‌ی پایدار.

این حقوق در اسناد مهمی مانند «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» (ICCPR) و «میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» (ICESCR) به رسمیت شناخته شده‌اند. با توجه به همه‌ی مواردی که با نام حقوق اساسی شهروندان به آن‌ها اشاره شد، باید گفت مسدودکردن سیم‌کارت شهروندان بدون دلیل قانونی شفاف، حقوق اساسی افراد را زیر پا می‌گذارد و می‌تواند با اصول حقوق بشر و حتی قوانین داخلی ایران در تعارض باشد.

نقض حقوق بشر از نگاه بین‌الملل

ماده‌ی ۱۲ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، ممنوعیت مداخله‌ی خودسرانه در حریم خصوصی را تصریح کرده است که مسدودکردن سیم‌کارت بدون دلیل موجه، نقض این حق است. در ماده‌ی ۱۹ این اعلامیه به حق

آزادی بیان و اطلاعات اشاره شده است که قطع ارتباطات دیجیتال می‌تواند نقض این حق باشد. ماده‌ی ۱۷ این منشور نیز به حق مالکیت تأکید نموده که مسدودکردن حق دسترسی به سیم‌کارت، آن‌هم بدون طی کردن تشریفات قانونی، نقض صریح این حق است. با این حساب، اگر مسدودسازی سیم‌کارت‌ها به‌عنوان مجازاتی جمعی، سانسور سیاسی یا با نام محدودکردن دسترسی به اطلاعات باشد، نقض فاحش حقوق بشر است.

نقض حقوق بشر از دیدگاه قوانین داخلی

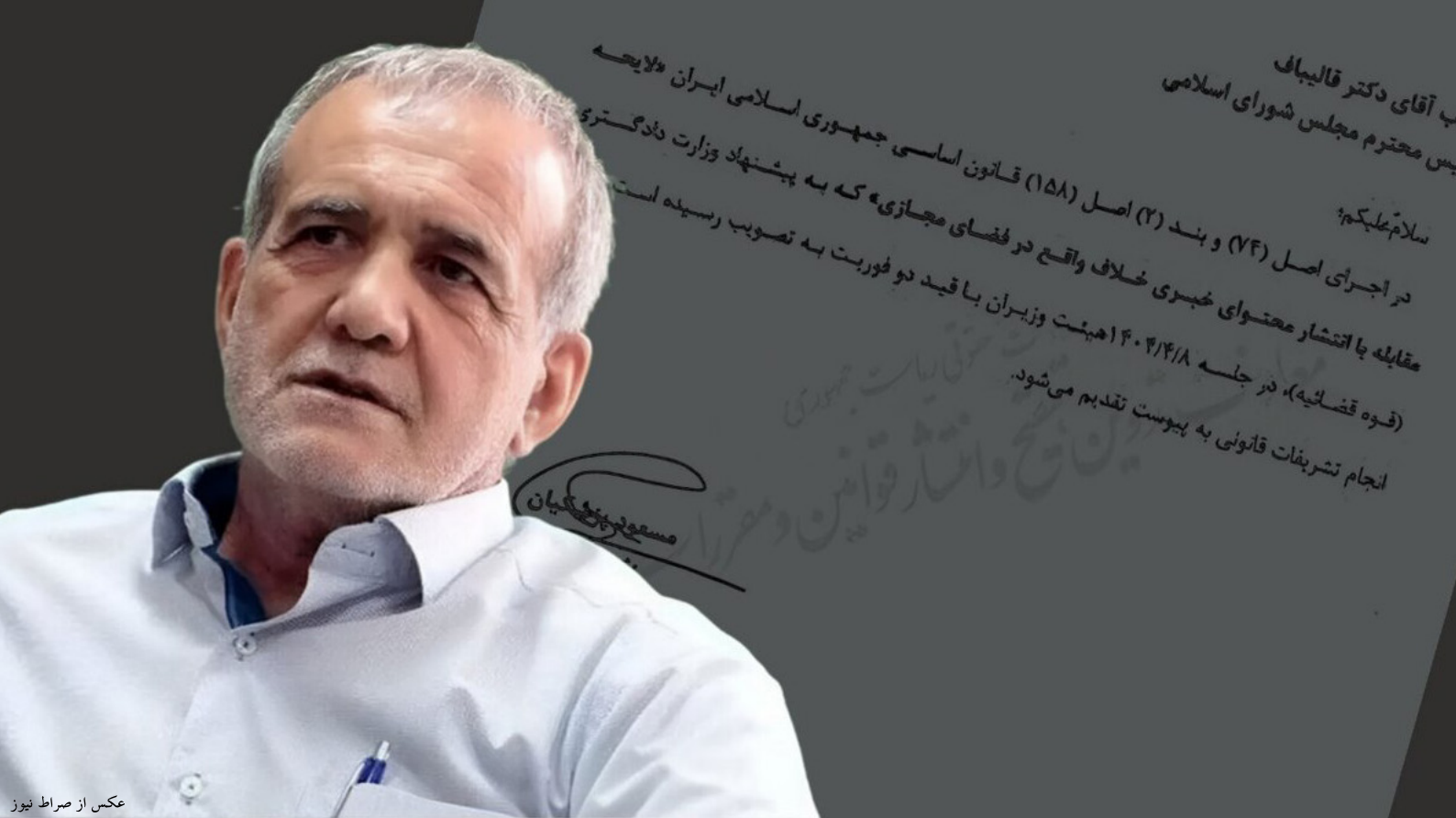
این موضوع با استناد به قوانین داخلی نیز در تعارضی مشهود و ملموس با قانون اساسی است. در اصل ۲۲ آمده است: حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز کند. بنابراین اگر مسدودسازی سیم‌کارت خارج از چارچوب قانون باشد، نقض این اصل خواهد بود. در اصل ۲۵ نیز آمده است: بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آن‌ها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است، مگر به حکم قانون. در نتیجه، قطع ارتباطات تلفنی بدون حکم قضایی، نقض این اصل است. هم‌چنین در اصل ۳۴ تصریح شده است: دادخواهی، حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به‌منظور دادخواهی، به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. اما در این ماجرا و پس از مسدودسازی، امکان اعتراض وجود ندارد و این دقیقاً نقض حق دادخواهی است. به عبارت دیگر، بدون حکم قضایی، با شهروندان به مثابه مجرم برخورد شده است و این اولین گام در مسیر تخلف آشکار و نادیده‌گرفتن حقوق شهروندی است.

خلاصه این که مسدودکردن سیم‌کارت شهروندان، بدون حکم قضایی، نقض آشکار آزادی بیان و حقوق شهروندی است. این اقدام به‌ظاهر خودسرانه، اعتماد عمومی به نهادهای قانونی را تضعیف می‌کند و فضای ترس و خودسانسوری در جامعه را گسترش می‌دهد، هم‌چنین مانع از گفت‌وگوی آزاد و سازنده در سطح عمومی جامعه و گردش آزاد اطلاعات می‌شود. این رویه باید متوقف و هرگونه محدودیت، تنها با رعایت فرآیندهای قانونی و قضایی شفاف اعمال گردد. هم‌چنین، باید سازوکاری برای جبران خسارت و پاسخ‌گویی به شهروندان متضرر ایجاد شود.

پانویس‌ها:

- ۱- اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات (ITU). (۲۰۱۲). ارتباطات به‌مثابه‌ی یک حق بشری. سند پس‌زمینه کنفرانس جهانی ارتباطات بین‌المللی (WCIT-۱۲).
- ۲- قطع سیم‌کارت، اجرای آزمایشی طرحی برای سرکوب گسترده‌ی شهروندان، فیلتربان، ۸ آبان ماه ۱۴۰۳.
- ۳- سند تحول و تعالی قوه قضاییه، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱ اردیبهشت ماه ۱۴۰۳.
- ۴- قطع سیم‌کارت؛ رفتاری فراتر از مجازات، بدون تشکیل محکمه!، وکلای پرس، ۲۲ مهرماه ۱۴۰۳.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



حقوق بشر

■ قانون گذاری شتاب زده در سایه ی جنگ

لایحه ی ۲۲ ماده ای دولت و تهدید آزادی بیان

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



ندا قنبری
دانش آموخته ی حقوق بین الملل

انفجار بمب ها نمی رود، بیش تر به روزهایی فکر می کنم که
«سکوت» پس از جنگ، سنگین تر از هر انفجاری، سراسر

وقتی درباره ی جنگ دوازده روزه و پیامدهای آن، از من
سوال می شود، ذهنم تنها به تصاویر ویرانی ها و صدای

کشور را در خود فروبرده بود. در همان لحظات، درست زمانی که انتظار آرامش پس از بحران می‌رفت، رخدادی مهم در عرصه حقوقی و اجتماعی رخ داد: «لایحه‌ی مقابله با انتشار محتوای خبری خلاف واقع در فضای مجازی»، با عنوانی به ظاهر آسایش‌بخش، و با بهانه‌ی حفظ آرامش روانی شهروندان، به سرعت ارائه و تصویب شد و بخشی از امید عمومی را در معرض تهدید قرار داد.

یک حقوقدان آگاه قطعاً می‌داند که دوران پساجنگ یکی از حساس‌ترین دوره‌ها برای آزادی‌ها و حقوق مدنی است. هم‌چنین تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که دولت‌ها در چنین موقعیت‌هایی، با استناد به ضرورت امنیت، به تصویب قوانین محدودکننده اقدام می‌کنند. این همان روندی بود که پس از جنگ دوازده‌روزه در ایران رخ داد.

دوازده‌روز بعد از اولین انفجارها، آتش‌بس اعلام شد. در ظاهر، بحران نظامی پایان یافت، اما در واقع روندی آغاز شد که می‌توانست محدودسازی آزادی‌ها را تشدید کند. پس از پایان جنگ در ۲۳ خرداد، فضای عمومی کشور ملتهب اما امیدوارانه بود. در این موقعیت، دولت لایحه‌ای ۲۲ ماده‌ای برای مهار انتشار اخبار نادرست به مجلس ارسال کرد. (۱) بسیاری، این اقدام را برای کاهش بی‌اعتمادی و جلوگیری از شایعات خطرناک، ضروری تلقی کردند، اما در همین حال، این پرسش مطرح شد: آیا این لایحه مسیر محافظت از حقیقت را انتخاب کرده یا آغاز محدودسازی آزادی‌ها است؟ محتوای خبری خلاف واقع، می‌توانست از شایعه‌های بی‌پایه تا گزارش‌های انتقادی و مستند را شامل شود، همه‌چیز بستگی به تشخیص مرجع اجراکننده داشت. دو فوریتی بودن لایحه و سرعت پیش‌برد آن، نگرانی‌ها را افزایش داد. لایحه در ۳۰ تیر ۱۴۰۴ به مجلس ارسال شد و در ۵ مرداد با ۲۰۵ رأی موافق، ۴۹ مخالف و ۳ ممتنع، با دو فوریت تصویب شد.

مرکز پژوهش‌های مجلس اعلام کرد: بخش اول لایحه (مواد ۱-۱۱) با اصلاحاتی قابل پذیرش است، اما بخش دوم (مواد ۱۲-۲۲) دچار تورم قوانین کیفری و تعارض با سیاست‌های کلی قانون‌گذاری است. (۲) دو فوریت، عملاً فرصت بررسی دقیق و گفت‌وگوی عمومی را حذف کرد. در شرایط پساجنگ، این اقدام می‌توانست از حمایت عمومی ظاهری برای تصویب محدودیت‌های شدید استفاده کند، محدودیت‌هایی که در شرایط عادی با مقاومت افکار عمومی مواجه می‌شد. تعریف‌های گسترده در متن لایحه، امکان پیگرد هر نوع فعالیت رسانه‌ای یا اظهار نظر آنلاین را فراهم می‌کرد. مواد ۱۲ تا ۲۲ با ضمانت‌های اجرایی سنگین، از جریمه‌های مالی بالا تا محرومیت‌های طولانی از فعالیت، بیش‌تر رویکرد کیفری و سرکوب‌گرانه داشت تا

تنظیم‌گرایانه. مرکز پژوهش‌های مجلس نیز هشدار داد که چنین جرم‌انگاری با اصول حقوق کیفری و سیاست جنایی کشور هم‌خوانی ندارد.

این مسئله را اگر با نگاه بین‌المللی بررسی کنیم، ایران به اسناد مهمی در حوزه آزادی بیان و حق دسترسی به اطلاعات متعهد است. از جمله می‌توان به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) اشاره کرد که در آن تصریح شده: هرگونه محدودیت بر آزادی بیان باید قانون‌مند، ضروری و متناسب باشد. در عمل، این به معنای آن است که محدودیت‌ها باید با تعریف شفاف، هدف مشروع و کم‌ترین فشار بر آزادی‌های فردی اعمال شوند. لایحه‌ی ۲۲ ماده‌ای با تعریف‌های مبهم و ضمانت‌های اجرایی سنگین، این معیارها را رعایت نمی‌کرد و تصویب آن، عملاً حقوق داخلی و تعهدات بین‌المللی ایران را نقض می‌کرد.

از منظر تاریخی، محدودیت‌های پساجنگ به بهانه‌ی حفظ امنیت، اغلب، سال‌ها باقی می‌مانند. نمونه‌هایی مانند قانون میهن‌پرستی (Patriot Act) در آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، (۳) یا قوانین امنیت سایبری در برخی کشورهای آسیایی، نشان می‌دهند که شرایط اضطراری -حتی پس از برطرف شدن تهدید اولیه- اغلب به یک وضعیت عادی جدید تبدیل می‌شوند. این تجربه‌ها هشدار می‌دهند که تصویب قوانین شتاب‌زده می‌تواند اثرات بلندمدت و پایدار بر آزادی‌های مدنی داشته باشد.

پیامدهای اجتماعی و روانی تصویب این لایحه نیز قابل توجه است. نخستین اثر، کاهش اعتماد عمومی به رسانه‌ها و مسئولان است. وقتی شهروندان می‌بینند هر اظهار نظر یا خبر منتشرشده، می‌تواند جرم تلقی شود، گرایش به خودسانسوری افزایش می‌یابد. این پدیده نه تنها فضای نقد و گفت‌وگو را محدود می‌کند، بلکه تهدیدی برای شفافیت و پاسخ‌گویی دولت است. در نتیجه، جامعه‌ی مدنی آسیب می‌بیند و مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی کاهش می‌یابد. در کنار این مسایل، اثرات روانی بر شهروندان نیز مهم است. فشار مداوم برای رعایت محدودیت‌های قانونی، افزایش اضطراب و ترس را به همراه دارد و می‌تواند حس بی‌قدرتی و ناامیدی را تقویت کند. تجربه‌های پساجنگ نشان می‌دهند که این فشارها می‌توانند به شکل‌گیری فرهنگ سانسور داخلی در جامعه منجر شوند، که بازگرداندن آزادی‌ها را حتی پس از اصلاح قوانین، دشوار می‌کند.

نکته‌ی دیگر، تحلیل قانونی دقیق هر ماده است. بخش اول این لایحه (مواد ۱-۱۱) با هدف مقابله با اخبار کاملاً نادرست یا شایعات مخرب طراحی شده بود و می‌توانست در چارچوب اصول حقوقی متعارف، قابل دفاع باشد. اما بخش

مجله
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

دوم (مواد ۲۲-۱۲) شامل ضمانت‌های اجرایی کیفری سنگین و تعریف‌های مبهم بود که عملاً هر فعالیت رسانه‌ای و حتی اظهار نظر شخصی آنلاین را تحت پوشش قرار می‌داد. چنین ترکیبی از تعریف‌های مبهم و مجازات‌های سنگین، از نظر حقوق کیفری و اصول حاکم بر آزادی بیان، غیرقابل قبول است.

واکنش جامعه‌ی حقوقی و رسانه‌ای نیز فوری بود. موج انتقادات حقوقدانان، روزنامه‌نگاران و فعالان مدنی باعث شد دولت در ۱۲ مرداد، نامه‌ای برای استرداد لایحه به مجلس ارسال کند. تجربه نشان می‌دهد که این عقب‌نشینی موقت، لزوماً به معنای کنار گذاشتن کامل ایده نیست، چرا که لوایح مشابه می‌توانند با عنوان و بسته‌بندی جدید بازگردند، به‌ویژه اگر شرایط پساجنگ و فشار روانی عمومی هم‌چنان وجود داشته باشد. در این زمینه، مقایسه با قوانین بین‌المللی آموزنده است. کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و رویه‌های دیوان حقوق بشر اروپا، تأکید می‌کنند که محدودیت‌های آزادی بیان باید شفاف، ضروری و متناسب باشد و هرگونه مجازات کیفری برای انتشار اطلاعات، باید به شدت محدود و مشخص باشد. تجربه‌ی کشورهای مختلف نشان داده است که قوانین مبهم و شدید، به جای کاهش بحران، باعث تشدید بی‌اعتمادی و ایجاد بحران‌های جدید اجتماعی می‌شوند.

از منظر روان‌شناختی نیز، دوران پساجنگ حساس‌ترین زمان برای جامعه است. مردم در این دوره نیاز به آرامش، امید و فرصت برای بازسازی دارند. تصویب شتاب‌زده‌ی

قوانین محدودکننده، همان‌طور که در متن لایحه دیده شد، می‌تواند این فرصت را محدود کند و جامعه را به سمت انقباض اجتماعی و کاهش مشارکت مدنی هدایت کند. به‌عنوان یک حقوقدان بین‌المللی، معتقدم که وظیفه‌ی جامعه‌ی حقوقی، تنها نقد قوانین نیست، بلکه باید به ترویج آگاهی حقوقی عمومی نیز بپردازد. مردم باید بدانند هر ماده و تبصره چه تأثیری بر زندگی روزمره‌شان دارد. آگاهی عمومی، تنها سپر واقعی در برابر تصویب قوانین محدودکننده است. جنگ دوازده‌روزه، نه تنها یک بحران نظامی، بلکه آزمونی برای دموکراسی و حاکمیت قانون بود. تصویب عجلانه‌ی این لایحه، نمونه‌ای از استفاده از شرایط اضطراری برای تغییر قواعد بازی بود. حتی با استرداد موقت لایحه، خطر بازگشت آن با نامی دیگر وجود دارد. اگر جامعه‌ی مدنی، رسانه‌ها و نهادهای حقوقی هوشیار نباشند، تهدید به محدودسازی آزادی‌ها هم‌چنان پابرجا خواهد ماند.

پانوشته‌ها:

- ۱- لایحه‌ی دوفوریتی برای مقابله با شایعات و اخبار دروغ به مجلس رفت، خبرگزاری تسنیم، ۳۱ تیرماه ۱۴۰۴.
- ۲- اظهارنظر کارشناسی درباره: «کلیات لایحه‌ی مقابله با انتشار محتوای خبری خلاف واقع در فضای مجازی»، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۶ مردادماه ۱۴۰۴.
- ۳- قانون میهن‌دوستی، ویکی‌پدیای فارسی.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



عکس از گتی ایمیج



عکس از اکوایران

اقتصادی

■ پیامدهای پسا جنگ دوازده روزه: بحران اقتصادی، فروپاشی زیر ساخت‌ها و نقض نظام‌مند حقوق بشر

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

احمد علوی
اقتصاددان



بازسازی و کاهش تنش‌ها، ساختار حکمرانی جمهوری
اسلامی با تشدید فشارهای سیاسی و اقتصادی، بحران‌های

پس از جنگ دوازده روزه میان ایران و اسرائیل، آتش‌بسی
شکننده برقرار شد. اما برخلاف انتظار، به جای آغاز

موجود را عمیق‌تر کرد. این یادداشت با رویکرد تحلیلی و مبتنی بر شاخص‌های حقوق بشر، به بررسی پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و حقوقی پس از این درگیری می‌پردازد. در این میان، نقش حکمرانی ناکارآمد، فساد ساختاری و انسداد نهادهای پاسخ‌گو به مثابه موانعی بنیادین برای توسعه پایدار مورد تأکید قرار می‌گیرد.

۱- تحولات اقتصادی، زیر سایه‌ی آتش‌بس شکننده

آتش‌بس حاصل از جنگ کوتاه‌مدت ایران و اسرائیل، نه تنها آرامش یا احیای اقتصادی در پی نداشت، بلکه زمینه‌ساز موج تازه‌ای از ناپایداری‌های اقتصادی، اجتماعی و زیرساختی شد. ساختار شکننده‌ی اقتصاد ایران که پیش‌تر از تحریم‌های فراگیر، فساد نهادی و نهادگرایی امنیتی آسیب دیده بود، در این دوره به شکلی حادث‌تر وارد مرحله‌ی رکود مزمن، بیکاری گسترده، فرار سرمایه و فروپاشی خدمات عمومی شد. در این چارچوب، تحلیل ابعاد حقوق بشری این بحران و نسبت آن با ساختار حکمرانی جمهوری اسلامی ضروری می‌نماید.

۲- تشدید بحران‌های اقتصادی و زیرساختی

۱-۲- تحریم‌ها و انسداد اقتصادی

تحریم‌های هدفمند و گسترده بر حوزه‌های نفت، بانک‌داری و تجارت، پس از جنگ شدت بیشتری یافت. سرمایه‌گذاران خارجی عقب‌نشینی کردند و جریان سرمایه متوقف شد. ریسک اعتباری کشور در رتبه‌بندی‌های بین‌المللی به پایین‌ترین سطوح ممکن سقوط کرد.

۲-۲- فساد ساختاری و اقتصاد رانتی-نظامی

بخش‌های کلیدی اقتصاد ایران، تحت سیطره‌ی نهادهای نظامی-امنیتی قرار دارند. عدم شفافیت مالی، تداخل منافع و حذف نظارت دموکراتیک، باعث شده است که هیچ مکانیزم مؤثری برای مهار فساد و پاسخ‌گویی مالی وجود نداشته باشد.

۳-۲- بحران در بازار کار

پروژه‌های عمرانی تعطیل شده و نرخ بیکاری رسمی افزایش یافته است. بازار کار شاهد دو پدیده‌ی هم‌زمان است: «خروج نیروی متخصص» و «افزایش اشتغال غیررسمی و ناایمن». کارگران پروژه‌ای، جوانان بیکار و خانواده‌های کارگری در کانون این آسیب‌ها قرار دارند.

۳- فروپاشی سرمایه‌گذاری و خروج منابع انسانی

۳-۱- سقوط استارت‌آپ‌ها

سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی، به دلیل افزایش ریسک سیاسی، از سرمایه‌گذاری در کسب‌وکارهای نوپا دست کشیده‌اند. تورم بیش از ۴۰ درصد و افت ارزش ریال، تقاضا برای خدمات دیجیتال را به شدت کاهش داده و بسیاری از استارت‌آپ‌ها به تعطیلی کشانده شده‌اند.

۳-۲- فرار سرمایه و نوسانات مالی

شاخص بورس تهران سقوط کرده است و سرمایه‌گذاران خرد، به سمت بازار ارز و طلا پناه برده‌اند. فرار سرمایه نه فقط یک پدیده‌ی مالی، بلکه نشانه‌ای از بی‌اعتمادی گسترده به ساختار حکمرانی اقتصادی است.

مجله حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

۴- بحران زیرساخت‌های حیاتی: انرژی و آب

۱-۴- بحران برق

خاموشی‌های سراسری روزانه ۳ تا ۴ ساعت، حدود نیمی از ظرفیت صنعتی کشور را از کار انداخته است. برآوردها حاکی از زیانی بالغ بر ۲۰ میلیارد دلار برای بخش تولید و خدمات است.

۲-۴- بحران آب و مهاجرت

با کاهش شدید سطح ذخایر آبی (بیش از ۵۷ درصد)، بیش از ۷۰ درصد از روستاهای ایران در معرض ترک جمعیت قرار دارند. این بحران به گسترش مهاجرت‌های داخلی، کاهش تولیدات کشاورزی و نارضایتی اجتماعی دامن زده است.

۴-۳- تعطیلی‌های اجباری ناشی از گرما

دمای بالای ۴۰ تا ۵۰ درجه‌ی سانتی‌گراد، به همراه کمبود انرژی، منجر به تعطیلی مدارس، کارخانه‌ها و مراکز درمانی شده است. این تعطیلی‌ها ضربات جبران‌ناپذیری بر آموزش، تولید و سلامت عمومی وارد کرده‌اند.

۵- نقض نظام‌مند حقوق بشر در سایه‌ی تنگناهای اقتصادی و حکمرانی ناشایسته

۱-۵- نقض حق سطح زندگی مناسب (ماده‌ی ۲۵ منشور جهانی حقوق بشر)

افزایش بی‌سابقه‌ی قیمت مواد غذایی، مسکن و دارو، امنیت غذایی طبقات فرودست را به خطر انداخته است. دسترسی محدود به خدمات درمانی، گسترش سوء تغذیه و حذف خدمات حمایتی، مصادیق روشن نقض ماده‌ی ۲۵ منشور جهانی حقوق بشر است.

۲-۵- کار کودکان و ترک تحصیل (نقض ماده‌ی ۲۶

منشور جهانی حقوق بشر)

بحران معیشت، شمار کودکان کار را افزایش داده و در بسیاری از مناطق، باعث تعطیلی یا مختل شدن آموزش عمومی شده است. آموزش رایگان و اجباری در سطح ابتدایی — حق تصریح شده در منشور — در عمل نقض شده است.

۳-۵- محرومیت از خدمات عمومی (نقض مواد ۲۲ و ۲۵ منشور جهانی حقوق بشر)

تعطیلی گسترده مراکز بهداشتی و آموزشی به دلیل بحران انرژی، خدمات عمومی را فلج کرده است. شهروندان به ویژه در مناطق روستایی، عملاً از مراقبت های اولیه پزشکی و آموزش عمومی محروم شده اند.

۶- ناکارآمدی ساختاری حکمرانی: ریشه ی بحران ها

۱-۶- تمرکز قدرت و حذف نهادهای مستقل

یکی از ویژگی های بارز ساختار حکمرانی جمهوری اسلامی، تمرکز بیش از حد قدرت در دست نهادهای غیر پاسخ گو — نهادهای نظامی و امنیتی — است. حذف یا تضعیف نهادهایی مانند مجلس مستقل، نهادهای نظارتی و رسانه های آزاد، باعث شده است تا فرآیند تصمیم گیری به شدت غیر شفاف و بسته باشد. این امر منجر به نبود پاسخ گویی در برابر ناکامی ها شده است که یکی از اصلی ترین شاخص های حکمرانی ناکارآمد تلقی می شود.

۲-۶- فساد ساختاری و تداخل منافع نظامی-اقتصادی

الیگارشی های امنیتی، نظامی و اقتصادی

تسلط نهادهای نظامی مانند سپاه پاسداران بر اقتصاد کشور، تداخلی شدید میان منافع سیاسی، امنیتی و اقتصادی میان باندهای قدرتمند و الیگارشی های وابسته به نظام ایجاد کرده است. این مسئله امکان رقابت سالم

اقتصادی را از بین برده و باعث توزیع ناعادلانه ی منابع و انحراف سرمایه گذاری ها به پروژه های غیرمولد شده است. در چنین ساختاری، سیاست گذاری اقتصادی نه بر مبنای توسعه، بلکه بر اساس منافع امنیتی خاص پیش می رود.

۳-۶- انسداد نهادهای مدنی

با محدود شدن یا سرکوب سازمان های مردم نهاد (NGO)، اتحادیه های صنفی و نهادهای مستقل مدنی، کانال های مشارکت اجتماعی و بازخورد عمومی مسدود شده اند. این انسداد، به ویژه در شرایط بحرانی، بی اعتمادی شدید نسبت به حاکمیت را تقویت کرده و موج مهاجرت نخبگان و فعالان اجتماعی را به دنبال داشته است.

۴-۶- حذف برنامه ریزی و اجرای شفاف و علمی و حاکمیت گفتمان ولایی-رانتی بر مدیریت

فقدان برنامه ریزی مبتنی بر داده ها، با قابلیت راستی آزمایی و علوم اجتماعی، موجب اتخاذ تصمیمات واکنشی و غیرسیستماتیک شده است. بحران هایی نظیر خاموشی ها یا کمبود آب و دارو، نه تنها نتیجه ی عوامل طبیعی، بلکه محصول واکنش های دیر هنگام و فاقد انسجام مدیریتی هستند که از فساد و رانت پردازی رنج می برد. هزینه های این ناکارآمدی نه تنها اقتصادی، بلکه انسانی و اجتماعی نیز هستند.

۷- پیامدهای چند بعدی اقتصادی و اجتماعی حکمرانی

ناکارآمد در دوره ی آتش بس

۱-۷- بازار کار

در نتیجه ی تعطیلی پروژه های عمرانی و بحران اقتصادی، بازار کار به شدت آسیب دیده است. افزایش بیکاری و اشتغال غیررسمی منجر به تضعیف امنیت شغلی و کاهش درآمد خانوارها شده است. مهاجرت نخبگان نیز، به ویژه

جدول شماره ۱: مؤلفه ی حکمرانی ناکارآمد و پیامدهای ساختاری

پیامدهای ساختاری	مؤلفه ی حکمرانی ناکارآمد
حذف نظارت و پاسخ گویی	تمرکز قدرت و حذف نهادهای مستقل جامعه ی مدنی
ناکارآمدی سیاست گذاری و هدررفت منابع	فساد و تداخل منافع نظامی-اقتصادی در میان الیگارشی های حاکم
بی اعتمادی عمومی و فرار سرمایه ی انسانی	انسداد نهادهای مدنی
واکنش دیر هنگام و پرهزینه به بحران ها	حذف برنامه ریزی شفاف و علمی

از میان متخصصان و دانشگاهیان، پدیده‌ای رایج شده است که ظرفیت بازسازی کشور را محدود می‌کند.

۷-۲- فرار سرمایه و سرمایه‌گذاران

سرمایه‌گذاری به دلیل نبود امنیت حقوقی و نوسانات شدید اقتصادی، با فرار سرمایه‌ی داخلی و خارجی روبه‌رو است. کاهش ارزش بورس نه تنها اعتماد را از بین برده، بلکه بازنشستگان و سرمایه‌گذاران خرد را آسیب پذیر کرده است. این بحران اعتماد، سرمایه‌گذاری مولد را در بلندمدت فلج می‌کند.

۷-۳- معیشت و امنیت غذایی

جهش قیمت‌ها و کاهش یارانه‌ها، قدرت خرید خانوارها را به شدت کاهش داده است. خانواده‌های فقیر و طبقه‌ی کارگر، بیش‌ترین آسیب را از تورم و کمبود کالاهای اساسی متحمل شده‌اند. فقر مزمن و سوء تغذیه، سلامت نسل‌های آینده را نیز تهدید می‌کند.

۷-۴- آموزش و ترک تحصیل

بسته شدن مدارس در بسیاری از مناطق —به‌ویژه در اثر گرما و بحران انرژی— کودکان را از حق آموزش محروم کرده است. در نبود زیرساخت‌های آموزش از راه دور و هزینه‌های سنگین تحصیل، بسیاری از کودکان —به‌ویژه دختران— از ادامه‌ی تحصیل بازمی‌مانند. این موضوع، نقض صریح ماده‌ی ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

۷-۵- سلامت و دسترسی به درمان

اختلال در تأمین دارو، قطعی برق در مراکز درمانی و کاهش بودجه‌ی بهداشت عمومی، پیامدهای سنگینی بر

سلامت عمومی گذاشته است. سالمندان، افراد دارای بیماری‌های مزمن و کودکان کم‌درآمد، در اولویت آسیب قرار دارند. این امر نقض ماده‌ی ۲۵ منشور جهانی حقوق بشر است که حق دسترسی به مراقبت‌های پزشکی را تضمین می‌کند.

۷-۶- آب، انرژی و مهاجرت داخلی

فروشدگی شبکه‌ی برق و آب و مدیریت ناکارآمد منابع، سبب قطعی‌های گسترده شده است. روستاها در حال تخلیه و مهاجرت به شهرها هستند، که خود موجب گسترش حاشیه‌نشینی و نارضایتی شهری شده است. صنایع کوچک نیز به دلیل بی‌ثباتی تأمین انرژی، در معرض ورشکستگی‌اند

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

مؤخره

جنگ دوازده‌روزه و پیامدهای آن، بحران‌های مزمن ساختاری اقتصاد ایران را تشدید کرد و ناکارآمدی حکمرانی را در ابعاد گسترده‌تر نمایان ساخت. فرار سرمایه، بیکاری، فروپاشی زیرساخت‌های حیاتی و نقض بنیادین حقوق بشر —از جمله حق آموزش، بهداشت، خوراک و امنیت انسانی— در شرایطی رخ می‌دهند که امکان اصلاح ساختاری در فقدان اراده‌ی سیاسی تقریباً منتفی است. تنها راه احیای توسعه پایدار، گذار از حکمرانی ناکارآمد به‌سوی نهادهای پاسخ‌گو، شفاف، مستقل و با محوریت سازمان‌های مردم نهاد جامعه‌ی مدنی است، مسیری که بدون تغییر در ساختار حقوقی و حقیقی سیاسی-اقتصادی موجود، غیرقابل تصور است.

جدول شماره ۲: پیامدهای مستقیم و غیر مستقیم حکمرانی

گروه‌های آسیب‌پذیرتر	پیامدهای غیرمستقیم	پیامدهای مستقیم	حوزه‌ی اثرگذاری
کارگران، جوانان	اشتغال غیررسمی، مهاجرت نخبگان	تعطیلی پروژه‌ها، اخراج کارگران	بازار کار
بازنشستگان، کارآفرینان	کاهش سرمایه‌گذاری خارجی	افت بورس، فرار سرمایه	سرمایه
طبقات فرودست	فقر مزمن، سوء تغذیه	جهش قیمت، کاهش خدمات	معیشت
کودکان، دختران	بی‌سوادی، فقر آموزشی	ترک تحصیل، تعطیلی مدارس	آموزش
سالمندان، بیماران مزمن	افزایش بیماری و مرگ‌ومیر	اختلال در مراکز درمانی	سلامت
روستاییان، صنایع	مهاجرت، نارضایتی اجتماعی	قطعی مکرر، فروشدگی شبکه‌ها	آب و انرژی



عکس از آرمان ملی

اجتماعی

■ مصطفی اقلیما، جامعه‌شناس: مردم در جنگ دوازده‌روزه با هم هم‌بسته شدند نه با حکومت

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

گفتگو از علی کلائی



آورد که پرداختن به آن‌ها نه تنها ضرورتی انکارناپذیر، بلکه برای درک ژرف‌تر شرایط اجتماعی و سیاسی کشور

جنگ دوازده‌روزه‌ی ایران و اسرائیل، تبعاتی عمیق و ماندگار در ایران برجای گذاشت و مسائلی را به صحنه

حیاتی است. این رویداد، هم‌چون آینه‌ای، لایه‌های پنهان نابرابری‌ها، شکاف‌های اجتماعی و چالش‌های ساختاری را آشکار کرد. در گفت‌وگوی پیش رو با دکتر مصطفی اقلیما، پدر مددکاری اجتماعی ایران، رئیس انجمن علمی مددکاران اجتماعی، جامعه‌شناس و آسیب‌شناس اجتماعی باسابقه، کوشیده‌ایم به ژرفای تحولات پس از این بحران کوتاه‌مدت، اما پراثر راه یابیم و پیامدهای آن‌را از منظر یک کارشناس برجسته بررسی کنیم. دکتر اقلیما، با زبانی بی‌پرده و نگاهی ساختاری، به نقد روایت‌های رسمی، بازخوانی نقش مردم و واکنش‌های حاکمیت و نیز واکاوی جایگاه واقعی منتقدان و اپوزیسیون می‌پردازد. او با مرزبندی روشن میان منتقدان ریشه‌دار اجتماعی و مدعیان قدرت‌طلب، بر این باور است که گسترش بی‌اعتمادی، تشدید فقر، و فقدان شایسته‌سالاری و پاسخ‌گویی، از مهم‌ترین عوامل انسداد اجتماعی در ایران امروز به‌شمار می‌روند.

مشروح گفت‌وگوی خط صلح با دکتر مصطفی اقلیما را در ادامه می‌خوانید.

■ **باتوجه به شرایط کشور، نگاه شما به فضای پس از جنگ دوازده‌روزه برای منتقدان و مخالفان حاکمیت ایران چیست؟ آیا این رویداد باعث بازتر شدن امکان نقد و فعالیت شده یا برعکس، محدودیت‌ها و فشارها را افزایش داده است؟**

وقتی می‌خواهیم مسئله‌ای را در کشوری بررسی کنیم، باید ببینیم که آن مسئله، خود علت است و یا معلولی از علت‌ها است. وضعیت ایران پیش از جنگ، معلولی از علت‌ها بود. مردم مشکلات بسیار زیادی داشتند و انتقاد می‌کردند. آن‌طرف هم یک‌سری را می‌گرفتند. ولی مردم انتقادشان را می‌کردند. در دوران جنگ دوازده‌روزه، مردم خودداری کردند و منتظر ماندند تا جنگ تمام شد. معمولاً پس از هر جنگی، مشکلات پیشین دوبرابر به‌چشم می‌آید و توقع مردم هم بالاتر می‌رود. مردم پس از جنگ توقع داشتند که بسیاری از مشکلات حل شود و دولت دیگر دستورات بخش‌نامه‌ای صادر نکند. دولت هم آمد و یک‌سری بخشنامه صادر کرد. گرانی‌های مختلف هم از راه رسید. دولت نتوانست توقعات پیشین مردم را پاسخ بگوید و آن توقعات قبلی، توقعات جدیدی را به‌بار آورد. در چنین شرایطی، مشکلات تازه پس از پایان جنگ آشکار می‌شوند؛ این فقط مختص به ایران نیست. بسیاری از امور که پیش‌تر گفته نشده است، پس از جنگ آشکار می‌شوند. چون مردم فشار آن دوازده‌روز را احساس کرده‌اند. دولت و حاکمیت می‌بایست پس از جنگ با پایین‌آوردن قیمت‌ها و ثابت نگه‌داشتن برخی امور، به مردم آرامش می‌دادند. اما نه‌تنها این کار را نکردند که

همه‌اش صحبت این است که مردم خواستند با دولت همکاری کنند. اما مردم در جریان این جنگ پشتیبان دولت نشدند. برای این‌که کسانی که در دولت هستند، افرادی نیستند که مردم بخواهند به آن‌ها رای بدهند. مردم در جریان این جنگ، در مشکلات آن سهیم بودند. باهم کنار آمدند، به‌هم رسیدند و برای هم کار انجام دادند. چرا بعضی وقت‌ها می‌خواهیم آن‌چه مردم به‌خاطر خودشان انجام دادند را به‌سود خودمان ضبط کنیم؟



مهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

هزینه‌ها و فشارها باعث شد که دلخوری مردم بیش‌تر شود و کمبودها و خواسته‌های مردم علنی‌تر گردد. اگر پیش از جنگ، سی‌درصد جامعه بر آن خواسته‌ها اصرار داشتند و فشار می‌آوردند، این عدد الان به هفتاد و هشتاد درصد رسیده است. در مورد مسئله‌ی انتقاد هم ببینید، ما در کشورمان به‌طور طبیعی امکان انتقاد را نداریم. یک‌سری افراد دارای دار و دسته هستند و بنا بر منافع خودشان انتقاد می‌کنند. یک‌سری هم هستند که زمانی در حکومت کاره‌ای بودند و حال به‌طریقی از حکومت بیرون افتاده‌اند و سروصدا می‌کنند. این‌ها را نه جزو منتقدان که جزو «منافع‌طلبان» می‌دانیم. اما اگر به فرهنگیان، کارکنان دولت، کارگران کارگاه‌های مختلف و حقوق‌بگیران که همیشه کم‌ترین درآمد زندگی را داشتند، نگاه کنیم، این افراد منتقد شده‌اند و میزان انتقادشان هم بیش‌تر شده است. دولت و حاکمیت یک‌سری از منتقدانی که انتقادشان جنبه‌ی سیاسی دارد را می‌گیرد، اما در ایران، کل حقوق‌بگیران منتقد هستند. یعنی تمام اقشار حقوق‌بگیری که زندگی‌شان روزبه‌روز خراب‌تر می‌شود.

رئیس‌جمهور پیش از جنگ هم از تورم چهل‌درصدی و ناترازی سخن گفته بود. همیشه انتقاد به رئیس‌جمهورها این بوده که شما که وضعیتی را می‌دانید و می‌گویید نداریم، راه‌حل ارائه بدهید. این نداشتن را ما هم می‌دانیم، شما تا به حال در خصوص مسائلی که به مردم فشار می‌آید، چه کرده‌اید؟ پس باید منتقدان را بررسی کنیم که چه منافعی در کجایا داشته‌اند. مثلاً گروه اصلاح‌طلب را فرض بگیریم. بسیاری از آن‌ها از ابتدا در مملکت مسئولیت داشته و مملکت را خراب کرده‌اند و کاری نکرده‌اند. یک‌سری از آن‌ها هم هنوز در پست‌های حکومتی خودشان هستند. از جناح اصول‌گرایان هم بگیریم، وقتی از پست برشان می‌دارند، شروع به انتقاد می‌کنند. ممکن است عده‌ای از این‌ها هم که خیلی وقت است از جریان قدرت خارج شده‌اند، بازداشت شوند. اما این‌ها منتقدانی برای مردم نیستند، این‌ها به‌خاطر منافع خودشان انتقاد و سروصدا می‌کنند.

منتقد کلی و هر روزه در خیابان و زندگی، «مردم» هستند. بعد حکومت می‌آید و معلم را بازداشت و زندانی می‌کند. معلم که کاری نکرده است، می‌گوید حقوقم را بدهید. صدای این منتقدان واقعی را هم نمی‌توان خاموش کرد، چون این‌ها برای زندگی‌شان اعتراض و انتقاد می‌کنند و نه به‌خاطر منافع و پست و مقام. این‌ها، حداقل حقوق خود را می‌خواهند، بیش‌تر هم نمی‌خواهند. شما به‌میزان افزایش حقوق اساتید دانشگاه و یا بازنشستگان دولتی در سال نگاه کنید، با این میزان درآمد نمی‌توانند زندگی کنند. با توجه به خط واقعی فقر در ایران، درآمد اساتید دانشگاه و بازنشستگان کفاف زندگی‌شان را نمی‌دهد. خب، این‌ها چطور زندگی کنند؟ این

مشکلات وجود دارد. پس انتقاد در کشور زیاده‌تر شده است، روزبه‌روز هم فشار به مردم بیشتر می‌شود و حکومت هم یک‌سری از فعالین سیاسی را می‌گیرد و با آن‌ها برخورد می‌کند.

■ معمولاً پس از یک بحران بزرگ، دولت‌ها روایت خاص خود را برای شکل‌دهی افکار عمومی ارائه می‌کنند، به‌نظر شما در روایت رسمی حاکمیت از جنگ دوازده‌روزه، چه مؤلفه‌هایی برجسته و چه بخش‌هایی آگاهانه کم‌رنگ یا حذف شد؟

همه‌اش صحبت این است که مردم خواستند با دولت همکاری کنند. اما مردم در جریان این جنگ پشتیبان دولت نشدند. برای این‌که کسانی که در دولت هستند، افرادی نیستند که مردم بخواهند به آن‌ها رای بدهند. مردم در جریان این جنگ، در مشکلات آن سهیم بودند، باهم کنار آمدند، به‌هم رسیدند و برای هم کار انجام دادند. چرا بعضی وقت‌ها می‌خواهیم آن‌چه مردم به‌خاطر خودشان انجام دادند را به‌سود خودمان ضبط کنیم؟ مردم در مشکلات باهم مشترک بودند: در زندگی کردن، در کار، در درآمد، در این‌که الان با این وضعیت جنگی، چقدر وضعیت‌مان به‌هم می‌ریزد. در این وضعیت، باهم هم‌بسته شدند. اما حاکمانی که می‌گویند مردم به نفع آن‌ها هم‌بسته شدند، خودشان هیچ مشکلی از جنس مشکلات مردم، نه قبل از انقلاب و نه بعد از انقلاب و جنگ، نداشتند. اما بعضی وقت‌ها اتفاقی که می‌افتد این است که کسانی کارهای دیگران را به‌نام خودشان تمام می‌کنند. در کشورهای جهان سومی که هرکسی می‌تواند هرکاری را انجام دهد و کسی هم جلایش را نمی‌گیرد و پاسخ‌گو نیست، هرکسی می‌تواند چیزهایی را به‌نفع خودش عوض کند، اما این چیزی نیست که مردم می‌گویند و مردم هم به این کارها و به‌نام خود تمام‌کردن‌ها می‌خندند.

■ ما از انتقاد سخن گفتیم. اما می‌دانیم که حاکمیت بر گفت‌وگو تأکید کرده و مسعود پزشکیان هم اخیراً از گفت‌وگو با اپوزسیون سخن گفته. آیا این گفت‌وگوها را می‌توان واقعی و مبتنی بر پذیرش انتقاد دانست یا بیشتر نوعی نمایش و ساختگی است؟

وقتی آقای رئیس‌جمهور می‌گوید اپوزسیون، چه کسی را می‌گوید؟ آقای خاتمی یا رئیس‌جمهور پس از او؟ این‌ها خودشان خیلی از خرابکاری‌ها را کرده‌اند. آقای خاتمی اعتماد مردم را از بین برد. این‌ها خودشان برای خودشان تبلیغ می‌کنند و فردی را بزرگ می‌کنند. آقای روحانی هم پدر مردم را درآورد. این‌ها که اپوزسیون نیستند، اپوزسیون

کل مردم ایران هستند. آیا کسی می‌خواهد به آن اپوزسیون توجه کند؟ در هر جای دنیا، حقوق‌بگیران، امثال رانندگان کامیون و معلمان و استادان دانشگاه حرفی می‌زدند، می‌آیند و به آن‌ها رسیدگی می‌کنند و مشکلات‌شان را حل می‌کنند. از ایشان کدام یک آمد که این مشکلات را حل کند؟ فقط مشکلات را بیشتر کردند. بحث این‌که من نمی‌توانم و مملکت بودجه ندارد که نشد، اگر ندارید، پس چه‌کار می‌کنید؟ پول اضافه به کجا رفته؟ کارگران می‌گویند حق و حقوق ما کم است، این‌ها اپوزسیون هستند. آیا آمده‌اند تا بنشینند و مشکلات اینان را حل کنند؟ اگر اپوزسیون واقعی باشد، حرف مردم را می‌زند، اما اپوزسیون واقعی نداریم. ما آدم‌هایی را داریم که روزی اپوزسیون‌اند و فردا در حکومت، امروز راست هستند و فردا چپ می‌شوند. این بسته به پست و موقعیتی است که می‌گیرند، در موقعیت و جایگاه خودشان پابرجا نیستند، هرجا منافع هست، همان‌جا هستند و فرقی هم برایشان نمی‌کند. شما این اپوزیونی که در ایران هستند را اپوزسیون نبینید، این‌ها گروهی هستند که منافع می‌خواستند. اتفاقی هم که می‌افتد، نصف آن‌ها در هیأت دولت آن سمتی‌ها می‌روند.

■ یعنی فکر می‌کنید که این گفت‌وگوخواهی که الان آقای پزشکیان مطرح می‌کند، نمایشی و ساختگی است؟

بله. همه‌اش حرف است. اگر واقعاً می‌خواهند با اپوزسیون صحبت کنند، با همین مردمی که برای حقوقشان معترض می‌شوند صحبت کنند. گروهی را تشکیل بدهند که برود با انجمن‌هایشان صحبت کند و ببیند حرف‌شان چیست. اگر هم به آن‌ها بگوید که پول نداریم، آن‌ها دلایل زیادی دارند که داریم. چرا در برخی جاها هزینه‌ی زیادی می‌شود؟ چرا بودجه‌ی بعضی از ارگان‌ها که دولتی هم نیستند، سی برابر می‌شود و بودجه بهداشت و درمان دو برابر هم نمی‌شود؟ مردم حرف‌های حقی دارند که خودشان هم می‌دانند. همین گروه‌ها هستند که سیاسی هم نیستند و به‌دنبال خراب‌کردن دولت هم نیستند. می‌گویند که حقوق ما را بدهید، حق این افراد باید داده شود. اما نه این‌که هرکسی هرکاری دلش خواست بکند. آن‌هایی هم که در کشور می‌گویند اپوزسیون هستند، آن‌ها رفیق‌های خودشان هستند که از قدیم باهم دوست بوده‌اند و حالا یکی این سمت و دیگری آن سمت است. ما اپوزیونی نداریم.

■ در فضای پس از جنگ، برخی از منتقدان تصمیم به خودسانسوری گرفتند و این اقدام را با استدلال جلوگیری از «سوءاستفاده‌ی دشمن» توجیه کردند.

از نظر شما، به عنوان پدر مددکاری اجتماعی ایران، چه مکانیزم‌های اجتماعی و روانی باعث شکل‌گیری چنین رفتاری می‌شود و پیامد آن برای فضای نقد چیست؟

کسانی که خودسانسوری کردند، کسانی بودند که نان را به نرخ روز می‌خورند. من اگر اشکالی می‌بینم، باید بگویم. نمی‌شود بگویم که حالا که جنگ است، من این حرف‌ها را نمی‌زنم. مشکل مردم ربطی به جنگ ندارد. اگر در مسئله‌ای اشکالی هست، باید حرف زده شود. مگر این که بگویند که ما از این تاریخ، تا این تاریخ، هیچ کدام دهان‌مان را باز نمی‌کنیم. اگر حرفی هست باید زده شود. ما منافع‌طلبی‌ها را هم می‌بینیم، آدم‌هایی هستند که وقتی به پست و مقامی می‌رسند، از زمین تا آسمان عوض می‌شوند. یعنی این آدم‌ها حرف می‌زدند تا زمانی که پستی را بگیرند. بعد از انقلاب، کسانی که در پست‌های اداری قرار گرفتند، وقتی که مسئولیتی گرفتند، از آن قبلی‌ها، ده برابر بدتر شدند. یعنی پست را گرفت و حالا هرکاری دلش خواست می‌توانست بکند. ببینید، ما آدم‌های معتقدی که بگویند ما کار را به‌خاطر مردم می‌کنیم نداریم. رهبر هم هروقت رئیس‌جمهور به نزدش می‌رود، می‌گوید که اول باید شایسته‌سالاری باشد و دوم پاسخ‌گویی. ما باید افراد را در حوزه‌ای که تخصص دارند، بگذاریم. من به عنوان مدیر دولتی باید افرادی را در سر کار بگذارم که در حوزه‌ی خودشان تخصص داشته باشد. اگر هم مبنا بر مسلمان بودن است، کسی که واقعاً مسلمان باشد و کاری به او سپرده شود که در آن تخصص نداشته باشد، آن را برعهده نمی‌گیرد. اگر برعهده گرفت و بگوید مسلمان هستم، دروغ می‌گوید، چون کار را بلد نیست. مسئله‌ی بعدی هم پاسخ‌گویی است. رئیس‌جمهورها و مسئولین در این کشور همه می‌گویند که خراب شد و دزدی شد و فقط حرف می‌زنند. همین آقای پزشکian، رئیس‌جمهور جدید، در این یک‌سال، یک برنامه نداد که بالاخره مسئله‌ی برق شش‌سال یا ده‌سال دیگر حل می‌شود. همه فقط حرف می‌زنند، مانند آقای روحانی و آقای خاتمی که فقط میان مردم می‌آمدند و درد دل مردم را می‌گفتند که مردم بگویند این‌ها چقدر خوب درد دل ما را می‌گویند، اما خودشان چیزی را اجرا نمی‌کردند. مردم درد دل خودشان را می‌دانند، شما دارید چه می‌کنید؟ این‌جا است که مشکل وجود دارد. این که آدم‌ها در جایی که قرار می‌گیرند، شایسته نبوده و پاسخ‌گو هم نیستند. اگر واقعاً کشور ما مثل بقیه‌ی کشورها شایسته‌سالاری و پاسخ‌گویی داشته باشد، با کسی که وزیر شده و کار و برنامه‌ای را انجام نداده و کشور را ده‌سال به عقب انداخته، باید به شدیدترین وجه ممکن برخورد شود. نه این که با این سابقه‌ی خراب‌کاری، دو سال بعد وزیر جای دیگری شود. کسی هم به این که باید شایسته‌سالار و پاسخ‌گو

باشید، گوش نمی‌دهد. چرا؟ برای این که خود آن رئیس‌جمهور اگر شایسته بود، آدم‌های شایسته را می‌آورد.

■ در جریان جنگ و پس از آن، مشاهده شد که برخی افرادی که پیش‌تر، حتی از شنیدن یا اجرای سرودهای ملی مانند «ای ایران» پرهیز می‌کردند، به مدافعان پرشور آن تبدیل شدند و واکنش‌های احساسی نشان دادند، این تغییر رفتار از منظر جامعه‌شناختی چگونه قابل تحلیل است؟

این را باید از منظر آسیب‌شناسی تحلیل کنیم. در جامعه، آدم‌ها در زمان‌هایی از چیزهایی به نفع خودشان سوءاستفاده می‌کنند. حاکمیت دید که مردم با وجود حمله به ایران، ایستاده‌اند. برای همین هم با هدف ارتقای خودش و این که بگوید ما هم مانند مردم هستیم، شروع به پخش این آهنگ‌ها کردند و از آن‌ها استفاده کردند. در بعضی جاها از این کارها کردند و خیلی راحت روی نقاطی که مردم بر آن‌ها حساس هستند، دست گذاشتند. پیش‌تر برخی روحانیون می‌گفتند که برای چه نام ایران را می‌برید؟ ما خواست‌مان اسلام است. بعد همان‌ها گفتند ایران و سرود ای ایران گذاشتند. روی بیلبردها و در خیابان‌ها هم این کار را کردند و خواستند از این مسئله به سود خودشان استفاده کنند و به مردم آرامش بدهند که همه چیز عوض شده و این‌ها مسئله‌ی ایران را قبول کرده‌اند. این، البته تنها برای مدت کوتاهی است و بعد مردم خواهند دید که همه چیز مانند قدیم است. آن وقت شاهد انفجار مردم خواهیم بود. ببینید، می‌شود از اعتماد مردم استفاده کرد و امری را مطرح کرد، اما به شرطی که مسئله، ادامه‌دار باشد. وقتی ادامه‌دار نبود، دوباره سروصدا درست می‌شود و دفعه‌ی بعدش دیگر مردم فریب این آدم‌ها را به این‌صورت نخواهند خورد.

■ یعنی شما فکر می‌کنید که حاکمیت به گونه‌ای از احساسات ناسیونالیستی مردم سوءاستفاده کرد؟

بله. ببینید، دولت هم از خود مردم ایران است. درست است که منافعش ایجاب می‌کند کاری بکند، اما ته دلش می‌داند که مسئله چیست. خودش هم ته دلش همان است که مردم می‌گویند، ولی در موقعیتی قرار گرفته که نباید حرف بزند. دیدند بهترین کار این است که بحث ایران را مطرح کنند و شروع به این کردند و دیدند که اثر بهتری گذاشت. ولی مردم از بس که امور ناحوری دیده‌اند، دیگر به این راحتی، چیزی را باور نمی‌کنند.

■ نکته این‌جا است که در پی جنگ دوازده‌روزه، شاهد شدت یافتن موجی از رویکردهای نژادپرستانه

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

وقتی آقای رئیس‌جمهور می‌گوید اپوزسیون، چه کسی را می‌گوید؟ آقای خاتمی یا رئیس‌جمهور پس از او؟ این‌ها خودشان خیلی از خرابکاری‌ها را کرده‌اند. آقای خاتمی اعتماد مردم را از بین برد. این‌ها خودشان برای خودشان تبلیغ می‌کنند و فردی را بزرگ می‌کنند. آقای روحانی هم پدر مردم را درآورد. این‌ها که اپوزسیون نیستند، اپوزسیون کل مردم ایران هستند. آیا کسی می‌خواهد به آن اپوزسیون توجه کند؟

و تبعیض‌آمیز علیه مهاجران افغانستانی بودیم، آیا این پدیده را تأیید می‌کنید؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، دلایل بروز چنین موجی در این مقطع زمانی چه بوده است؟

ما قبل از جنگ این مشکل را داشتیم. ببینید، در زمان آقای رئیسی، درهای مملکت باز شد و هرکسی خواست، وارد کشور شد. شما در برخی شهرها می‌توانستید ببینید که همه افغانستانی هستند و ایرانی به چشم شما نمی‌خورد. عده‌ای از این‌ها هم در قالب لشکر فاطمیون به جنگ در سوریه برده شدند. این هم بود که این افغانستانی‌ها به مردم کمک کرده و کارهایی را انجام می‌دادند که کسی حاضر به انجام آن‌ها نبود. اما زیاد شدن تعدادشان، باعث شد که سروصدای مردم بلند شود. بعد، دولت هم دید که این‌ها نیاز به نان و آب دارند، این است که ناگهان دست به بیرون کردنشان زد. دولت برای این کار به حرف مردم گوش نمی‌کند. دید در جایی آسیبی در حال رخ دادن است و سروصدای مسئله درآمده است و نمی‌تواند مدیریت کند، شروع به بیرون کردن افغانستانی‌ها کرد. بخشی هم به مسئله‌ی درگیری ایران با طالبان برمی‌گردد. شاید فکر کردند که اگر چهار، پنج میلیون افغانستانی در ایران را به افغانستان برگردانند، شری برای طالبانی درست می‌کنند که با آرامش در حال حکومت کردن است.

■ ولی ما با نوعی موج تأیید بخشی از جامعه در این خصوص هم روبه‌رو بودیم.

ببینید، مگر این‌ها با تأیید مردم آمدند که با تأیید مردم بروند؟ برخی اوقات ما از راه دوریم و فکر می‌کنیم مردم تأیید کردند. مردم مشکل داشتند و می‌گفتند نباید این‌ها به این‌صورت به درون کشور بیایند. مردم که نگفتند به این‌صورت اخراجشان کنید. مردم و کسانی که این‌ها برایشان کار می‌کردند، می‌گفتند که مورد را بررسی کنید و یا ویزا بدهید و یا ندهید، بیش از این نیست. اما وقتی درهای کشور را باز می‌گذارید و همه به درون کشور می‌آیند، مسئله فرق می‌کند. این‌ها اگر قاچاقی وارد کشور شدند، مسئولیت با دولت و حکومت است که گذاشتند وارد شوند. هیچ‌کس هم نگفت که مجوز و کارت شناسایی‌ات کو؟ چرا چنین تصمیمی گرفته شد، در حالی که مردم از اول مخالف بودند؟ مردم از همان اول هم با این‌طور آمدن این‌ها مخالف بودند. دولت اما برای بیرون کردن این افغانستانی‌ها با سیاست خودش کار را انجام می‌دهد. مردم ایران را درگیر این مسائل نکنید.

گفتند که افغانستان قبلاً مال ایران بوده است. اما آن‌چه پیش آمد و مشکلاتی که پیش آمد و آن‌چه بر سر همین افغانستانی‌ها آمد هم مشخص بود. حکومت اگر مانند خارج

از کشور، پناهنده می‌پذیرد، باید جا و مکان و پول و آموزش و کار به او بدهد. اما ما هیچ‌کدام از این چیزها را به این‌ها ندادیم، این‌ها خودشان کار کردند. از روزی هم که به ایران آمدند، از دولت پولی نگرفتند. خودشان کار و زندگی کردند و بچه‌دار شدند. به فرزندان‌شان هم شناسنامه داده نشد. بعد از چندسال هم که قانونی گذاشته شد، اجرایش با مشکل مواجه شد. ما برای مهاجر باید ضوابط و قانون داشته باشیم، اگر نمی‌خواهیم، راه ندهیم. ولی وقتی آمدند و خواستیم بیرون کنیم، خودمان بیرون کنیم، گردن مردم نیندازیم. ببینید، خود مردم ما برای حق و حقوقشان راه می‌افتند و معترض می‌شود. معلم می‌گوید که حقوق کم است، ایرانی هم هست و سی سال هم کار کرده است، اما او را می‌گیرند و به زندان می‌اندازند. چطور می‌شود که افغانستانی خودش بیاید و مردم بگویند آن‌ها را نمی‌خواهیم و حکومت هم بگوید چون مردم گفتند، ما بیرونشان می‌کنیم؟ اگر حکومت حرف مردم را گوش می‌کرد که ما الان مشکلی نداشتیم. در ایران هرچیز دلشان بخواهد قانون می‌نویسند و کسی به حرف مردم گوش نمی‌کند. ما در کشورمان قانون زیاد داریم. تمام کشورها هم با بی‌قانونی برخورد می‌کنند، مشکل این است که قانون را هم اجرا نمی‌کنیم.

■ شبکه‌های اجتماعی در طول جنگ دوازده‌روزه چه نقشی در شکل‌گیری و هدایت افکار عمومی ایفا کردند؟ پس از پایان جنگ، چگونه در بازتولید یا شکستن مرزهای گفت‌وگو میان مردم و حاکمیت عمل کردند؟

در این شبکه‌های اجتماعی، افرادی فعال هستند که برنامه و امکانات دارند و تفکرات خودشان را دارند. حالا ممکن است که خانواده‌ها و دوستان هم گروه‌هایی داشته باشند، اما نکته این‌جا است که وقتی ما جایی جمع می‌شویم و درباره‌ی موضوعی صحبت می‌کنیم، همیشه باید بدانیم که عده‌ای می‌توانند این بحث‌ها را دنبال کنند و حتی روی آن بحث، زوم کنند. شبکه‌ها را هم درست می‌کنند، مثلاً مددکاران اجتماعی شبکه‌ای درست می‌کنند و باهم مشکلات را می‌گویند و بحث می‌کنند، همین گروه‌ها به‌صورت خانوادگی، دوستان و همکاران هم هست. در دوران جنگ، در برخی شبکه‌های اجتماعی حرف مردم زده شد و مردم هم در آن شبکه‌ها فعال شدند. حالا سیاست فعال شدن این شبکه‌های اجتماعی چه بوده، نمی‌دانم. در خیلی از شبکه‌های اجتماعی هم، مثلاً چیزی نوشته می‌شود که معلوم نیست چه کسی نوشته و مردم می‌خوانند و می‌بینند چیز خوبی است. مردم در این شبکه‌های اجتماعی حرف دلشان را می‌زنند، کما این‌که این درد دل‌ها را در خیابان به هم می‌گویند. اگر الان

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

کمتر این حرف‌ها را به یکدیگر می‌زنند، به این دلیل است که از هم‌دیگر می‌ترسند. شهروندان در این شبکه‌ها هستند، اما خیلی‌ها جرأت نمی‌کنند خیلی چیزها را در این شبکه‌ها مطرح کنند و تنها مثلاً در جمع‌های کوچک‌تر مانند فامیل و دوستان حرف‌هایشان را می‌زنند.

■ چه اتفاقی افتاده که مردم از هم‌دیگر می‌ترسند؟

اطمینان‌ها از بین رفته است. اصلاً چیزی دیگر به نام اطمینان وجود ندارد. الان به‌من بگو که به چه کسی اطمینان داری؟ به رئیس‌جمهور؟ به پدر؟ می‌گویم که به هیچ‌کدام اطمینان ندارم. چون از هرکدام به گونه‌ای ضربه خورده‌ام. دیگر کسی به کسی اطمینان ندارد و این بدترین مسئله است. چندین سال پیش در پژوهشی مشخص شده بود که درصد بالایی عدم اطمینان در جامعه وجود دارد.

■ این میزان عدم اطمینان اجتماعی پس از جنگ دوازده‌روزه بیش‌تر شده یا کم‌تر؟

بیش‌تر شده است. چون امروز کسی با کسی صحبت می‌کند و فردا به آن فرد اخطار می‌دهند، او هم فکر می‌کند که پس این طرف مقابل، حرف او را به دیگران رسانده است. مردم از هم می‌ترسند و با هم حرف نمی‌زنند. خوبی فضای مجازی این است که نمی‌توانند جلوی آن‌را بگیرند و از طریق آن، خبرها درمی‌آید. اما مسئله این است که معلوم نیست آن‌خبر، بر چه مبنایی داده می‌شود؟ آیا به‌خاطر مردم است و یا به‌خاطر منافع شخصی؟ مردم هم می‌ترسند که از آن‌ها بپرسند خبر را برای چه گرفتید؟ برای چه پخش کردید؟ اکثریت حقوق‌بگیران جامعه هم برای این که برایشان مشکلی پیش نیاید، می‌گویند که به‌ما ربطی ندارد و می‌خواهیم به زن و فرزندمان برسیم. صدایشان در نمی‌آید.

■ با توجه به تجربه‌ی جنگ دوازده‌روزه و رویدادهای پس از آن، اگر در آینده بحرانی مشابه رخ دهد، از نظر شما واکنش اجتماعی چه تفاوت‌های اساسی با گذشته خواهد داشت؟

اگر جنگی اتفاق بیافتد، مردم با وجود همه‌ی مشکلات، باهم خواهند بود، در جنگ کاری نخواهند کرد. وقتی جنگ هست، مردم هم‌بسته‌تر می‌شوند و این ربطی به دولت و بقیه ندارد. مردم سعی می‌کنند که زندگی‌شان را داشته باشند و حفظش کنند. جنگ‌های الان هم مانند قدیم جنگ‌های زمینی و در خیابان نیست. مردم زندگی خودشان را می‌کنند، سعی می‌کنند زندگی‌شان را اداره کنند. اگر دولت نتواند مواد اولیه‌ی زندگی مردم را فراهم بکند، مردم برای حفظ این زندگی، ممکن است در مقابل دولت قرار بگیرند. چون باید

حداقل زندگی‌شان را تهیه کنند. اگر نشود، آن وقت موج فقر و فشار ایجاد می‌شود و دیگر جلوی مردم را نمی‌توان گرفت. می‌گویند آدم گرسنه دین ندارد. الان در جریان جنگ دوازده‌روزه امکانات مالی به‌صورتی بودند که بالاخره توانستند مایحتاجشان را تهیه کنند و با آن کنار بیایند، اما اگر نتوانند این کار را بکنند، معلوم است که در خیابان به‌راه می‌افتند. قشر پول‌دارتر ممکن است بدون مشکل بماند، اما اکثر این جامعه تکان خواهد خورد. اما تا زمانی که جنگ‌ها به این‌صورت هوایی باشند، مردم هم‌بسته می‌شوند تا بتوانند زندگی و روزگارشان را بگذرانند و بعد از جنگ خواسته‌هایشان را از دولت طلب کنند. اگر هم تکانی در این مملکت اتفاق بیافتد، برای کشور اتفاقی نمی‌افتد. چون مردم ایران خصوصیات مخصوص به خودشان را دارند. اما من به‌شما بگویم اگر بخواهد اتفاقی بیافتد و تغییر حکومتی رخ دهد، تا حکومت جدید بیاید و کار را دست بگیرد و دادگاه تشکیل بدهد، مردمی که آسیب دیده‌اند، از تمام مسئولین مشکلات و آن‌چه بر سرشان آمده، انتقام خواهند گرفت و صد برابر از دفعه‌ی قبل و پس از انقلاب ۵۷ و آن‌چه رخ داد، بدتر خواهد شد. شما فکر می‌کنید کسی که فرزند کسی را کشته را به این راحتی ول خواهند کرد؟ یا کسی که وزیر بوده و این همه پول خرج کرده را رها خواهند کرد؟

■ اما سخن آخر شما، اگر فکر می‌کنید نکته‌ای ناگفته ماند؟

در نهایت این‌را بگویم که هر کشوری، اگر بخواهد به پیش برود، باید قوانین آن برای همه اجرا بشود. نه این که برای عده‌ای اجرا بشود و برای عده‌ای اجرا نشود. اگر با کسی که پول کمی را دزدیده، برخورد می‌کنند، باید با کسی که میلیاردها تومان پول ملت را برده، صد برابر بیش‌تر برخورد کنند. اگر قانون در کشور باشد و اجرایی شود، مردم آن کشور خوب زندگی می‌کنند. اگر در کشور پاسخ‌گویی نباشد، آن کشور از هم می‌پاشد. همچنین باید هرکسی شایسته‌ی هرکاری که هست، سر آن کار باشد و در واقع شایسته‌سالاری حاکم باشد. مسئله این‌جا است که درست آموزش داده نشده و کسانی که بالاسر و سر کار بوده‌اند، از زیردستانشان بدتر بوده‌اند. تا زمانی که هرکسی جایگاهش را نفهمد و در جایگاه خودش درست کار نکند، چیزی درست نمی‌شود. حالا صد انقلاب هم در آن کشور رخ دهد، باز هم همان اتفاق می‌افتد. مگر این که آرام آرام به جایی برسیم که هرچیزی در سر جای خودش قرار بگیرد.

■ با سپاس از وقتی که در اختیار ماهنامه‌ی خط صلح گذاشتید.

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

پیش‌تر برخی روحانیون می‌گفتند که برای چه نام ایران را می‌برید؟ ما خواست‌مان اسلام است. بعد همان‌ها گفتند ایران و سرود ای ایران گذاشتند. روی بیلبوردها و در خیابان‌ها هم این کار را کردند و خواستند از این مسئله به‌سود خودشان استفاده کنند و به‌مردم آرامش بدهند که همه‌چیز عوض شده و این‌ها مسئله‌ی ایران را قبول کرده‌اند. این، البته تنها برای مدت کوتاهی است و بعد مردم خواهند دید که همه‌چیز مانند قدیم است. آن‌وقت شاهد انفجار مردم خواهیم بود.



عکس از اوش

زنان

■ بمباران خارجی، سانسور داخلی و زنانی در صف مقدم روایت

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

الیه امانی

کنشگر کمیسیون زنان سازمان ملل



جنگ جنسیت‌مند است نه بی‌طرف. زخم‌های جنگ تنها در بدن‌ها نیست، بلکه در زندگی‌هایی است که برای همیشه

دگرگون شده‌اند، و زنان، همان‌هایی هستند که این زخم‌ها را به‌صورت خاموش حمل می‌کنند. هزینه‌ها و پیامدهای جنگ به‌طور نامتناسبی بر دوش زنان و دختران سنگینی می‌کند و زندگی آن‌ها را به‌شکلی دگرگون می‌سازد که فراتر از میدان‌های نبرد است. بر اساس گزارش سازمان ملل، بیش از ۶۰۰ میلیون زن و دختر در حال حاضر تحت تأثیر جنگ قرار دارند؛ رقمی حیرت‌آور که در دهه‌ی گذشته نزدیک به ۵۰ درصد افزایش یافته است. این درگیری‌ها پدیده‌هایی انتزاعی و دور نیستند، بلکه در خانه‌های ویران‌شده، خانواده‌های از هم پاشیده و جوامع بی‌ثبات جلوه‌گر می‌شوند. (۱) تنها در سال ۲۰۲۳، درصد زنانی که در درگیری‌های مسلحانه کشته شده‌اند دو برابر سال قبل شده و خشونت جنسی مرتبط با درگیری‌ها، ۵۰ درصد افزایش یافته است. (۲) این ارقام بیش از آن‌که آمار باشند، نمایانگر زندگی‌ها و رؤیاهای نابودشده هستند. با وجود شواهد گسترده و تلاش‌های بین‌المللی برای حمایت از زنان آسیب‌دیده از جنگ، رژیم‌های نظامی‌گرایانه‌ای که این چرخه‌های خشونت را بازتولید می‌کنند، هم‌چنان ملاحظات جنسیتی را نادیده می‌گیرند و زنان را هم به‌عنوان قربانیان نامرئی و هم به‌عنوان صلح‌سازان نادیده می‌گذارند. همان‌گونه که فعال صلح، جین آدامز گفته است: «صلح واقعی صرفاً فقدان جنگ نیست، بلکه حضور عدالت اجتماعی است». نظر جین آدامز بر این تأکید دارد که نه‌تنها زنان در زمان جنگ لایه‌های گوناگون خشونت و رنج را تجربه می‌کنند، بلکه مشارکت آن‌ها در فرآیندهای صلح، امری کلیدی برای دستیابی به صلح پایدار است.

این مقاله به تأثیرات جنسیتی جنگ از آسیب‌های جسمی و روانی تا به‌حاشیه رانده‌شدن اجتماعی و اقتصادی زنان، نقش زنان در استقرار صلح پایدار و هم‌چنین نقش زنان خبرنگار از روایاتی که با حساسیت جنسی-جنسیتی گفته می‌شود، می‌پردازد.

تأثیر جنگ بر زنان و دختران

جنگ و تصادمات نظامی، زندگی روزمره‌ی زنان را به مبارزه‌ای دائمی برای بقا تبدیل می‌کند. برای زنان و دختران، این مبارزه با تکیه بر نقش‌های جنسی-جنسیتی، مناسبات نابرابر قدرت و نگاه پدر-مردسالارانه، چندلایه‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. جنگ‌ها و حملات نظامی زیرساخت‌ها را نابود می‌کنند و زنجیره‌ای از بحران‌های بهداشتی، آموزشی و معیشتی ایجاد می‌نمایند که به‌طور گسترده‌تری زنان را تحت فشار قرار می‌دهد. آوارگی ناشی از جنگ، میلیون‌ها زن و دختر را مجبور به فرار و ترک خانه و محل زندگیشان می‌کند. اردوگاه‌های پناهندگان و سرپناه‌های موقت، اغلب

فاقد تدابیر ایمنی اولیه هستند و همین امر زنان را در بسیاری از موارد در معرض استثمار و خشونت جنسی قرار می‌دهد. بر اساس گزارش سازمان ملل، زنان بخش عمده‌ای از جمعیت آواره در مناطق جنگی را تشکیل می‌دهند. (۳) بسیاری از آن‌ها از خانواده‌هایشان جدا می‌شوند و ناگهان مسئولیت سرپرستی فرزندان و سالمندان را با حداقل امکانات به‌دوش می‌کشند. در بسیاری از کشورهایی که با درگیری‌های نظامی مواجه‌اند، زنان در کشاورزی معیشتی و اقتصاد غیررسمی نقش اساسی دارند. جنگ، این سیستم‌های شکننده را نابود می‌کند و خانواده‌ها را به ورطه‌ی فقر می‌اندازد. آسیب‌پذیری اقتصادی زنان، آن‌ها را در برخی از موارد به ورطه‌ی انتخاب‌های پرمخاطره و ناسالم، مثل رابطه‌ی جنسی در برابر غذا یا پناهگاه می‌اندازد. انتخاب‌هایی که از روی اجبار است، نه انتخابی آزادانه و با میل و رغبت.

آموزش دختران هم از نخستین و گسترده‌ترین آسیب‌های جنگ است. حمله به مدارس و ناامنی و آوارگی، دختران را از کلاس‌های درس بیرون می‌کشد و به‌سمت ازدواج‌های زودهنگام سوق می‌دهد. در منطقه‌ی ساحل آفریقا، تنش‌های نظامی نرخ ازدواج اجباری کودکان و ترک تحصیل دختران را به‌طرز چشم‌گیری افزایش داده است. شاید وحشتناک‌ترین جنبه‌ی جنگ برای زنان، استفاده‌ی عامدانه از خشونت جنسی به‌عنوان سلاح باشد. خشونت جنسی در زمان جنگ نه تصادفی است و نه اجتناب‌ناپذیر، بلکه یک استراتژی نظامی حساب‌شده برای ایجاد ترس، وحشت و اعمال سلطه است. در درگیری‌هایی از سیرالئون تا بنگلادش، خشونت جنسی در مقیاس گسترده به‌کار گرفته شده است. در طول جنگ داخلی سیرالئون، تخمین زده می‌شود که ۲۱۵ تا ۲۵۷ هزار زن و دختر مورد تجاوز قرار گرفته باشند، این اتفاق، اغلب در حملات گروهی یا به شکل ازدواج‌های اجباری دیده شده است. در جنگ آزادی‌بخش بنگلادش در سال ۱۹۷۱، نیروهای پاکستانی بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار زن را به‌طور سیستماتیک مورد تجاوز قرار دادند. این خشونت‌ها نه‌تنها برای تحقیر قربانی، بلکه برای فروپاشی شالوده‌ی خانواده و جامعه طراحی می‌شوند. بازماندگان، با آسیب‌های مادام‌العمر و در بسیاری موارد طرد اجتماعی روبه‌رو می‌شوند و سکویتی سنگین، ناشی از شرم، بر زندگی آن‌ها سایه می‌افکند. این آوارگی، آسیب‌پذیری را نیز تشدید می‌کند. زنان در حال فرار از جنگ، در برخی از موارد برای تأمین پناهگاه، غذا یا مدارک هویتی، مجبور به روابط جنسی می‌شوند. (۳) این الگو، در اردوگاه‌های پناهندگان -که سازوکارهای حمایتی ضعیف و پاسخ‌گویی کم‌رنگ است- ادامه می‌یابد.

خشونت جنسی در زمان جنگ تصادفی نیست، بلکه سیستماتیک است و برای دستیابی به اهداف نظامی،

سیاسی یا اقتصادی طراحی می‌شود. جنگ و تصادمات نظامی، سیستم‌های بهداشتی را نابود می‌کند و دسترسی به مراقبت‌های ضروری مادران و خدمات سلامت جنسی و باروری را قطع و یا به حداقل می‌رساند. سازمان جهانی بهداشت تخمین می‌زند که در مناطق جنگی، هر دو ساعت، یک زن یا دختر به دلیل عوارض ناشی از بارداری یا زایمان جان می‌بازد. (۴) نبود دسترسی به وسایل پیش‌گیری نیز منجر به بارداری‌های ناخواسته می‌شود و بازماندگان خشونت‌های جنسی، برای یافتن مراقبت و درمان تروماهایی که تجربه کرده‌اند، با چالش مواجه‌اند. گرسنگی نیز بُعدی جنسیتی دارد، تقریباً ۶۰ درصد از افرادی که شدیداً دچار ناامنی غذایی در جهان هستند را زنان و دختران تشکیل می‌دهند، به‌ویژه در کشورهایی که درگیر جنگ هستند. (۲) وقتی غذا کم‌یاب می‌شود، زنان اغلب آخرین نفر و کم‌ترین مقدار را می‌خورند و کودکان و مردان خانواده را در اولویت قرار می‌دهند، فداکاری خاموشی که به‌ندرت در اخبار بازتاب می‌یابد. هم‌چنین زنانی که به‌اجبار، به‌عنوان بخشی از نیروهای مسلح به صحنه‌ی جنگ کشیده می‌شوند، با موانع عظیمی در پیوند سالم و بارور با بافت اجتماعی مواجه می‌شوند. برای مثال، در سریلانکا، زنان رزمنده، پس از بازگشت به‌خانه، به‌عنوان «غیرقابل ازدواج» برچسب می‌خورند و از برنامه‌های پساجنگ، مثل توان‌یابی و پذیرش اجتماعی محروم می‌شوند. (۵)

زخم‌های روانی جنگ بر زنان، مدت‌ها پس از امضای آتش‌بس باقی می‌ماند. زنانی که خشونت‌های جنسی را تجربه می‌کنند، با معضلاتی مثل افسردگی و اضطراب دست‌وپنجه نرم می‌کنند، آن‌هم در شرایطی که اغلب هیچ دسترسی به خدمات سلامت روان ندارند. انگ فرهنگی پیرامون تجاوز، این زخم‌ها را تشدید می‌کند و زنان را به سکوت و انزوای اجتماعی وامی‌دارد. جنگ هم‌چنین نقش‌های جنسیتی را می‌تواند دگرگون سازد. تجربه نشان می‌دهد که زنان در زمان جنگ، نان‌آور اصلی می‌شوند، اما پس از جنگ دوباره به نقش‌های سنتی بازگردانده می‌شوند. پدیده‌ای که شکنندگی پیشرفت‌های جنسیتی را در جوامع مختلف می‌تواند نشان دهد.

در حالی که زنان نیمی از جامعه هستند که بار گران آسیب‌های جنگی را می‌بینند، اما آن‌ها نقشی حیاتی در ایجاد صلح دارند. تصویب قطعنامه‌ی ۱۳۲۵ شورای امنیت سازمان ملل در سال ۲۰۰۰، نقطه‌ی عطفی بود که هم تأثیر شدید جنگ بر زنان و هم نقش حیاتی زنان را در فرآیندهای صلح، به‌رسمیت شناخت. (۶) بر اساس پژوهش‌های سازمان ملل، حضور زنان می‌تواند در پایداری قراردادهای صلح تأثیرگذار باشد، هرچند در حال حاضر این روند، بسیار

کند و ناچیز است. در سال ۲۰۲۳، تنها ۹.۶ درصد از زنان در سر میز مذاکرات صلح حضور داشتند. (۲) شواهد نشان می‌دهد که توافق‌نامه‌های صلحی که با مشارکت زنان منعقد می‌شوند، ۳۵ درصد بیش‌تر احتمال دارد که برای ۱۵ سال یا بیش‌تر دوام آورند. واقعیت این است که زنان نیازها و مطالبات جامعه را در تدوین قراردادهای صلح انعکاس می‌دهند، بر انسجام اجتماعی تأکید می‌کنند و آن‌ها را در اولویت قرار می‌دهند. در یمن، زنان مذاکره‌کننده موفق شدند توافقی‌هایی برای دسترسی به آب آشامیدنی ایمن برای غیرنظامیان تضمین کنند. در سودان، نزدیک به ۵۰ سازمان زنان برای حضور در مذاکرات صلح، فعالیت می‌کنند. (۲) کوشندگان و فعالین صلح مانند ژولین لوسنج، مدافع حقوق زنان در جمهوری دموکراتیک کنگو، نمونه‌ای بارز از حماسه‌ی مقاومت‌اند. او که شاهد فجایع جنگی بوده است، اکنون رهبری تلاش‌ها برای حمایت از بازماندگان خشونت‌های جنسی-جنسیتی را برعهده دارد و تأکید می‌کند که زنان «کلید منحصر به‌فرد صلح» را در دست دارند. پژوهش‌گر فمینیست، اورسولا فرانکلین به‌درستی اشاره می‌کند: «جنگ حتی برای جنگجویان هم کارساز نیست». سخنان او یادآور آن است که نظامی‌گری سیستمی، از بن شکست‌خورده و راهکاری ناکارآمد است، سیستمی که باید جای خود را به دیپلماسی، عدالت و برابری جنسیتی بدهد.

تأثیرات خانمان‌برانداز و دردآور جنسیتی جنگ، انکارناپذیر است، زیرا زنان و دختران آواره از خانه و کاشانه‌ی خود، گرسنه و در معرض خشونت‌های جنسی و آسیب‌های روانی در مقیاسی فراتر از تصور قرار می‌گیرند. اما در عین حال، زنان فراتر از قربانی‌اند، آن‌ها آینده‌نگر و معماران صلح‌اند. صلح پایدار، بدون حضور زنان متعهد به برابری جنسیتی بر سر میز مذاکرات و به‌رسمیت شناختن نقش کلیدی آنان دست‌نیافتنی است. همان‌گونه که روث مورگان نزدیک به یک قرن پیش گفته بود: «ایجاد صلح، مسئولیت هر زنی در این اتاق است»، امروز این مسئولیت از اتاق‌ها فراتر رفته و به مرزها رسیده است. این مسئولیت، ما را فرا می‌خواند تا بساط نظامی‌گری صاحبان قدرتی را که بر طبل جنگ می‌کوبند و خشونت را بازتولید می‌کنند، برچینیم و در استقرار صلح با رویکرد جنسیتی تأکید نماییم و اطمینان حاصل کنیم که عدالت اجتماعی و برابری جنسیتی صرفاً در فقدان جنگ به‌دست نمی‌آید.

جنگ دوازده‌روزه و تأثیرات آن بر زنان و دختران: جنگ بر بدن و زندگی زنان فرود می‌آید

اواخر بهار ۱۴۰۴، تنش‌ها میان ایران و اسرائیل به‌سرعت شعله‌ور شد و به یک درگیری نظامی گسترده انجامید. اما در

پشت آمار و ارقام، چهره‌ی واقعی قربانیان بیش از هر چیز تکان‌دهنده بود: زنان و دخترانی که زندگی‌شان در عرض چندروز، به‌طور غیرقابل جبرانی تغییر کرد. حملات موشکی ایران به اسرائیل دست‌کم ۲۸ کشته و بیش از ۳۰۰۰ زخمی بر جای گذاشت، که بعضی از آن‌ها غیرنظامی بودند. هم‌چنین، حملات هوایی اسرائیل به ایران بیش از ۱۱۹۰ کشته و ۴۴۷۵ مجروح به‌دنبال داشت. (۶)

در بسیاری از جنگ‌ها، رسانه‌ها فقط به جنبه‌های ژئوپلیتیکی تمرکز می‌کنند، اما در روزهای سخت جنگ دوازده روزه، در زیر اخبار تک‌بعدی، نسلی از خبرنگاران بی‌باک — که بسیاری از آن‌ها زن بودند — با پشتکار، در مقابل بمباران خارجی و سانسور داخلی مقاومت کردند و روایت‌هایی واقعی ارائه کردند که در حافظه‌ی تاریخی مردم ایران باقی خواهد ماند. آری جنگ‌ها همواره با آمار کشته‌ها، قدرت نظامی و تحلیل‌های ژئوپلیتیک روایت می‌شوند، اما حقیقت جنگ، بر بدن‌های انسانی، به‌ویژه بدن زنان و دختران حک می‌شود. وقتی اولین موشک‌ها بر شهرها فرود آمدند، صدای وحشت کودکان، اضطراب مادران باردار و دست‌های لرزان زنانی که میان آوار دنبال عزیزانشان می‌گشتند، آغازگر روایتی بود که در هیچ گزارش رسمی نه در فلسطین، نه اوکراین و نه جنگ دوازده‌روزی ایران نیامد.

واقعیت جنگ، نه‌فقط ویرانی خانه‌ها، بلکه حمله به حریم خصوصی بدن، سلب امنیت، بی‌خانمانی و بار سنگین مراقبت از خانواده برای زن‌ها است. در دل هر جنگ، بدن زنان صحنه‌ای از تقاطع خشونت و بقا است، جایی که خشونت نظامی با تبعیض جنسیتی در هم می‌آمیزد و زنان را هم‌زمان به «هدف» و «نگهبان زندگی» تبدیل می‌کند (۷) و (۸). در چنین شرایطی، صدای زنان خبرنگار، نه‌فقط گزارش واقعیت، بلکه مقاومت علیه فراموشی است. در جریان جنگ دوازده‌روزی ایران و اسرائیل، روایت غالب رسانه‌ها از بالا و کلی‌نگر بود، اما زنان روزنامه‌نگار، با وجود خطر بمباران، سانسور و تهدید، تصمیم گرفتند از دل زندگی روایت کنند و حقیقت را به نگارش درآوردند. جنگ، جنسیت‌مند است و تجربه‌ی جنگ برای زنان و مردان یکسان نیست (۹)، در جنگ دوازده‌روزی ایران و اسرائیل نیز چنین بود. زنان در این جنگ نه‌فقط به‌عنوان غیرنظامی، بلکه به‌عنوان کسانی که وظیفه‌ی مراقبت و پاسداری از زندگی و حیات را برعهده داشتند، با فشار مضاعف مواجه بودند. خصوصاً زنانی که مسئولیت به‌دنیا آوردن فرزند خود را برعهده داشتند، برای این‌زنان، جنگ و بارداری، دو مفهوم متناقض از «زندگی» و «مرگ» تعبیر می‌شد.

هنگام وقوع جنگ، بدن زن باردار، هم‌زمان میزبان حیات و خشونت است. زن بارداری که در صدای آژیرها و لرزش

دیوارها، تلاش می‌کند آرامش درونی‌اش را حفظ کند تا جنینش از اضطراب مصون بماند، تصویری از مفهوم «مقاومت خاموش» را مجسم می‌کند. این لحظه، نشان می‌دهد که چگونه تصمیم‌های روزمره‌ی زنان، رنگ سیاسی می‌گیرد، زیرا حفظ حیات، در برابر منطق مرگ، عملی سیاسی است. (۱۰) هم‌چنین، بدن زن نه‌فقط محل تجربه، بلکه حامل حافظه‌ی جنگ است. در روایت‌های نیلوفر حامدی از جنگ دوازده‌روزه (۱۱) زنانی تصویر می‌شوند که در مرزهای خروجی کشور، در میان تعلیق و بی‌خانمانی، گریه را به‌عنوان کنشی رهایی‌بخش بازتعریف می‌کنند. برخلاف کلیشه‌هایی که مقاومت را با سکوت برابر می‌دانند، این زنان نشان می‌دهند که بیان احساسات، خود نوعی مقاومت است. جنگ، حافظه جمعی را زخمی می‌کند، اما روایت‌های زنانه، با بازسازی خاطره و سوگواری، این حافظه را زنده نگه می‌دارند. روزنامه‌نگاران زن، نه فقط ثبت‌کننده‌ی وقایع، بلکه حکاکان احساسی جنگ‌ها در لحظه‌ها و دقیقه‌ها هستند. آن‌ها به‌ما یادآوری می‌کنند که جنگ، فقط آتش‌بس و معاهده نیست، بلکه بدن‌های از دست‌رفته‌ی کودکانی است که دیگر هرگز صدای خنده‌هایشان شنیده نمی‌شود. (۱۲) وقتی یک خبرنگار، تهران را به «زنی کتک‌خورده و خونین» تشبیه می‌کند، استعاره‌ای خلق می‌شود که هم حافظه‌ی شهری و هم حافظه‌ی عاطفی را در خود دارد. این استعاره، خشونت جنگ را از سطح نظامی به سطح زیسته و جنسیت‌مند فرو می‌آورد. سوگواری در این روایت‌ها، کنشی منفعل نیست، بلکه نوعی مقاومت در برابر تحریف و فراموشی است. (۱۳)

روزنامه‌نگاری به‌مثابه مقاومت، کنش زنانه در دل بحران

برای زنانی که در ایران روزنامه‌نگاری می‌کنند، ماندن در شهر بمباران‌شده، انتخابی ساده نیست، بلکه تصمیمی پرهزینه است که میان بقا و مسئولیت و تعهد نوسان دارد. زنان خبرنگار و متعهد حتی در مواجهه با سانسور و تهدید، با هوشمندی نوشتند، مکان دقیق را حذف کردند، اما به مردم یاد دادند چگونه از کودکانشان محافظت کنند. این شکل از نوشتن، نوعی «اخلاق مراقبت» در دل خشونت است. (۱۴) اما هزینه‌ها سنگین بود: تماس‌های تهدیدآمیز، خطر بازداشت و در برخی موارد مرگ زیر حملات هوایی. حمله به زندان اوین، این جنایت جنگی آشکار، نشان داد که نوشتن حقیقت درباره‌ی زندانیانی که در دوگانه‌ی سرکوب و حملات خارجی قرار دارند که بسیاری از آن‌ها مخالفان و فعالانی هستند که به‌ناحق بازداشت شده‌اند، در ایران همواره با خطر هم‌نشین است. نکته‌ی پراهمیت دیگر آن است که در روایت‌های زنان خبرنگار، کودکان حضوری پررنگ دارند. کودکانی که صدای آژیر را آتش‌بازی تعبیر می‌کنند یا پیش

- ۱- جنگ بیش از ۶۰۰ میلیون زن و دختر را تحت تأثیر قرار داده است، گزارش سازمان ملل، آسوشیتد پرس، ۲۰۲۳.
 - ۲- جنگ علیه زنان: کشته‌شدن زنان در درگیری‌های مسلحانه در سال ۲۰۲۳ دو برابر شد، سازمان زنان ملل متحد (UN Women)، ۲۰۲۴.
 - ۳- زنان و جنگ. خبرگزاری آی‌پی‌اس، ۲۰۲۳.
 - ۴- سلامت زنان و دختران در مناطق درگیر جنگ. گلوبال سیتیزن، ۲۰۲۳.
 - ۵- بررسی نظامی‌گری و خشونت علیه زنان. پیس‌وومن (Peace-Women.org).
 - ۶- دوازده روز زیر آتش: گزارش جامع از جنگ ایران و اسرائیل، خبرگزاری هرانا، ۶ تیرماه ۱۴۰۴.
 - ۷- کاکبرن، سی. ضد نظامی‌گری: پویایی‌های سیاسی و جنسیتی جنبش‌های صلح. نیویورک: انتشارات پالگریو مک‌میلان، ۲۰۱۳.
 - ۸- انلو، سی. موزها، سواحل و پایگاه‌ها: فهم فمینیستی از سیاست بین‌الملل. برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۲۰۱۴.
 - ۹- تیکتر، جی. ا. جنسیت در روابط بین‌الملل: چشم‌اندازهای فمینیستی برای دستیابی به امنیت جهانی. نیویورک: انتشارات دانشگاه کلمبیا، ۱۹۹۲.
 - ۱۰- باتلر، ج. زندگی نایمن: قدرت‌های سوگواری و خشونت. لندن: انتشارات ورسو، ۲۰۰۴.
 - ۱۱- زایمان زیر موشک‌باران، روزنامه‌ی شرق، ۲ تیرماه ۱۴۰۴.
 - ۱۲- موهانتی، ج. ت. فمینیسم بدون مرز: استعمارزدایی از نظریه، تمرین همبستگی. دورهام: انتشارات دانشگاه دوک، ۲۰۰۳.
 - ۱۳- هیرش، م. و اسمیت، و. فمینیسم و حافظه‌ی فرهنگی: یک مقدمه. نشریه ساینز (۲۰۰۲). (Signs).
 - ۱۴- ترونتو، ج. س. مرزهای اخلاقی: استدلالی سیاسی برای اخلاق مراقبت. لندن: انتشارات روتلج، ۱۹۹۳.
- ※: لیماه گبوی، برنده‌ی جایزه صلح نوبل.

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

از نخستین لبخند با صدای انفجار خاموش می‌شوند. این نگاه، جنگ را از سطح بزرگسالانه به سطحی می‌برد که شکنندگی زندگی را برجسته می‌کند. شهر نیز، در روایت‌های زنان خبرنگار به موجودی زنده بدل می‌شود که زخم می‌خورد. تهران، با خیابان‌های ویران، استعاره‌ای از بدن زنانه است، بدنی که تجاوز و خشونت را تجربه می‌کند، اما همچنان زنده می‌ماند. در کنار این تصویر، شبکه‌های همبستگی نیز به‌عنوان شکلی از مقاومت جمعی دیده می‌شوند، پرستاری که در دل بحران گزارش می‌نویسد یا زنانی که زیر آوار دست‌های یکدیگر را می‌گیرند.

روایت زنان از جنگ، صرفاً حاشیه‌ای بر متن نیست، بلکه قلب حقیقت است. این روایت‌ها نشان می‌دهند که جنگ فقط تقابل دولت‌ها نیست، بلکه تجربه‌ای انسانی است که بدن، احساس و حافظه را درگیر می‌کند. بدون شنیدن صدای زنان، تصویری کامل از جنگ شکل نمی‌گیرد. روزنامه‌نگاران زنی که در این جنگ نوشتند، حافظان حافظه‌ی جمعی‌اند؛ زنانی که با قلمشان، بدن شهر و بدن زنانه را از تبدیل‌شدن به آمار و تیتربی‌جان نجات می‌دهند. در جهانی که رسانه‌های بزرگ، بیش‌تر به بازی‌های قدرت می‌پردازند، روایت این زنان، یادآور این است که حقیقت بار گران جنگ بر زنان که اغلب در حاشیه‌ها پنهان است، جایی است که زنان با شجاعت و آگاهی، روایت‌های آن را به مقاومت بدل می‌کنند.



عکس از آوش



اثر مانوئل کاستیانو؛ تصویری پرقتش از صحنه‌ای در جنگ استقلال اسپانیا

■ زخم‌هایی که هنوز رنگ می‌گیرند

روایت «هنر» در دل جنگ و مقاومت

شده و بر جان انسان‌ها سایه انداخته است. اما در میان ویرانی، در پشت خاکستر، در سکوت پناهگاه‌ها یا روی دیوارهای خیابان‌های نیمه ویران، رنگی تازه نقش می‌زند. ردی از مقاومت، فریادی خاموش، یا تصویری که حقیقت را روایت می‌کند، این همان جایی است که «هنر» آغاز می‌شود.

جنگ‌ها در جهان ما ادامه دارند، از میدان‌های خونین فلسطین و اوکراین، تا بمباران تهران در سحرگاهان بهار ۱۴۰۴، اما آنچه گاه فراموش می‌شود، نقش هنر در دل این بحران‌هاست. آیا هنر در زمان جنگ تنها به تماشاگر بدل می‌شود؟ یا خود به یکی از قدرتمندترین صداهای اعتراضی بدل می‌گردد؟ آیا می‌تواند زخم‌ها را التیام دهد یا صرفاً ثبت کند؟ و مهم‌تر از همه، چگونه می‌توان از طریق هنر، به

صیقل

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲



مهتاب علینژاد
فعال مدنی

در دل شب، صدای آژیرها از خواب شهرها عبور می‌کند. آسمان در آتش است، دیوارها می‌لرزند و سکوت خانه‌ها شکاف برمی‌دارد. جنگ، این واژه‌ی بی‌رحم تکرارشونده، دوباره از خواب تاریخ بیدار

این مقاله، تلاشی است برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها. سفری میان تاریخ و دوران معاصر، میان ایران و جهان، از گرینیکای پیکاسو تا گرافیتی‌های روی دیوارهای تهران، از سکوت زنان جنگ‌زده تا فریاد نقاشان تبعیدی، از رنج‌های عمیق تا خلق‌های ماندگار، نه فقط برای یادآوری، بلکه برای مقاومت. چراکه شاید در جهانی که جنگ هنوز ادامه دارد، هیچ‌چیز به اندازه‌ی هنر، حقیقت را بی‌واسطه و بی‌تزویر بازگو نمی‌کند. در جهانی که مرز میان سیاست، درد و رسانه، روزبه‌روز محو می‌شود، شاید هیچ پرسشی به اندازه‌ی این اهمیت نداشته باشد: نقش هنر در مواجهه با جنگ چیست؟ و مادر پی‌آنیم که بینیم چگونه زخم‌ها، رنگ گرفتند.

۱- هنر و جنگ: تاریخچه‌ای از مقاومت زیبایی‌شناسانه

جنگ، از نخستین روزهای شکل‌گیری تمدن‌ها، نه فقط واقعیتی سیاسی و انسانی، بلکه مفهومی هنری نیز بوده است. نقاشی‌های غار لاسکو در فرانسه، که صحنه‌های شکار و نبرد را به تصویر می‌کشند، نخستین شاهدان پیوند میان خشونت و بیان هنری‌اند. از آن زمان تا امروز، جنگ نه تنها سوژه‌ی هنر بوده، بلکه گاه به محرک شکل‌گیری جنبش‌ها و زبان‌های تازه‌ی هنری تبدیل شده است.

در قرون وسطی و دوره‌ی رنسانس، نبردها در نقاشی‌های مذهبی و تاریخی بازنمایی می‌شدند، گاه در مقام تمثیل خیر و شر، و گاه برای ستایش شجاعت شاهان. اما با مدرن‌شدن جنگ‌ها، روایت هنری از نبرد نیز دگرگون شد. دیگر خبری از شکوه رزم‌آوران نبود، آنچه برجسته می‌شد، ویرانی، ترس، اندوه و بی‌معنایی جنگ بود. شاید یکی از نخستین نمونه‌های این دگرگونی، مجموعه‌ی «فجایع جنگ» اثر فرانسیسکو گویا باشد که در اوایل قرن نوزدهم، با نگاهی تند و تلخ، رنج مردم اسپانیا را در برابر اشغال ناپلئون به تصویر کشید. در این آثار، جنگ نه قهرمان دارد، نه پیروز. تنها قربانیانی هستند که صورت‌هایشان از وحشت و بی‌پناهی پر شده است.

در قرن بیستم، دو جنگ جهانی، هنر را به طرز بی‌سابقه‌ای دگرگون کردند. اتو دیکس، هنرمند آلمانی که خود در میدان جنگ جهانی اول جنگیده بود، در آثار تکان‌دهنده‌اش، بدن‌های مثله‌شده، چشم‌های از حلقه درآمده، و صحنه‌هایی کابوس‌وار از سنگرها را نقاشی کرد. آثار او و بسیاری دیگر، نشانه‌ای بودند از این که هنرمند نه تنها جنگ را می‌بیند، بلکه آن را زیست می‌کند و رنج خود را به تصویر درمی‌آورد. نمونه‌ای دیگر، تابلوی مشهور گرینیکا اثر پابلو پیکاسو است، پاسخی هنری به بمباران شهر گرینیکا در جنگ داخلی اسپانیا. گرینیکا زبانی نمادین و غیروایی دارد، اما تأثیری آن‌چنان شدید و جهانی گذاشت که به نماد اعتراض هنری علیه جنگ تبدیل شد. در آن، گاو، اسب، کودک در آغوش مادر، و نور چراغ، همه در هیئتی آشفته و خشمگین گرد هم آمده‌اند، تصویری از بی‌نظمی، وحشت و فریاد خاموش.

از دل همین تجربه‌ها، در میانه‌ی قرن بیستم، جنبش‌هایی چون

اکسپرسیونیسم، دادائیسم و هنر مفهومی شکل گرفتند، که هریک به‌نوعی، پاسخی مستقیم یا غیرمستقیم به فجایع جنگ بودند. هنر، دیگر نه برای زیبایی، بلکه برای اعتراض، نقد و ثبت حقیقت به میدان آمده بود.

امروزه نیز، با گسترش رسانه‌های تصویری و دیجیتال، جنگ هم‌چنان در هنر حضور دارد؛ در عکس‌ها، فیلم‌ها، پرفورمنس‌ها و حتی دیوارنگارهای شهری. هنرمندان معاصر، با بهره‌گیری از فرم‌های نو، هم‌چنان با صدایی رسا، از زخم‌هایی می‌گویند که بمب‌ها و تانک‌ها بر پیکر انسان و حافظه‌ی جمعی برجای گذاشته‌اند. این پیوند تاریخی میان جنگ و هنر، زمینه‌ای است برای نگاهی ژرف‌تر به تجربه‌ی ایرانی از این رابطه، جایی که جنگ، انقلاب و مقاومت، بسترهایی مداوم برای تولد زبان‌های تازه‌ی هنری فراهم آورده‌اند.

صیقل
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

۲- ایران در آتش: هنر، انقلاب و جنگ در خاورمیانه

تجربه‌ی ایرانی از جنگ، تنها به میدان نبرد محدود نمی‌شود، بلکه در بطن زندگی، حافظه‌ی تاریخی و فرهنگ بصری این سرزمین ریشه دارد. در نیم‌قرن اخیر، ایران شاهد سه لرزش بزرگ بوده: انقلاب ۵۷، جنگ هشت‌ساله با عراق و دهه‌ها تنش سیاسی و نظامی درون و بیرون از مرزها. هر کدام از این وقایع، ردپایی ژرف بر بوم هنری ایران برجای گذاشته‌اند.

انقلاب و بازتعریف روایت

در سال‌های پیش و پس از انقلاب ۵۷، هنر ایران شاهد نوعی دگرگونی مفهومی بود. تصویرسازی‌های انقلابی، پوسترها، دیوارنگارها و عکس‌های خیابانی، بخش عظیمی از حافظه‌ی بصری مردم را تشکیل می‌دادند. هنرمندان با الهام از سنت‌های تصویری ایرانی، از نگارگری و خوشنویسی گرفته تا نقاشی قهوه‌خانه‌ای، مفاهیم جدیدی چون شهادت، مقاومت، امت و رستگاری را به تصویر کشیدند. این هنر، اگرچه ابتدا حامل شور انقلابی بود، اما به‌زودی به ابزاری برای تبلیغات ایدئولوژیک تبدیل شد. در عین حال، هنرمندان مستقلی که از بازنمایی رسمی فاصله گرفتند، کوشیدند لایه‌های دیگری از تجربه‌ی انقلاب، رنج، شکاف، تبعید و امید را روایت کنند. فیلم‌سازی چون محسن مخملباف و رخشان بنی‌اعتماد با رویکردی نقادانه، سعی در تصویرکردن این تجربه‌های پیچیده داشتند.

جنگ ایران و عراق: از حماسه تا تروما

جنگ هشت‌ساله با عراق، زخمی بزرگ بر تاریخ معاصر ایران است. این جنگ، که با شعارهای حماسی و آرمان‌گرایانه آغاز شد، در نهایت به ویرانی، فقر، آوارگی و یک حافظه‌ی جمعی آمیخته با خون انجامید. در سال‌های نخست، هنر رسمی جنگ، که به اصطلاح هنر دفاع مقدس نام گرفت، در خدمت روایت شهید و دشمن، مرز و ایمان قرار گرفت. نقاشی‌هایی با پیکره‌های درخشان شهیدان، پرچم‌ها، نورهای الهی و رزمندگان لبخند بر لب، به سرعت در رسانه‌ها و نمایشگاه‌ها پدیدار

شدند. اما زیر این لایه‌ی رسمی، هنرمندان دیگری نیز بودند که جنگ را نه در مقام پیروزی، بلکه در مقام تجربه‌ای انسانی، تلخ و فراموش‌نشده‌ی به تصویر کشیدند. در نقاشی‌های آیدین آغداشلو یا بهمن محمص، جنگ بیش‌تر پژواک بی‌زمانی از ویرانی بود تا روایتی ملی‌گرایانه. آثار عکاسانی چون کاوه گلستان و فیلم‌های مستند مستقل، واقعیت پنهان جنگ، چهره‌ی غیرقهرمانانه‌ی مردم، آوارگی، معلولیت و سکوت پس از انفجار را آشکار می‌کردند. از آن پس، نسل‌هایی از هنرمندان ایرانی، با جنگ به‌عنوان یک حافظه‌ی ناپایان زیسته‌اند، جنگی که نه پایان یافت، نه فراموش شد. این حافظه، در سال‌های بعد در قالب آثار چیدمانی، ویدئوآرت، هنر مفهومی و حتی شعر و موسیقی بازتاب یافت. هنرهایی که دیگر نه در جست‌وجوی پیروزی، بلکه در پی پاسخ به این پرسش بودند: ما چه از دست دادیم؟

خاورمیانه: جنگ‌های موازی، روایت‌های هم‌زمان

تجربه‌ی ایران را نمی‌توان بدون پیوند با فضای سیاسی و فرهنگی خاورمیانه درک کرد. فلسطین، افغانستان، عراق، سوریه و لبنان، هرکدام صحنه‌هایی از خشونت ساختاری، اشغال و مقاومت‌اند. هنرمندان ایرانی، چه در داخل و چه در مهاجرت، در کنار همتایان عرب و افغان و کرد خود، در حال خلق یک حافظه‌ی تصویری منطقه‌ای‌اند، هنری که اغلب از فیلترهای رسمی می‌گریزد و از طریق رسانه‌های مستقل، فضای دیجیتال و نمایشگاه‌های بین‌المللی راه خود را پیدا می‌کند. در دل این تجربه‌ها، زبان هنر در ایران نه فقط پاسخی به جنگ، بلکه پاسخی به روایت‌های رسمی، به سانسور و به خاموشی تحمیل‌شده نیز بوده است.

۳- زن، جنگ و هنر: از شهادت تا شهامت

در روایت‌های رسمی جنگ، زن اغلب در حاشیه‌ی تصویر است: مادر شهید، همسر رزمنده، پرستار خسته، یا گریه‌کننده‌ای در قاب دوربین. اما در واقعیت، حضور زن در بطن جنگ بسیار پیچیده‌تر، فعال‌تر و چندلایه‌تر است، چه در میدان نبرد، چه در میدان روایت. هنر، یکی از معدود فضاهایی است که زنان توانسته‌اند از آن برای بازگویی تجربه‌ی شخصی، جمعی و تاریخی خود از جنگ بهره بگیرند.

زن ایرانی در جنگ: پنهان و پابرجا

در جنگ ایران و عراق، هزاران زن نه‌تنها شاهد، بلکه کنش‌گر بودند. از پرستاران داوطلب در جبهه‌ها گرفته تا زنان آواره‌ی مناطق مرزی، از مادرانی که فرزندانشان را روانه‌ی میدان کردند تا زنانی که با حضور در پشتیبانی، تدارک و مراقبت، بار جنگ را بر دوش کشیدند. اما صدای بسیاری از آنان، در روایت‌های رسمی جنگ یا بازتاب نیافت، یا در قالبی یک بعدی و نمادین محدود شد. در هنر رسمی جنگ، زنان اغلب در هیئت مقدس، اشک‌بار، یا شهیدگونه تصویر شدند؛ تصاویری که گرچه از احترام برخوردار بودند، اما از واقعیت پیچیده و زمینی زن ایرانی در زمان جنگ فاصله داشتند. با این حال، برخی هنرمندان زن،

کوشیدند از این قاب بیرون بزنند.

صدای زنان هنرمند: تصویرهایی از درد، پایداری و بازتعریف

از جمله هنرمندانی که به تجربه‌ی زنان در جنگ، تبعید، سرکوب و مقاومت پرداخته‌اند، می‌توان به رخشان بنی‌اعتماد اشاره کرد. فیلم‌هایی مانند «گیلانه» از رخشان بنی‌اعتماد و یا «شیار ۱۴۳» از نرگس آبیاری، نه‌تنها به بازتاب آثار پس از جنگ می‌پردازند، بلکه تنش میان حافظه جمعی و سکوت رسمی را نشان می‌دهند.

شیرین نشاط، هنرمند مهاجر ایرانی، در آثارش زنان را در دل تضادهای فرهنگی، سیاسی و مذهبی قرار می‌دهد. گرچه آثار او مستقیماً به جنگ ایران و عراق نمی‌پردازند، اما خشونت، قدرت، کنترل بدن زن و مقاومت، در آن‌ها حضوری عمیق دارند. تصاویر زنانه‌ی با چادر، سلاح، خط نستعلیق روی پوست، نگاه‌های بی‌واسطه و پراز اعتراض، در مرز میان زیبایی و تهدید حرکت می‌کنند.

نیلوفر بنی‌صدر، با استفاده از ترکیب رسانه‌های مختلف، از نقاشی تا چیدمان، روایت‌هایی شخصی از حافظه‌ی جنگ، زن‌بودن و مهاجرت خلق می‌کند. آثار او پر از تکه‌تکه شدن تصویر زن در جریان تاریخ و سیاست‌اند، روایتی از زنی که هم شاهد است، هم قربانی و هم راوی.

زن در هنر معاصر جنگ: از شرق تا غرب

تجربه‌ی زن در جنگ، البته محدود به ایران نیست. در آثار هنرمندانی از لبنان، سوریه، افغانستان، اوکراین و فلسطین نیز، زن به‌عنوان نماد ایستادگی، تروما و شهامت دیده می‌شود. در هنر فلسطینی، تصویر زن نه‌فقط در مقام مادر یا شهید، بلکه به‌مثابه مبارز، کنش‌گر و حافظ هویت ملی نمود دارد. در تمام این آثار، جنگ نه‌تنها یک فاجعه، بلکه زمینه‌ای برای بازتعریف هویت زنانه، قدرت بیان و ایستادگی در برابر فراموشی و تحقیر تاریخی است. زن در هنر جنگ، دیگر نه فقط سوژه‌ای برای نگاه دیگران، بلکه فاعل نگاه، آفرینش‌گر و حافظ خاطره است.

۴- هنر در تبعید و مهاجرت: زخم‌هایی فراتر از مرز

جنگ و خشونت، نه‌تنها بر خاک و خانه‌ها تأثیر می‌گذارند، بلکه زندگی و هویت هنرمندان را نیز به‌شکل عمیقی دگرگون می‌کنند. هزاران هنرمند ایرانی در سال‌های پس از انقلاب، جنگ و تنش‌های سیاسی، ناگزیر به ترک وطن شدند و در تبعید و مهاجرت، با زخم‌های تازه و روایت‌های نوین هنری روبه‌رو شدند.

تبعید به مثابه تجربه‌ی زیسته و خلاقه

تبعید، برخلاف تصور رایج، صرفاً جدایی از سرزمین نیست، بلکه مواجهه‌ای پیچیده با هویت، تعلق و حافظه است. هنرمندان ایرانی که در کشورهای غربی، خاورمیانه یا دیگر نقاط جهان مستقر شدند، تلاش کردند با بهره‌گیری از زبان‌های هنری گوناگون، زخم‌های جنگ و تبعید را به تصویر بکشند و هویت چندلایه‌ی خود را بازتعریف کنند.

روایت‌های مهاجرت و جنگ در آثار هنری

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

آثار هنرمندانی چون فرهاد مشیری، کاظم چلیپا، حسین خسرو جردی، مرتضی کاتوزیان، ایران درودی، حسین کاظمی، حبیب‌الله صادقی، عبدالحمید قدیریان، نیلوفر بنی‌صدر و بسیاری دیگر، نمونه‌های بارزی از مواجهه با جنگ‌اند. آن‌ها نه تنها به بازنمایی درد و خاطره می‌پردازند، بلکه از دل این تجربه‌ها، فرم‌ها و زبان‌های نوینی را به جهان هنر معرفی کرده‌اند. در این آثار، تصویر ایران نه صرفاً یک سرزمین جنگ‌زده، بلکه فضایی از مقاومت، امید و پیوندهای عمیق انسانی است. برخی هنرمندان از عکس و ویدئو استفاده می‌کنند، برخی به نقاشی و چیدمان روی آورده‌اند و برخی حتی شعر و موسیقی را در هنر خود تلفیق کرده‌اند.

نقش رسانه‌های جدید و فضای دیجیتال

رسانه‌های اجتماعی و فضای دیجیتال، به هنرمندان مهاجر امکان داده‌اند تا آثار خود را به مخاطبان گسترده‌تری برسانند و شبکه‌های همبستگی جهانی بسازند. این امر، به‌ویژه در دوران جنگ و بحران‌های سیاسی، امکان بازنمایی و روایت مستقل و بی‌واسطه را فراهم کرده است.

۵- دیوارهایی که حرف می‌زنند: هنر خیابانی، گرافیتی و هنر اعتراض

جنگ و بحران‌های سیاسی، همیشه در گفتمان رسمی و رسانه‌های حکومتی بازتاب نمی‌یابند. در بسیاری از مواقع، دیوارهای شهرها، خیابان‌ها و فضاهای عمومی، به بوم اعتراض و بیان آزاد تبدیل می‌شوند. هنر خیابانی و گرافیتی، به‌ویژه در مناطق جنگ‌زده و کشورهایی با محدودیت‌های سیاسی شدید، زبان بی‌واسطه‌ی مردم و هنرمندان شده است.

در ایران، پس از جنگ و در سال‌های اخیر، گرافیتی و هنر خیابانی، به‌ویژه در تهران و شهرهای بزرگ، رشد کرده است. این هنر، که اغلب به‌صورت زیرزمینی و با ریسک بالا خلق می‌شود، فضایی را برای بیان اعتراض به جنگ، خشونت، سرکوب و بی‌عدالتی فراهم کرده است. تصاویر زنانی که چادر را کنار زده‌اند، کودکان بی‌گناه و نمادهای ضدجنگ، بارها روی دیوارهای شهری به چشم می‌خورند. هم‌چنین، در منطقه‌ی خاورمیانه، گرافیتی‌های فلسطینی بر دیوارهای جداسازی و دیوارنگاره‌های سوریه و لبنانی، نمونه‌های شاخصی از هنر مقاومت و بیان درد جنگ‌اند. این آثار اغلب ناشناس باقی می‌مانند و صدای جمعی را به‌صورت بصری به تصویر می‌کشند. هنر خیابانی و جنگ؛ بازتاب درد و امیدی است که در دل این دیوارنگاره‌ها، جنگ نه فقط به‌عنوان یک فاجعه، بلکه به‌عنوان موضوعی برای امید، بازسازی و بازگشت صلح نیز مطرح می‌شود. شعارها، نمادها و تصاویر رنگی، گواهی‌اند بر خواست عمیق مردم برای پایان خشونت و بازگشت به زندگی.

گرافیتی و هنر خیابانی، زبان نسل جدید هنر است که به‌ویژه در میان نسل جوان، ابزاری برای برقراری ارتباط با جهان، نقد شرایط موجود و بیان هویت مستقل شده است. هنر خیابانی، برخلاف هنر

رسمی و موزه‌ای، زنده، جاری و در دسترس است، و با قابلیت تغییر و به‌روزرسانی، خود را با تحولات اجتماعی و سیاسی هماهنگ می‌کند.

۶- آیا هنر می‌تواند جنگ را متوقف کند؟

سؤال بنیادین و چالش برانگیز این است: آیا هنر صرفاً بازتاب‌دهنده‌ی جنگ است، یا می‌تواند عاملی مؤثر در جلوگیری از آن باشد؟ آیا زبان هنر، قدرت تغییر ذهنیت‌ها و سیاست‌ها را دارد؟ یا تنها می‌تواند شاهده‌ی خاموش بر فجایع باشد؟

تجربه‌های تاریخی نشان داده‌اند که هنر می‌تواند نقش مهمی در افزایش آگاهی عمومی و تحریک همدلی ایفا کند. آثاری مانند «گرنیکا»ی پیکاسو یا عکس‌های جنگ ویتنام، توجه جهانی را به فجایع جنگ جلب کردند و حتی بر سیاست‌ها تأثیرگذار بودند. هنر می‌تواند به‌عنوان پلی میان قربانیان و تماشاگران، به درک بهتر درد و رنج کمک کند. با این حال، هنر همیشه در چارچوب‌های سیاسی و اجتماعی خاصی عرضه می‌شود و ممکن است توسط قدرت‌ها سانسور یا مصادره شود. در بسیاری از موارد، هنر دولتی به تقویت روایت‌های رسمی و مشروعیت‌بخشی به جنگ کمک کرده است. هم‌چنین، تأثیر هنر در تغییر ساختاری جنگ‌ها و سیاست‌ها محدود و کند است. از سوی دیگر، هنر مقاومت، به‌ویژه هنر زیرزمینی و مستقل، توانسته صدای بی‌صداها را به گوش جهانیان برساند و در به چالش کشیدن نظام‌های سرکوب‌گر نقش داشته باشد. این نوع هنر، گاه در کنار جنبش‌های اجتماعی، به تغییرات سیاسی کوچک یا بزرگ کمک کرده است.

مؤخره

در نهایت، شاید بتوان گفت که هنر، نه خود جنگ را متوقف می‌کند و نه می‌تواند راه‌حل سیاسی ارائه دهد، اما می‌تواند با بازنمایی حقیقت، حفظ حافظه جمعی و تحریک همدلی، زمینه‌ساز تغییرات فرهنگی و اجتماعی باشد که در درازمدت مسیر جنگ و خشونت را تغییر می‌دهد. جنگ‌ها پایان می‌یابند، اما آثارشان بر جان انسان‌ها، حافظه‌ی جمعی و هنر باقی می‌ماند. «هنر»، زخم‌هایی که جنگ بر جای می‌گذارد را نه فقط ثبت می‌کند، بلکه به رنگ، شکل و صدا درمی‌آورد. این زخم‌ها، هرچند دردناک، پلی‌اند میان گذشته و آینده، میان سکوت و فریاد، میان فراموشی و یادآوری.

در ایران، جایی که جنگ و مقاومت بخش جدایی‌ناپذیری از تاریخ و هویت مردم است، هنر هم‌چنان به‌عنوان صدایی رسا و بی‌واسطه برای بیان درد، امید و اعتراض باقی مانده است. زنان، هنرمندان در تبعید، گرافیتی‌کاران خیابانی و نسل‌های جدید، هریک به‌نحوی این زخم‌ها را رنگ می‌کنند و روایت تازه‌ای از جنگ ارائه می‌دهند. شاید بزرگ‌ترین قدرت هنر در بستر جنگ، در همین توانایی‌اش برای بیان حقیقت بی‌تزیین نهفته است، حقیقتی که سیاست‌ورزان می‌کوشند پنهانش کنند. و در جهانی که خشونت و جنگ هم‌چنان تکرار می‌شود، هنر هم‌چنان به‌ما یادآوری می‌کند که هیچ زخم واقعی فراموش نمی‌شود و هیچ صدایی تا ابد خاموش نمی‌ماند.

صیقل

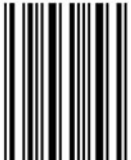
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال شانزدهم، شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۷۲

خطِ صلح

ماہنامہ حقوقِ اجتماعِ خطِ صلح
شمارہ ۱۷۲ - شہرپور ۱۴۰۴ - سال شانزدهم

ISBN 978-1-7332858-1-0

90000>



9 781733 285810